کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۱۹ دی ۱۳۷۵ - ۸ ژانویه ۱۹۹۷ - دورهٔ سوم - شماره ۱۴۹

KAR. No. 149 Wedensday 8 Jan. 1997

قرارداد صلح در گواتمالا آغاز روند سیاسی مبارزات

درصفحه ۱۲

اعتصاب کارگران کره جنوبی

صفحه ۱۲

سخنرانی آیت‌اله منتظری علیه خامنه‌ای

● آیت‌اله منتظری: دروزارت اطلاعات معاونت راجع به مراجع و حوزه تشکیل داده‌اند

حمله گروهی مسلح به محل اقامت آیت‌اله سیستانی در شهر نجف، واکنش تند شماری از طلاب و روحانیون را در حوزه‌های آموزش دینی، به ویژه حوزه علمیه قم برانگیخته است. مهاجمان که گفته می‌شود ۴ نفر بودند و از تهران اعزام شده بودند، قصد داشتند به بهانه پرداخت وجوه شرعی وارد محل اقامت آیت‌اله سیستانی شوند و او را ترور کنند. مهاجمان بر حسب تصادف توسط فرزند آیت‌اله سیستانی شناسایی شده و متواری گردیدند. در قم آیت‌اله منتظری در اعتراض به این سوقصد که نافرجام ماند، سخنان تندی علیه سازماندهان ترور و مسئولان حکومت جمهوری اسلامی ایراد کرد و اظهار داشت تهدید و اقدام علیه مرجعیت شیعه و روحانیون مخالف سیاست حکومت، بی پاسخ نخواهد ماند.

آیت‌اله منتظری در آغاز سخنرانی خود گفت: «روزنامه‌ها از قول یکی از علمای بیروت نقل کرده‌اند و بعضی

بقیه در صفحه ۲

سرکوهی هم‌چنان تحت نظارت مأموران امنیتی است

● دیپلمات‌ها در تهران از ده روز پیش می‌دانستند که سرکوهی آزاد می‌شود

در صفحه ۲

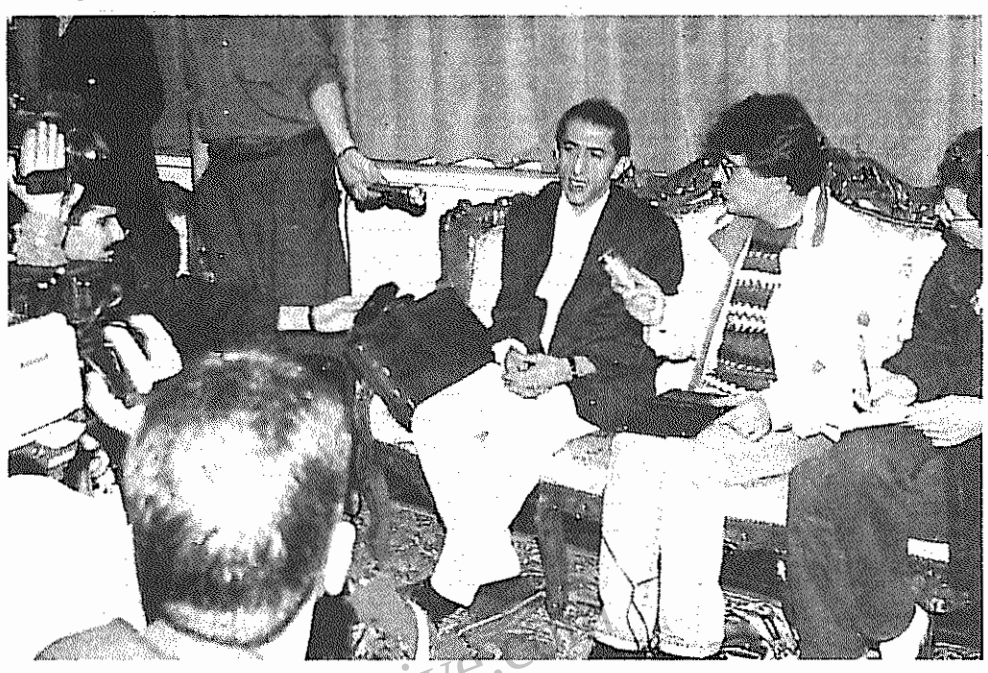

جمعه ۳۰ آذر. سرکوهی باچهره‌ای تکیده‌در کنفرانس مطبوعاتی فرودگاه مهرآباد

پرونده‌سازی علیه گلشیری

● گلشیری: پیش‌نویس منشور کانون حاصل کار دسته‌جمعی نویسندگان ایران است نه نتیجه یک نشست نیم‌ساعته. من می‌دانم که ما وسیله حساب و حساب‌کشی یا بهتر گرو ماجرای دیگری هستیم

هوشنگ گلشیری نویسنده سرشناس و از فعالان احیای کانون نویسندگان ایران با ارسال نامه‌ای به کیهان هوایی، به شدت به توطئه چینی و فتنه‌انگیزی این هفته‌نامه علیه کانون نویسندگان و ۶ تن از نویسندگانی که در مرداد ماه گذشته میهمان رایزن فرهنگی سفارت آلمان در تهران بودند، اعتراض کرده است. گلشیری در نامه خود از کیهان هوایی خواسته است از زدن اتهامات ناروا و دروغ پراکنی علیه وی و سایر نویسندگان خودداری کند.

کیهان هوایی در شماره ۲۸ آذرماه، نامه گلشیری را چاپ کرده و در جواب وی، بار دیگر اتهام «ارتباطات غیر متعارف با بیگانگان» را علیه وی تکرار کرده و از او خواسته است به جای اعتراض به بی‌قانونی در کشور و پرونده سازی‌های کیهان هوایی، ندامت نامه علنی بنویسد و آن را برای چاپ به این هفته نامه بفرستد تا اثبات شود که چه اندازه از اعمال خود «پشیمان» است.

در پرونده سازی علیه گلشیری و ۵ تن دیگر از نویسندگانی که پنج‌ماه پیش میهمان رایزن فرهنگی آلمان بودند، کیهان هوایی تنها نیست. سایر ارگانهای تبلیغاتی رژیم و از جمله کیهان روزانه به طور هماهنگ سهم دارند. سه هفته پیش روزنامه کیهان، متن دستکاری شده نامه «نیس گوست» رایزن فرهنگی آلمان به گلشیری را با افزودن برخی مطالب بر آن چاپ کرد تا دستاویز اتهامات حساب شده بعدی باشد. هنوز معلوم نیست که «نیس گوست» با تدارک این مهمانی تا چه اندازه در توطئه رژیم علیه فعالان کانون نویسندگان سهم داشته است. روشن کردن نقش وی در زمینه چینی جمهوری اسلامی برای سرکوب نویسندگان ایران بر عهده سفارت آلمان در تهران و وزارت امور خارجه این کشور است.

بقیه در صفحه ۳

آن چه می‌توان آموخت

نشاندن فرج سرکوهی، روزنامه‌نگار و نویسنده سرشناس ایرانی در برابر خبرنگاران و وادار ساختن او به سخنانی که هر کس آن را شنید، به حساب شکنجه‌گران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نوشت، مرحله تراژیک و فاجعه‌آور سیاستی است که حکومت فقها در برابر نویسندگان و هنرمندان کشور در پیش گرفته است. این سیاست که مدت‌هاست به اجرا گذاشته است با پخش برنامه تلویزیونی «هویت»، اعلام رسمی شد و با تحت فشار قرار دادن، دستگیری و شکنجه نویسندگان و هنرمندان ابعاد تازه‌ای یافت. در همان زمان که شکنجه‌گران وزارت اطلاعات فرج سرکوهی را بعد از ۴۸ روز فشار و تهدید مجبور می‌کردند در برابر خبرنگاران قرار گیرد و حرف‌هایی را تکرار کند که هیچ کس به درستی آن باور ندارد، اقدامات گسترده دیگری در جهت تشدید فشار بر نویسندگان و هنرمندان در جریان بوده است. کانون نویسندگان ایران در تبعید خبر داده است کلیم‌الله توحد، نویسنده و محقق، ماه گذشته در مشهد بازداشت شده است و هنوز هیچ اطلاعی از او در دست نیست. نشریه کیهان هوایی، سخنگوی غیر رسمی وزارت اطلاعات در خارج از کشور، به طور آشکارتری به تهدید نویسندگان سرشناس کشور پرداخته و آنها را به وابستگی به قدرت‌های خارجی محکوم ساخته است. و همه می‌دانند که چنین اتهامی در جمهوری اسلامی می‌تواند حتی به اعدام و نابودی متهم شوندگان بیانجامد.

اقدامات توطئه‌گرانه رژیم علیه نویسندگان و هنرمندان کشور، نشانه آن است که حکومت سیاست تحمل محدود و کنترل شده روشنفکران دگراندیش را کنار گذاشته است. این سیاست که پس از سرکوب خونین و جنایتکارانه سازمان‌های سیاسی در ایران به اجرا گذاشته شد، در اساس هدف نشان دادن نوعی لیبرالیسم و فضای باز سیاسی را به کشورهای غربی دنبال می‌کرد و تا حدودی در چارچوب سیاست‌های عمومی جناحی از رژیم قابل توضیح بود که می‌کوشید حمایت دولت‌های غربی را به دست آورد. وخامت اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور، حکومت را از باز نگاه داشتن چنین دریچه کوچکی نیز هراسان ساخت. قدرت یابی مداوم جناح‌های ارتجاعی‌تر و سرکوب‌گرتر در حکومت اسلامی از یک سو و تشدید فعالیت آزادی‌خواهانه نویسندگان و روشنفکران کشور، رژیم را به واکنش برانگیخته است. نویسندگان کشور به حق خواستار تامین حق واقعی آزادی بیان و اندیشه شده‌اند و در صدد تشکیل کانون نویسندگان کشور برای دفاع از این حق بنیادی برآمده‌اند و رژیم دریافته است که اگر چهره واقعی و سرکوب‌گر خود را به تمامی به نمایش نگذارد، چه بسا سررشته اوضاع به کلی از دستش خارج شود.

در چهارچوب این مشی سرکوبگرانه، رژیم به بازی کثیفی نیز دست زد. وزارت اطلاعات با دستگیری فرج سرکوهی، هم شمشیر آماده به خون‌ریزی خود را به نویسندگان نشان داد و هم کوشید طعمه مناسبی را برای فشار به دولت آلمان جهت معامله بر سر دادگاه میکونوس که آشکارا سران رژیم را عامل ترور رهبران حزب دموکرات اعلام داشته است، به دست آورد. هدف حکومت آن بود که اگر دولت آلمان حاضر نشد در دادگاه میکونوس، آن گونه که مورد نظر حکومت است، دخالت کند، سرکوهی را به عنوان جاسوسی برای دولت آلمان به محاکمه بکشاند. توطئه رژیم با واکنش به موقع و گسترده نیروهای سیاسی دموکرات شکست خورد. بازداشت مخفیانه فرج سرکوهی چنان موجی از اعتراض برانگیخت که وزارت اطلاعات رژیم مجبور شد نقشه خود را نیمه تمام رها کند و فرج سرکوهی را «به کشور بازگرداند»!

آزادی فرج سرکوهی که با مصاحبه مطبوعاتی فرمایشی همراه شد، چند

بقیه در صفحه ۲

کارگران نفت در چند شهر اعتصاب کردند

کارگران نفت در پالایشگاه‌های تهران، تبریز، شیراز و اصفهان در روزهای ۲۸ و ۲۹ آذر ماه گذشته، دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب که جنبه اخطاری داشت دو روز به طول انجامید و کارگران نفت اعلام کردند اگر در یک ماه آینده خواسته‌های آنان مورد پذیرش دولت قرار نگیرد، به مدت نامحدودی دست ازکار خواهندکشید. کارگران نفت به لغو برخی مواد پیمان دسته جمعی کار معترض‌اند و خواهان اجرای این قانون می‌باشند. در اعتراض به لغو مواد پیمان دسته جمعی تاکنون اعتراضات متعددی از سوی کارگران نفت صورت گرفته است که همه آنان بدون پاسخ مانده است. برجسته‌ترین حرکت اعتراضی، تا پیش از اعتصاب دو روزه اخیر، اعتراضاتی بود که در اواخر مرداد ماه گذشته صورت گرفت. در مرداد ماه گذشته، کارگران صنعت نفت تهران با اجتماع در خانه کارگر، خواهان اجرای پیمان دسته جمعی و همچنین طرح طبقه بندی مشاغل شدند. کارگران سپس دسته جمعی تا مقابل وزارت نفت راهپیمایی کردند و در آن جا وزیر نفت به آنان

بقیه در صفحه ۳

اعلامیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

عقب‌نشینی استبداد در برابر موج متحد اعتراض جهانی

در صفحه ۲

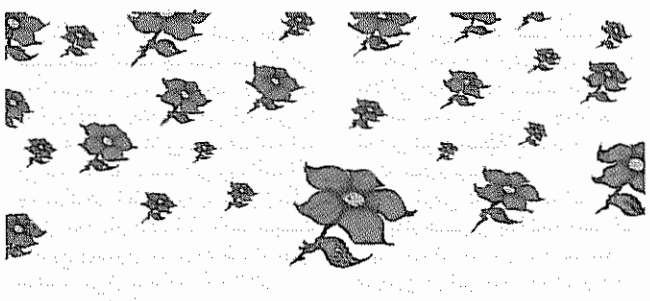

بیست و شش سال پیکار فدائیان خلق

در راه صلح، آزادی، دمکراسی و سوسیالیسم را گرامی بداریم!

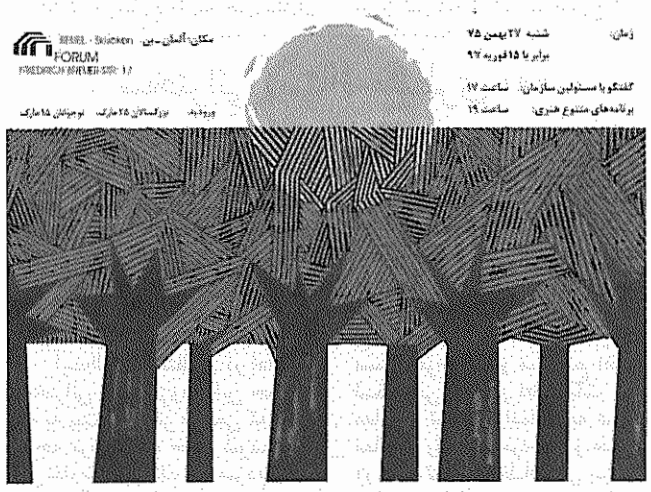

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

جزئیاتی جدید از شبکه قاچاق اسلحه جمهوری اسلامی

در شماره گذشته نشریه کار، از قول هفته‌نامه آلمانی اشپیگل خبر دادیم که یک شبکه قاچاق اسلحه جمهوری اسلامی در آلمان کشف شده است. در فاصله انتشار دو شماره کار، جزئیاتی جدید از این واقعه فاش شده و از جمله، در شماره ۱۶ دسامبر هفته‌نامه فوکوس به چاپ رسیده است.

فوکوس می‌نویسد شبکه مزبور به طور اتفاقی کشف شد. مأموران تحقیق اداره مالیات دوسلدورف، با قصد بازرسی دفاتر شرکت‌های مستقر در ساختمانی در خیابان کایزرس‌ورت این شهر، وارد این ساختمان شدند. سازمان صنایع دفاع جمهوری اسلامی در این ساختمان در جوار نمایندگی‌های شرکت‌های البسه لوکس، یک "دفتر تماس" دارد. دو نفری که از سوی اداره مالیات اعزام شده بودند، در اصل برای یک کنترل معمولی به دفتر سازمان صنایع دفاع در دوسلدورف مراجعه کردند. به نوشته فوکوس، ایرانیان حاضر در این دفتر، نخست با روی گشاده به مأموران آلمانی برخورد کردند و دفاتر خود را در اختیار آنان گذاشتند. اما در مورد برخی از پرونده‌ها، نمایندگان جمهوری اسلامی حساسیت به خرج دادند و مانع فتوکپی گرفتن از این

بقیه در صفحه ۳

در این شماره

* در نقدنگاه حزب‌توده ایران به جهان
سهراب مبشری
صفحه ۷

* سخنی در باره: "آناتومی قدرت سیاسی"
مرتضی محیط
صفحه ۸

* ساختار قدرت و بحران محیط زیست
پل سوئیزی، هری مگداف
صفحه ۵

* چرا واژه «نمی دانم» این قدر برای من عزیز و گرانبهااست
سخنرانی ویسلاواژمبورسکا به هنگام دریافت نوبل ادبی ۱۹۹۶
صفحه ۶

www.iran-archive.com

یادداشت

جمهوری اسلامی وحقوق کارگران خارجی

جمهوری اسلامی به کارفرمایان اتمام حجت داده است که تا تاریخ ۱۵ دی‌ماه، کارگران خارجی خود را اخراج کرده، به جای آنان کارگران بومی استخدام کنند. هر چند بعید است این التیماتوم، با توجه به موقعیت غیررسمی اکثریت کارگران خارجی در ایران، به تغییرات وسیع در وضعیت استخدام و اقامت این گروه از کارگران بیانجامد، اما طرح خواست اخراج کارگران خارجی، نمونه‌ای از برخورد حکومت با حقوق انسانی میلیون‌ها نفری است که از سال‌ها پیش به دلایل مختلف و از جمله به تشویق خود دولت جمهوری اسلامی به کشور ما آمده‌اند و در حیات اقتصادی و اجتماعی ایران سهم دارند.

این نخستین بار نیست که مقامات دولتی جمهوری اسلامی سخن از اخراج کارگران خارجی به زبان می‌رانند. قبلاً نیز به ویژه در مورد اتباع افغانی، بارها بازگرداندن آنان به کشورشان توسط ارگان‌های رسمی مطرح شده است. جمهوری اسلامی از طرح این موضوع، اهداف مختلفی را دنبال می‌کند. اولاً می‌کوشد در افکار عمومی چنین وانمود کند که به فکر حل معضلات اقتصادی و اجتماعی و به ویژه بیکاری میلیونی است. ثانیاً تلاش می‌کند توجه مردم را از علل واقعی مشکل بیکاری که سیاست‌های خانمان‌برانداز حکومت است، به سمت کارگران خارجی منحرف سازد. ثالثاً سعی دارد عرصه را بر اتباع خارجی مقیم ایران و به ویژه مهاجران افغانی چنان تنگ کند که آنان، چاره‌ای جز بازگشت به کشورشان نداشته باشند. تا هنگامی که جمهوری اسلامی، همراه با پاکستان و عربستان و سایر حامیان مجاهدین افغانی، مبارزه علیه حکومت حزب دمکراتیک خلق افغانستان را پیش می‌برد، مهاجرین افغانی در ایران، همانند هم‌وطنانشان در پاکستان، وسیله مناسبی برای اعمال نفوذ در سیاست کشور همسایه شرقی ما و پیشبرد اهداف توسعه‌طلبانه بودند. آغوش رژیم ولایت فقیه به روی «برادران افغانی» باز بود و حکومت اسلامی موفقیت خود را در کشاندن تعداد هر چه بیشتری از آوارگان افغانی به حیطه نفوذ خود می‌دید. اما از هنگامی که جمهوری اسلامی در جنگ داخلی افغانستان به یک نیروی حاشیه‌ای تبدیل شده است، دیگر برای خود نفع چندانی در سرمایه‌گذاری روی اتباع افغانی مقیم ایران نمی‌بیند. در طول سال‌های تسلط جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی بر کابل، جمهوری اسلامی چندین بار کوشید گروه‌هایی از مهاجرین افغانی را به کشورشان بازگرداند، اما با توجه به تداوم شرایط جنگی در افغانستان، شمار افغانی‌هایی که راه بازگشت در پیش گرفتند، بسیار محدود ماند.

اکنون جمهوری اسلامی به معدود کارفرمایانی که به طور رسمی کارگران خارجی را استخدام کرده‌اند می‌گوید باید این کارگران را اخراج و به جای آنان کارگران ایرانی استخدام کنند. صرفنظر از اینکه شمار کارگران رسمی خارجی در ایران در مقایسه با خیل کارگران تبعه کشورهای دیگر در کارگاه‌های ساختمانی، در مزارع و باغات، در بخش خدمات و در کارگاه‌های کوچک صنعتی بخش بسیار کوچکتری را تشکیل می‌دهد، التیماتوم مقامات دولتی عملاً به این معنی خواهد بود که کارگران رسمی خارجی نیز موقعیت قانونی خود و به تبع آن، پوشش بیمه و سایر حقوق مربوطه را از دست بدهند. ضمن آنکه شمار اتباع بیگانه‌ای که در نتیجه این اقدام، ایران را ترک خواهد کرد، زیاد نخواهد بود (چرا که علل مهاجرت آنها به ایران، از جنگ داخلی در افغانستان گرفته تا وضعیت فاجعه‌بار در عراق، به قوت خود باقی است)، این سیاست به شمار خارجی‌هایی که بدون بهره‌مند شدن از هرگونه تأمین اجتماعی به کار مشغولند خواهد افزود. آن بساز و بفروش ایرانی که تا به حال از نیروی کار افغانی‌های سخت‌کوش استفاده می‌کرده و خیالش راحت بوده است که در صورت سقوط کارگرش از دارست، از اقوام و آشنایان این کارگر کسی نخواهد بود که ماجرا را پیگیری کند، بدون تردید اعتنایی به اتمام حجت جدید نخواهد کرد و کماکان به کار گرفتن افغانی‌ها را ترجیح خواهد داد. او حتی با افزوده شدن بر شمار کارگران خارجی محروم از داشتن مشاغل قانونی، در استثمار کارگران خارجی جری‌تر خواهد شد. بعید است اقدام غیرانسانی دولت در محروم کردن اتباع خارجی مقیم ایران از کار قانونی، تعداد زیادی از ایرانیان را صاحب کار کند. مشکل جویندگان کار در کشور ما وجود خارجی‌ها نیست، رکود فراگیری است که به تقصیر حکومت اسلامی بر اقتصاد کشور حاکم است.

اعتراض به برخورد ضدبشری رژیم به حقوق اتباع خارجی مقیم ایران، وظیفه نیروهای آزادیخواه و دمکرات ایرانی است. مردمی که از سال‌ها پیش به خاطر درگرفتن جنگ در کشورشان ناگزیر از مهاجرت به کشور ما شده‌اند، در طی این سال‌ها در ایران ریشه دوانده و نیروی کار خود را در خدمت اقتصاد کشور قرار داده‌اند. محروم کردن این مردم از حقوق انسانی‌شان، به هر بهانه‌ای که صورت گیرد، سیاستی به غایت ارتجاعی است.

سرکوهی همچنان تحت نظارت مأموران امنیتی است

فرج سرکوهی، روزنامه‌نگار و سردبیر ماهنامه پرتیراژ آدینه که روز ۱۳ آبان (سوم نوامبر) در فرودگاه مهرآباد تهران هنگام عزیمت به آلمان توسط مأموران امنیتی جمهوری اسلامی ربوده شده بود، پس از ۴۸ روز اسارت در سیاهچالهای رژیم، روز ۳۰ آذرماه (۲۰ دسامبر) در همان محلی که ناپدید شده بود، ظاهر شد و در جمع ۲۰ نفر از خبرنگاران داخلی و خارجی که در فرودگاه مهرآباد سر ساعت، منتظر حضور وی بودند، به شرح داستان «غیبت و ظهور» ناگهانی خود پرداخت و به برخی از پرسشهای خبرنگاران پاسخ داد.

در کنفرانس خبری فرودگاه که بنا به نوشته روزنامه «تاتس» چاپ آلمان با حضور مأموران امنیتی و نظارت وزارت اطلاعات تشکیل شده بود، سرکوهی به خبرنگاران گفت: من طبق برنامه روز ۱۳ آبان با هواپیمای «ایران ایر» به هامبورگ پرواز کردم، از آنجا به کلن، بعد به آخن و هلند رفتم اما به دلیل اختلافات خانوادگی از برقراری تماس تلفنی با همسر و دوستانم در آلمان خودداری کردم و پس از چند هفته اقامت در آلمان و تماس با مسئولان قضایی جمهوری اسلامی، از طریق ترکیه و ترکمنستان به شهر مشهد وارد شدم و از آنجا به تهران بازگشتم.

سرکوهی در این مصاحبه گفت که: هدف وی از این «سفر» آن بود که سرپرستی دختر و پسرش را بر عهده بگیرد اما پس از ملاقات با یک وکیل آلمانی متوجه شد که طرح دادخواست سرپرستی فرزندانش به پول و وقت زیاد نیاز دارد و بنابراین از این فکر منصرف شد.

در این کنفرانس خبری چند تن از خبرنگاران خارجی که نسبت به داستان سرهم بندی شده وزارت اطلاعات در مورد غیبت و سفر سردبیر آدینه به آلمان تردید داشتند، از سرکوهی خواستند جهت رفع شبهه، نام وکیلی را که در آلمان با وی تماس گرفته است بگوید و پاسپورت و مهرهای ورود و خروج آن را به آلمان و ترکمنستان نشان دهد تا آنان باور کنند که آنچه می‌گوید «سناریو» نیست. سرکوهی گفت که نام وکیل را نمی‌تواند بگوید و پاسپورت‌اش را در ترکمنستان به یک نفر داده تا برای او از سفارت کانادا ویزا بگیرد و به این ترتیب گذرنامه خود را از دست داده است.

روزنامه آلمانی «تاتس» در گزارش خود از کنفرانس خبری مهرآباد نوشته است، چهره سرکوهی رنگ‌پریده و زرد بود و نحوه ورود وی به فرودگاه و رفتارش، این ارزیابی را که او همچنان زندانی رژیم است، تائید می‌کرد. بنا به نوشته این روزنامه اگر چه سرکوهی اجازه دارد به محل زندگی سابق خود باز گردد اما حاضر نیست توضیح بیشتری در مورد غیبت خود بدهد و می‌گوید «آنچه که گفتنی بود، من در فرودگاه گفتم».

منابع دیپلماتیک در تهران، ده روز پیش از آن که سرکوهی در فرودگاه ظاهر شود، می‌دانستند که وی آزاد خواهد شد و سناریوی سفر به آلمان و بازگشت از خارج را به خبرنگاران تحویل خواهد داد.

در مصاحبه با تاتس گلشیری ازاعمال فشار بر سرکوهی سخن گفت و افزود از اینکه او آزاد شده است، ما خوشحالیم و به چیز دیگری فکرنمی‌کنیم. ما از این مشکلات به اندازه کافی داشته‌ایم و امیدواریم که حالا مسئله حل شده باشد.

به نوشته این روزنامه خانم فریده زبرجدی همسر فرج سرکوهی که از دو هفته پیش در استکهلم به سر می‌برد، قصد دارد علیرغم ظهور ناگهانی سرکوهی در تهران به مبارزه خود برای آزادی وی ادامه دهد. وی و سایر دوستان سرکوهی معتقدند که او مجاز به ترک کشور نیست.

سرکوهی، روز بعد از کنفرانس خبری مهرآباد در گفتگو با بخش‌فارسی رادیو بین‌الملل فرانسه گفت: «... من با ایران از یک طریقی تماس گرفتم که وضعیت را توضیح بدهم چون خواستم برگردم به ایران و بگویم که مسئله کاملاً شخصی است و هیچ مسئله سیاسی و یا مسائل دیگری در کار نیست. بعد، از طریق مقامات قضایی ایران هم به من گفتند که بسیار خوب برگرد و صحبتی بکنیم. قرار شد که در یکی از کشورهای همجوار صحبت بشود که من به ترکیه آمدم، بعد در ترکیه مدتی هم وقتم صرف شد تا بتوانم ویزای ترکمنستان را بگیرم، چون آن مقامات قضایی نمی‌توانستند بیایند اروپا، چون طول می‌کشید تا بتوانند ویزا بگیرند. به همین جهت هم من آمدم ترکمنستان. در ترکمنستان در سفارت ایران صحبت کردیم با مقامات. آنها گفتند که هیچ اتهامی را متوجه من نخواهند کرد. البته، خوب کار من خیلی بد بوده. چون نسنجیده بوده و اطلاع و آگاهی نداشتم. اما به هر حال قصد و نیت دیگری نداشتم و مسأله سیاسی یا مسائل دیگری در کار نبوده. از طریق ترکمنستان به مشهد و از مشهد به تهران برگشتم که در فرودگاه خبرنگارها هم بودند و صحبت کردیم و به اصطلاح امیدوارم که قضیه تمام شده باشد».

سردبیر آدینه در پاسخ به این سئوال که آیا قصد دارد به آلمان برود و یا نه، گفت: «من که از نظر زندگی دلم می‌خواهد همیشه در ایران بمانم. همیشه همه دلم می‌خواست در ایران باشم. من دلم نمی‌خواست در هیچ جای دیگر زندگی کنم. الان هم قصدم این است که در ایران باشم، منتهی برای دیدن بچه‌هایم دلم می‌خواهد بیایم. فعلاً چون من با برگ عبور آمدم احتیاج به مجوز خروج و اینها دارد. این که حالاکی دوباره بتوانم بیایم خارج یا نه، اگر هم بیایم برای دیدن بچه‌هایم است که این هم به اصطلاح مربوط به آینده است، معلوم نیست».

سرکوهی در پاسخ به این پرسش که آیا از همسرش جدا شده است، گفت: نخیر، من از همسرم جدا نشده‌ام. وی همچنین در این مورد که آیا واقعاً از همسرش جدا شده و به خارج رفته تا سرپرستی بچه‌ها را بر عهده بگیرد، اظهار کرد: نه. نه. نه من جدا نشده‌ام.

در پاسخ به این سئوال که چرا با برگه عبور به تهران باز گشته و آیا بدون گذرنامه از ایران خارج شده بود، سرکوهی گفت: «نخیر، من با گذرنامه قانونی رفته بودم، منتهی در ترکمنستان فکر کرده بودم که یک‌ویزای یک جایی را هم اگر شد بگیرم.یک دلالی بودش که یک آدمی پیدا شده بودش که من به او گفتم اگر می‌توانی ویزای کانادا یا یکی از کشورهای اروپا یا به هر حال ویزای یک کشوری را برای من بگیر. پاسپورتم را به او داده بودم. بعد موقعی که با مقامات صحبت کردم و دیدم حالا اگر بخواهم دنبال این آدم برویم و طول می‌کشد و وقت تلف می‌شود و اینها، سفارت جمهوری اسلامی ایران در ترکمنستان خیلی به من لطف کردند، واقعاً و با برگه عبور آمدم. هیچ فرقی ندارد. به هر حال مجوز ورود به ایران است. نخیر من با پاسپورت قانونی خارج شده بودم».

سرکوهی در باره از سرگیری کار خود در آدینه گفت: «واله نمی‌دانم. الان دو روزه آمدم و فعلاً که برنامه‌ام، برنامه شخصی است. حالا تا ببینم بعد چی می‌شود».

وی در پاسخ به این سئوال که آیا خبرنگاران در انتظار ورود او بودند و از پیش، از رسیدن او اطلاع داشتند، گفت: بله اطلاع داشتند.

خبر سفر سرکوهی به آلمان و حضور وی در این کشور، بلادرنگ رسماً از سوی سخنگوی دولت آلمان تکذیب شد و اعلام گردید که فرج سرکوهی در این فاصله وارد خاک آلمان نشده است. سخنگوی دولت تاکید کرد بلافاصله بعد از مفقود شدن سرکوهی، وزارت امور خارجه به سفارت آلمان در تهران دستور دادموضوع را از طریق تماس با مسئولان جمهوری اسلامی پیگیری کند و گزارش آن را به بن بفرستد. جمهوری اسلامی برای اثبات ادعای خود کارت پستالی به نام سرکوهی به‌آدرس وابستگان وی در تهران فرستاد و آن را به عنوان دلیل حضور وی در آلمان مطرح می‌کند.

فرج سرکوهی یک هفته پیش از صدور کیفرخواست دادستان دادگاه میکونوس علیه سیدعلی خامنه‌ای و رفسنجانی ربوده شد. هنگامی که وی در فرودگاه مهرآباد توسط مأموران امنیتی ربوده شد، پیتر هارتمن معاون وزیر امور خارجه آلمان، در تهران بود. سرکوهی در نامه‌ای که چند روز پیش از ربوده شده خود به همسرش نوشته بود و از اینکه ممکن است قربانی توطئه شود سخن گفته بود.

توطئه جمهوری اسلامی آن بود که شرکت وی در میهمانی رایزن فرهنگی سفارت آلمان در تهران را دستاویز قرار دهد و سرکوهی را به اتهام جاسوسی برای آلمان محاکمه کند و از این طریق بر روند دادگاه میکونوس تأثیر بگذارد.

اعتراضات گسترده ایرانیان در داخل و خارج از کشور و اتحاد عمل بی‌سابقه اپوزیسیون در دفاع از جان سرکوهی که با همبستگی جهانی همراه بود، رژیم را ناچار به عقب‌نشینی ساخت. سرکوهی اگر چه آزاد شده است اما همچنان تحت نظارت مأموران امنیتی جمهوری اسلامی قرار دارد.

اعلامیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

عقب نشینی استبداد در برابر موج متحد اعتراض جهانی

مردم مبارز ایران!

سرانجام پس از ۴۸ روز، رژیم در برابر مقاومت دلیرانه شما و حمایت نیرومند و موثر بین‌المللی عقب نشست و توطئه خطرناک علیه جان فرج سرکوهی، سردبیر نشریه آدینه با شکست مواجه شد.

به گزارش خبرگزاریها، فرج سرکوهی دیروز در فرودگاه مهرآباد تهران ظاهر شده در مصاحبه با خبرنگاران اعلام کرده است که از عشق‌آباد پایتخت ترکمنستان بر می‌گردد و مدتی نیز قبل از آن درگیر مسائل خانوادگی بوده است. او گفته است که خبر دزدیده شدن خود را نیز شنیده است ولی آنرا تکذیب کرده است. آقای سرکوهی افزوده است که فعلا قصد خارج شدن از کشور را ندارد.

خبر سلامت فرج سرکوهی، عقب نشینی رژیم و شکست توطئه کثیف آن، موجی از شادی را در میان ایرانیان برانگیخته است. آنچه در این ۴۸ روز گذشت نشان داد که چگونه یک مبارزه متحد و پیگیر می‌تواند رژیم را به زانو افکند و جنایتکاران را با رسوایی و شکست مواجه سازد.

هم میهنان عزیز

دیروز به همت والای همه نیروهای مدافع حقوق بشر و با جلب حمایت موثر بین‌المللی، دادگاه میکونوس در برلین به عرصه محاکمه و محکومیت سران جمهوری اسلامی به اتهام ترور بدل شد و امروز نیز اتحاد عمل موثر و همگانی همه آزادیخواهان ایران و موج نیرومند اعتراض جهانی، یکی از توطئه‌های آدم دزدی آنان را نقش برآب کرد. اما هنوز خطر کاملا رفع نشده است. فرج سرکوهی آشکارا زیر فشار و تهدید، به مصاحبه و تکرار کلمات دیکته شده وادار شده است. تنها ادامه پیکار متحد می‌تواند جان فرج و همه قربانیان ترور و آدم ربایی را بطور کامل نجات بخشد. علی توسلی عضو سابق رهبری سازمان ما، ۱۵ ماه پیش از باکو ربوده شده و هنوز در اسارت است. فرج سرکوهی هنوز در چنگ گزمگان وزارت اطلاعات است. توطئه علیه همه کسانی که مستقل فکر می‌کنند، ادامه دارد.

بیائید دست در دست هم تا شکست کامل ارتجاع و استبداد و برای تامین حقوق انسان در ایران از پای ننشینیم. این اتحاد ماست که شکست را نصیب رژیم کرده است. بیائید اتحاد بزرگتری را برای پیروزی‌های بزرگ سازمان دهیم.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
شنبه ۲۱ دسامبر
۲۰ آذر ۷۵

آن چه می توان آموخت

بقیه از صفحه اول

واقعیت مهم را به اثبات رساند:

در حکومت اسلامی تنها فعالیت سیاسی جرم نیست، هر فعالیتی که حتی ذره‌ای هم به مذاق حکومت خوش نیاید، جرم است و با یک نویسنده به همان قساوت و خشونتی رفتار می‌شود که با فعالین سیاسی. شاید زمانی که فعالین سیاسی را به زور شکنجه‌های وحشیانه و تحمل ناپذیر به تلویزیون کشاندند و آنان را به نفی اعتقادات و زندگی سیاسی خود واردار ساختند، بسیاری چنین نتیجه گرفتند که این طبیعت مبارزه و فعالیت سیاسی است و با پرهیز از این مبارزه و نادیده گرفتن رنجی که بر مبارزین سیاسی این کشور می‌رود، می‌توان خود را از عواقب چنین سرنوشت دردناکی جدا نگاه داشت. اما وقتی وزرات اطلاعات فرج سرکوهی را نیز در برابر خبرنگاران نشاند تا همان حرفهایی را بگوید که وزرات اطلاعات می‌خواهد، همگان به چشم دیدند که سران حکومت با نویسنده و هنرمند نیز همان گونه رفتار می‌کنند که با فعالین سیاسی. در این حکومت هر کس آزادی بخواهد، هر کس نخواهد همان باشد که رژیم می‌خواهد، از سرکوب و تحقیر و زندان و شکنجه در امان نیست.

برای این که ملت و کشور ما از این تهدید و سرکوب و تحقیر و شکنجه رهایی یابند، مبارزه مشترک همه آزادی‌خواهان یگانه راه است و در این مبارزه نقش نیروهای سیاسی، نقشی است که نمی‌توان هیچ جانشینی برای آن یافت. مبارزه مشترک این نیرو بود که رژیم جمهوری اسلامی را به خاطر بازداشت فرج سرکوهی در جهان رسوا ساخت و او را مجبور کرد این نویسنده را به شرط مصاحبه‌ای که بیش از همه حکومت اسلامی را رسوا کرد، آزاد سازد.

بی‌شک موج تعرض سرکوبگرانه حکومت اسلامی به نویسندگان کشور را نیز تنها مبارزه مشترک همه آزادی‌خواهان ایران می‌تواند متوقف کند. تا این رژیم باقی است، هیچ هنرمند، نویسنده، سیاست‌مدار و آزادیخواهی را از تعرض آن در امان نیست، برقراری حکومت دموکراتیک به جای استبداد سیاه کنونی، هدف و نیاز مشترک همه ماست، دست به دست هم دهیم.

سخنرانی آیت‌اله منتظری ...

بقیه از صفحه اول

رادیوهای خارجی هم گفتند در نجف اشرف نیروهای مسلح که حمله کردند به بیت آیت‌الله سیستانی و بعضی افراد آنجا کشته شدند و واقعاً این‌جور مسائل هر وقت که اتفاق می‌افتاد، مردم بی تفاوت نبوده‌اند».

آیت‌اله منتظری در ادامه سخنرانی خود افزود: «این حوادث که به بیت یک نفر مرجعی که مورد توجه مردم است حمله شود، مردم بی‌تفاوت نبودند، نه مردم و نه علما. عکس‌العمل نشان می‌دادند، یک مقداری هم این گناه بی‌تفاوتی مال این است که متأسفانه در خود جمهوری اسلامی هم نظیر این مسائل اتفاق افتاده است و اتفاق می‌افتد، و حریم و بیوت علما را شکستند و می‌شکنند و اصلاً مرجعیت و مراجع را متأسفانه تنزل داده‌اند، مبتذلش کردند، بچه‌گانه‌اش کردند، چهارتا بچه در مسائل مرجعیت و مراجع اظهار نظر می‌کنند. در اطلاعات مثلاً معاونت تشکیل داده‌اند، به عنوان معاونت راجع به مراجع و حوزه، دو سه‌تا بچه اطلاعاتی بیسواد می‌نشینند اظهار نظر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند. نمی‌دونم کارهایی می‌کنند».

آیت‌اله منتظری در مورد اعزام گروههای ترور برای سرکوب روحانیون مخالف در پاکستان و عراق گفت: «سه‌تا بچه را می‌فرستند به کرگل پاکستان مثلاً آنجا بعضی مراجع را می‌کوبند. این مرجع مرتد است، که نمی‌دانم چه کرده و این جور کارهای بچه‌گانه ...».

وی در ادامه سخنان خود گفت: «آنها می‌خواستند مرجعیت را بشکنند، بدست ما شکستند، و این هست تا اینکه یک روزگاری مسئولین بالا متوجه بشوند که برای اغراض سیاسی و اهداف سیاسی خودشان بیایند این عظمت شیعه و استقلال روحانیت و مرجعیت را نشکنند، برای ما به اغراض سیاسی که دارند، قاطی کردن مسائل سیاسی با مسئله روحانیت و مرجعیت، این قدر مرجعیت و روحانیت را مبتذل و کوچکش کنیم؟».

آیت‌اله منتظری در مورد مرجعیت خامنه‌ای در این سخنرانی گفت: «و هر بچه‌ای از هر جا مثلا به عنوان مرجع معرفی کنند و بعد بگویند (چیزی نیست نمی‌دونم)، از این حرفها حالا بالاخره این بی‌تفاوتی واقعاً گناه است. در این صرف مسائل که جرات بکند، در نجف اشرف در بیت یک نفر عالم محترمی که در عالم تشیع محترم است به در خانه‌اش بیایند حمله بکنند ... اینها از ما استمداد کردند که یک فکری بکنیم ...».

www.iran-archive.com

پرونده‌سازی علیه گلشیری

بقیه از صفحه اول

اما آنچه که روشن است و در نامه گلشیری و پیشتر در نامه فرج سرکوهی به همسرش بر آن تاکید شده است، نویسندگان ایران «قربانی توطئه» و «وسیله حساب و حساب کشی» و گروگان ماجرای تروریسم جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور شده‌اند. جوابیه کیهان هوایی هم بر این ارزیابی دلالت دارد و دور از انتظار نیست که مأموران امنیتی حکومت اسلامی رفتاری را که با سرکوهی کردند، علیه وی به همان شکل و شکل و شیوه‌ای دیگر تکرار کنند. متن نامه گلشیری و قسمتهایی از جوابیه کیهان هوایی را در زیر می‌خوانید:

به نام آن که هستی نام از او یافت

مدتی است کیهان هوایی به جای کشف و انعکاس حقایق، آشکارا به دروغ‌پراکنی در مورد من پرداخته است. مرا این جا کاری با توهینهای مکرر آن روزنامه (هفته‌نامه) و اعتراضیه آقای براهنی و ریشه این اعتراض نیست. بلکه تنها می‌خواهم واقعیت این امر مهم را که مربوط به همه اهل قلم و به ویژه کانون نویسندگان ایران است روشن کنم. کیهان هوایی به تاریخ ۷ آذر ماه ۱۳۷۵، شماره ۱۲۰۸، نوشته است که رادیو آمریکا گفته است در میهمانی دیپلمات آلمانی «این افراد برای تدوین اساسنامه انجمن نویسندگان گردهم آمده بودند» و بر این اساس نتیجه گرفته است که چند نفر از نویسندگان با هدف تشکیل کانون و تدوین اساسنامه به خانه مخفی وابسته فرهنگی آلمان رفته‌اند. سرانجام هم به نقل از یکی دو نفر که از چند و چون ماجرا بی‌خبر بوده‌اند و متأسفانه بی آنکه در صدد کشف حقیقت برآیند، کلیاتی فرموده‌اند، به نتایجی رسیده است شبیه به قصه خسن و خسین خواهران معاویه بودند.

ماجرای میهمانی منزل رایزن فرهنگی به تاریخ ۴ مرداد اتفاق افتاده و هیچ ربطی به جلسه نهائی‌کردن منشور کانون به تاریخ ۱۸ شهریور نداشته. رادیو آمریکا به عمد یا سهو این دو مقوله را خلط کرده. تعجب‌آور این است کیهان هوایی که مسلماً از اصل ماجرا اطلاع دارد و از موهبت دسترسی به پرونده‌های مربوط نصیب برده است، چرا خواسته است به استناد رادیو آمریکا و خلط دو واقعه در دو زمان و دو مکان جنجال‌آفرینی کند؟ عجیب‌تر این که، یکی دو نفر از اهل قلم با پذیرش فرض رادیو آمریکا کلیاتی فرموده‌اند که مبین غیرمسئول بودن آنهاست.

تدوین مجدد اساسنامه کانون چند سالی بود که در دستور کار جمع مشورتی قرار داشت و طی این مدت حدود هفتاد یا هشتاد نویسنده در مراحل مختلف در تنقیح و تصحیح منشور دخالت داشته‌اند. به تاریخ ۱۸ شهریور پیشنویس منشور شکل نهایی خود را گرفته و قرار بود در صورت امکان در مجمع عمومی نویسندگان به تصویب نهایی برسد، سرانجام نیز با توافق جمع برای رسمی کردن کانون اقدام شود. این متن همانگونه که در زیر خود متن آمده به قصد انتشار نبوده. کیهان هوایی می‌تواند با رجوع به پرونده موجود در نزد مقامات (که در همان ۱۸ شهریور ضبط شد) صحت این گفته را دریابد. مهمتر این که، انواع نسخ این متن و تواریخ موجود در بالای هر متن (که باز در پرونده مربوط موجود است) نشان می‌دهد که متن نهایی حاصل ده‌ها جلسه است و با همکاری تعداد کثیری از اهل قلم به دست آمده. سابقه هر کلمه نشان می‌دهد که این متن نمی‌تواند حاصل یک نشست با یک رایزن فرهنگی باشد که حتی قادر به خواندن متن نیست.

در ثانی وجود چند متن مهم که سابقه این متن نهایی است و متعلق به سالهای ۴۷ و ۵۶ و ۵۸ است نشان می‌دهد که تهیه این متن حاصل کار دسته‌جمعی نویسندگان ایران است و نه نتیجه یک نشست نیم‌ساعته و این جا هم به ضرس قاطع می‌گویم که تدوین متن نهایی از اقتخارات جمع مشورتی است.

من می‌دانم که ما وسیله حساب و حساب‌کشی یا بهتر گرو ماجرای دیگری هستیم، شک هم ندارم که هر مقامی نه به راه معاویه، بلکه به سیره علی(ع) مؤمن باشد، می‌تواند دریابد که حقیقت ماجرا چیست. در نهایت هم اگر روزی دادگاهی باشد و دادرسی، من در باب ادعاهای واهی آن رایزن فرهنگی نظیر «به توافق رسیدن» با بنده بر سر «حیات روشنفکری در ایران» و «لزوم برقراری رابطه با بخش فرهنگی سفارت» (متن دعوت از بنده فاقد این ادعاها بود و قاعدتا متنی که در مطبوعات چاپ شده تا همان شب مذکور به رویت بنده نرسیده بود) و نامه دوست سابقم (که رفع اختلاف ادبی را به حذف فیزیکی و فرهنگی من کشانده) سخن خواهم گفت و در صورت احراز جرم به مجازات گردن خواهم سپرد؛ ولی اینجا خواسته‌ام از کیهان فرهنگی (هوایی) این است که به استناد گفته‌های رادیوهایی بیگانه که همیشه تبلیغ می‌شود دروغ‌پراکنی می‌کنند، مرا محاکمه و محکوم نکنند. باور کنید با دروغ و جنجال نمی‌توان به هدف متعالی رسید. بر خدمات فرهنگی کانون نیز ـ که یکی از پایه گذارانش مرحوم آل احمد بود ـ با این خلط‌ها و خدشه‌ها نمی‌توان خط بطلان کشید. بر این نمونه هم می‌توانید به سخنرانی این کوچکترین عضو کانون در ده شب رجوع بفرمایید. در پایان، گیرم که در این جهان دادرسی نباشد، آنجا (روی سخن البته با معتقدان قلبی است نه زبانی یا شغلی) که دادرس دادرسان حکم خواهد کرد، چه می‌کنیم ما با این دستها و دامانها؟

هوشنگ گلشیری

بخشی از پاسخ کیهان هوائی:

جناب آقای گلشیری در آنچه نوشته و مدعی شده‌اید، رنگی از پشیمانی به چشم نمی‌خورد و برخورد عصبی شما، دلیل این عدم پشیمانی را روشن می‌سازد. بنابراین توصیه ما این است که از حالات احساسی خود بکاهید و در عملکردهایتان بیشتر تعقل کنید.

تندیها و برچسب‌زدنهای شما به ما، به دلیل درج یک خبر از عملکرد شما و تنی چند از همفکرانتان در زمینه ایجاد پیوندها و ارتباطات غیرمتعارف با بیگانگان است.

...اگر مدعی‌اید «آن رایزن فرهنگی ادعاهای واهی نظیر به توافق رسیدن با شما بر سر حیات روشنفکری در ایران و لزوم برقراری رابطه با بخش فرهنگی سفارت» با نگارش نامه و ارسال آن برای تنی چند از افرادی که آنها را همفکر و همراه شما قلمداد می‌کرده، در اینجا و آنجا پراکنده است، چرا داد آن را بر سر کیهان هوایی می‌کشید؟ شما به راحتی می‌توانستید و هنوز هم می‌توانید با ارسال نامه سرگشاده‌ای به وی، تمامی آن چه را که «ادعاهای واهی» می‌نامید برملا و چهره این عنصر خارجی را افشا کنید. تاکنون چنین متنی از سوی شما به دست ما نرسیده است.

آیا واقعاً چنین سخنانی غیرمنطقی است یا این که خود را از مصادیق افرادی با پیوندهای غیرمتعارف با بیگانگان می‌دانید که چنین برآشفته‌اید؟

رابطه دین و دولت

نشریه «گزیده اخبار» که توسط بخشی از روشنفکران مذهبی و فعالین «جنبش مسلمانان مبارز» در داخل کشور بصورت گاهنامه منتشر می‌شود، سرمقاله شماره ۱۳۸ نشریه کار را با عنوان «برداشت بد از دین یا درآمیزی دولت با دین» را بطور کامل چاپ کرده و در مقاله‌ای جداگانه بقلم رضا رضائی به مسائل مطروحه در این مقاله پاسخ گفته است. ما در زیر متن کامل آنرا درج می‌کنیم.

اگر چنانچه ماهیت رابطه دولت و دین را می‌توان از زوایای مختلفی مورد نقد و بررسی قرار داد ولی از آنجا که گشوده شدن بحث پیرامون موضوع و نظرات آراء و عقاید را بستر مناسب رشد و باروری تفکر و اندیشه می‌دانم صرفا در چارچوب نظرات مطرح شده در مقاله «برداشت بد از دین» نکاتی چند مطرح می‌شود:

۱ ـ اگر قوانین مانند منظومه‌های دینی و ایدئولوژیک تفسیر بردارند و می‌توان از آنها برداشتهایی ترقیخواهانه و یا ارتجاعی داشت و یا بنا به نظر نویسنده «در تفسیرقوانین می‌توان تفسیر بهتری را در برابر تفسیر بدتر قرار داد و قانون بد را در برابر آلترناتیو خوب افشا کرد و زیر پای آن را سست نمود چرا همین روش در تفسیر قوانین و موازین دینی مجاز نباشد؟ در تفسیر دین هم می‌توان نظر خوب را در برابر نظر بد قرار داد و از دین آزادیبخش در برابر دین اسارت‌آور سخن گفت این مواجهه از دو حال خارج نیست، با آن اصول و موازین (قانونی یا دینی) به نحوی و با تفسیر و فهم معینی قابل قبول است و لذا با تکیه بر آن سیاست‌های حکومت نقد می‌شود و انحراف از آنها افشا می‌شود و یا اساسا آن مواد و قوانین غیرقابل قبول است که در این صورت باید مستقیما مورد انتقاد قرار گیرند و به دلیل بهتری برای آنها پیشنهاد شود.

۲ ـ نقد سیاستهای یک حکومت با تکیه بر قوانین یا اصول ایدئولوژیک مورد قبول آن الزاما به معنای صحه گذاشتن بر آنها نیست.

برای مثال ممکن است کسی اصول لیبرالیسم را قبول نداشته باشد ولی با تکیه بر همین اصول سیاست‌های تجاوزکارانه و توسعه‌طلبی آمریکا را نقد کند زیرا این کشور خود را پرچمدار لیبرالیسم و آزادیخواهی معرفی می‌کند، یا برعکس مارکسیسم و سوسیالیسم را بپذیرد ولی سیاست‌های حکومت شوروی سابق را بر پایه همین اصول مردود اعلم کند. بنابراین نمی‌توان به دین‌باورانی که با حکومت فعلی مرزبندیهای مشخص دارند، خرده گرفت که رفتاری مشابه دولتمردان فعلی را پیشه خواهند کرد، ضمن آنکه همیشه این امکان وجود خواهد داشت تا حکومت بر اساس موازین مورد ادعای خود نقد شود.

۳ ـ کدام طرز تفکر و برنامه انسانی، آزادیخواهانه و ترقیخواهانه یا در یک کلام «خوب» را می‌توان نشان داد که عملا تسط فرد یا جمع و در قالب حکومت و سیستم بخصوصی و با استناد به همان اصول علیه ارزش‌های انسانی و دمکراتیک مورد سوء استفاده قرار نگرفته باشد؟ این پدیده اختصاص به دین ندارد. دمکراسی، سوسیالیسم، آزادی، برابری، خردگرایی و حتی علم‌گرائی همه بدون استثناء توسط شیفتگان قدرت و طبقات سلطه‌جو و منفعت‌طلب مورد استفاده قرار گرفتند و جرایم و جنایات و سودجویی و قدرت طلبی‌های بسیاری زیر لوای آن ارزش‌ها و آرمان‌ها صورت گرفته است. آیا می‌توان به این عذر از این ارزش‌ها دست کشید؟ و اهمیت و نقش آنها را در حیات جامعه و تاریخ زندگی بشر نادیده گرفت؟

۴ ـ نویسنده در تحلیل نهایی به درستی به این نکته اشاره می‌کند که باید مجموعه قوانین را بازخواست و نیاز انسان محک زد و برای ممانعت از تفسیرهای بد از آزادی، عدالت، علم، ترقی و خردگرایی همه تفاسیر را با معیار نیازهای اساسی جهانشمول انسانها نقدکرد. نیاز به زیستن، امنیت، رفاه، آزادی، رشد، تکامل، عشق‌ورزیدن، دوست داشتن، دوست داشته‌شدن، فهم حقیقت همه نیازهای مشترک همه انسانهاست. لذا با تکیه بر همین معیارها می‌توان میان ایدئولوژیها، برنامه‌ها و طرح‌های فکری و عملی داوری کرد. اسلام خوب یا اصیل را از اسلام بد و غیراصیل با محک زدن به این ارزش‌ها می‌توان شناخت. اگر ایده‌ای در عمل به پیشبرد این هدف‌ها و ارزش‌ها کمک کند «خوب» وگرنه باید «مردود» تلقی شود.

۵ ـ همه متفکران ممکن است در این نکته که چه ارزش‌هایی «انسانی» و «جهانشمول» هستند توافق نداشته‌باشند و بعضا ممکن است کسی کشتار و جنگ‌طلبی و ویران‌سازی را هم نیاز طبیعی انسان بداند. در اینجا داوری یا علم و تجربه است که با ارزش‌های خود درستی یا نادرستی هر ادعایی را درباره طبیعت، انسان و جامعه تحقیق کند.

۶ ـ در مقاله مورد بحث میان رابطه دین و دولت خلط شده و هر دو مرادف آمده‌اند.

رابطه دین با دولت از مقوله رابطه ایدئولوژی با دولت نیست. به طور کلی وقتی افراد، احزاب با گروه‌هایی که مروج طرز تفکر و ایدئولوژی خاصی هستند به قدرت می‌رسند ناگزیرند در اقدامات خود از آن اصول پیروی کنند. افراد، گروه‌ها و احزاب همانطور عمل می‌کنند که می‌اندیشند جدایی میان عقیده و عمل حتی اگر شدنی باشد به نفاق و دورویی و فرصت‌طلبی توصیف شده البته مقاصد و آفات مذکور برخاسته از ماهیت رابطه دین و به طور کلی ایدئولوژی و دولت نیست بلکه آن آفات عللی به شرح زیر دارند.

۱ ـ فرد، حزب یا گروهی به هر عقیده و مسلکی که بر پایه رضایت و رای آزاد و آگاهانه مردم که با زور و فریبکاری به قدرت برسند و به نظراتی عمل کنند که اکثریت مردم تایید نکرده‌اند یا از آنها آگاهی نداشته‌اند.

۲ ـ افراد و احزاب پس از کسب رضایت مردم و با تایید آنها بر اساس ارائه نظرات و افکار مشخص به قدرت برسند ولی پس از تثبیت موقعیت خویش آن اصول مورد ادعا را زیر پای بگذارند و تفسیری منطبق ـ مصالح قدرت و مخالف دیگری به ضد مصالح مردم ارائه دهند. و یا چون عقاید خود را حق مطلق و خویشتن را صالح‌ترین می‌پندارند، قدرت را نیز حق انحصاری خویش شمرده از آن پس پایه‌های مشروعیت حکومت خویش را نه بر «آراء موافق مردم، و مشارکت آنان در اداره کشور که بر ایدئولوژی یا مذهب مورد علاقه خویش بگذارند و به تمایلات عمومی بی‌اعتنایی نشان داده طریق خودکامگی، مطلق‌العنانی و استکبار پیش گیرند.

جزئیاتی جدید از کشف شبکه قاچاق اسلحه ...

بقیه از صفحه اول

اسناد شدند. این امر، شک مأموران آلمانی را برانگیخت و آنان خواهان رؤیت همه اسناد گردیدند. وقتی این خواست آنها رد شد، مستقیماً به دادستانی رفتند و با نیروی کمکی و حکم تفتیش بازگشتند. از آن به بعد، دادستانی و اداره آگاهی گمرک آلمان، مسئولیت بازرسی را بر عهده گرفتند.

فوکوس می‌افزاید کشف اتفاقی فعالیت‌های سازمان صنایع دفاع جمهوری اسلامی در آلمان، به واکنش دستپاچه نمایندگان این سازمان انجامیده است که برخی از آنها دیگر آلمان را ترک کرده‌اند. به نوشته فوکوس، در دفتر صنایع دفاع در دوسلدورف کسی گوشی تلفن را برنمی‌دارد.

فوکوس می‌نویسد تحقیقات مقامات آلمانی، نام برخی از شرکت‌هایی را که به جمهوری اسلامی تجهیزات نظامی فروخته‌اند، برملا کرده است. رسماً خبری در باره اینکه چه کالاهایی به ایران فروخته شده‌اند منتشر نشده است، اما به نوشته فوکوس نه سلاح‌های آماده، بلکه تأسیسات و قطعاتی برای صنایع نظامی ایران از طریق دفتر دوسلدورف خریداری شده است. مقامات آلمانی مدعی‌اند مرکز تهیه سلاح جمهوری اسلامی در آلمان را که بخشی از یک شبکه گسترده‌تر سازمان صنایع دفاع بوده است، متلاشی کرده‌اند. فوکوس معتقد است هم‌زمانی کشف قاچاق اسلحه با محاکمه میکونوس، روابط آلمان و ایران را باز هم تیره‌تر خواهد کرد.

گزارش مزبور حاکی است مأموران اداره حفاظت از قانون اساسی آلمان به ارگان‌های مسئول تحقیق درباره فروش غیرقانونی تجهیزات تسلیحاتی به جمهوری اسلامی اطلاع داده‌اند که به دنبال کشف این دفتر، از تهران به مسئولان آن دستور داده شد اسناد حساس را از بین برده، آلمان را ترک کنند. به دنبال این اطلاع، در روز ۹ آذر مأموران اداره آگاهی گمرک آلمان، دومین بازرسی خود را در محل دفتر جمهوری اسلامی در دوسلدورف انجام دادند و تقریباً همه اسناد موجود را ضبط کردند. علاوه بر این، در این دور منازل شخصی چهار تن از مسئولان دفتر به نام‌های سید حمید طباطبایی، کیوان محسنیان، مهرداد آقاخانی و احسان رضوی نیز مورد تفتیش قرار گرفتند. اما قبل از آنکه جستجو در آپارتمان طباطبایی صورت گیرد، این منزل تخلیه شده بود. فوکوس می‌افزاید احتمالاً طباطبایی به دنبال دریافت دستور از تهران، آلمان را فارگونه ترک کرده است. همسر و فرزند او یک هفته بعد از آلمان خارج شده‌اند. به نوشته فوکوس، مرسدس بنز نقره‌ای رنگ طباطبایی هنوز در یک پارکینگ زیرزمینی در دوسلدورف است. این گزارش می‌افزاید کیوان محسنیان نیز فرار کرده است. فوکوس معتقد است فرار نمایندگان جمهوری اسلامی حاکی از هراس آنها از عواقب افشای محتویات اسناد مصادره‌شده است. این هفته‌نامه آلمانی به نقل از یک منبع اطلاعاتی آمریکا می‌نویسد مقامات آلمانی به اسناد باارزشی درباره برنامه تسلیحاتی جمهوری اسلامی دست یافته‌اند. فوکوس می‌افزاید از آنجا که بسیاری از اسناد ضبط‌شده، باید از فارسی ترجمه شوند و برخی از اسناد نیز به رمز شماره‌ای نوشته‌شده‌اند، استخراج اطلاعات از آنها طول خواهد کشید. طبق این گزارش، کار کمیسیون ویژه اداره آگاهی گمرک آلمان، یک الی دو سال ادامه خواهد داشت.

در رابطه با این ماجرا، مهم‌ترین سئوالی که مطرح است این است که چگونه مأموران خرید اسلحه جمهوری اسلامی با اطلاع و زیر نظر سرویس‌های مخفی آلمان و با داشتن یک دفتر علنی، سال‌ها نیازهای تسلیحاتی حکومت فقها را برآورده می‌کرده‌اند و شرکت‌های آلمانی بدون اینکه دولت بن مانع شود، به فروش تجهیزات مورد نیاز سازمان صنایع دفاع جمهوری اسلامی مشغول بوده‌اند؟ مگر نه این است که طبق قوانین آلمان و همه ادعاهای تاکنونی مقامات این کشور، فروش اسلحه به ایران به عنوان کشوری در یک منطقه بحرانی، ممنوع است؟ واقعیت فعالیت شبکه قاچاق اسلحه اعزامی از تهران در آلمان تا همین چند هفته پیش، افشاگر همه دعاوی مقامات دولت هلموت کهل مبنی بر "گفتگوی انتقادی" با تهران است. این چه "انتقاد"ی است که حتی مانع از فروش اسلحه نمی‌شود؟

نشریه فوکوس نیز به این تناقض اشاره دارد و آن را به "امتیاز"ی مربوط می‌داند که بن به طور سنتی برای تهران قائل است. فوکوس نیز تأیید می‌کند که فعالیت نمایندگی سازمان صنایع دفاع جمهوری اسلامی در آلمان که سابقه آن به زمان جنگ ایران و عراق باز می‌گردد، زیر نظر و با اطلاع سازمان‌های اطلاعاتی آلمان بوده است.

فوکوس می‌افزاید سازمان صنایع دفاع جمهوری اسلامی در تلاش‌های رژیم آخوندی برای دستیابی به سلاح‌های اتمی، بیولوژیک و شیمیایی نیز دست دارد.

دادستان ذی‌ربط آلمانی تأیید کرده است که سرگرم تحقیقات قضایی علیه مسئولان دفتر سازمان صنایع دفاع جمهوری اسلامی به اتهام نقض قانون تجارت خارجی آلمان است. مقامات آلمانی می‌گویند علت عدم صدور حکم بازداشت مسئولان این دفتر، این است که مجرم واقعی، اشخاص حقوقی و حقیقی فروشنده سلاح به ایران‌اند و مأموران جمهوری اسلامی را تنها می‌توان به اتهام معاونت در ارتکاب جرم تحت تعقیب قرار داد، اتهامی که برای صدور حکم جلب کافی نیست.

فوکوس می‌نویسد مقامات قضایی آلمانی با استفاده از اسناد مصادره شده در دوسلدورف، تاکنون دو شرکت را که یکی در ایالت بایرن و دیگری در ایالت نوردراین ـ وستفالن است، مورد بازرسی قرار داده‌اند.

برگزاری کنگره حزب کمونیست فرانسه

بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه در روزهای ۱۸ تا ۲۳ دسامبر ۱۹۹۶ در حومه پاریس برگزار شد. در این کنگره ۱۱۷۰ نماینده از هسته‌ها و فدراسیون‌های سراسری حزب کمونیست و بیش از ۵۰۰ نماینده از احزاب و سازمانهای سیاسی و گروههای اجتماعی و ۲۴ شخصیت سیاسی و فرهنگی از ۸۸ کشور خارجی شرکت داشتند.

از سازمان فدایان خلق ایران (اکثریت) نیز برای شرکت در این کنگره دعوت به عمل آمده بود که از سوی شعبه روابط بین‌المللی سازمان هیأتی تحت مسئولیت رفیق فرخ نگهدار در کنگره مزبور شرکت کرد.

در این کنگره بحث و جدلهای حادی جریان داشت و سه موضوع در مرکز بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌ها قرار داشت که عبارت بود از ضرورت ایجاد دگرگونی‌های عمیق در حزب، کنار گذاشتن آرم داس و چکش که به تصویب رسید و امر شرکت کمونیست‌ها با سوسیالیست‌ها در کابینه ائتلافی در صورت پیروزی در انتخابات ۱۹۹۸. در پایان کنگره آقای روبرت‌او مجدداً به عنوان دبیر کشوری حزب کمونیست فرانسه انتخاب شد.

در جریان کنگره، هیأت شرکت‌کننده از سوی سازمان، ملاقاتهای متعددی با نمایندگان دیگر احزاب شرکت‌کننده در کنگره صورت داد و پیرامون اوضاع منطقه و وضعیت ایران گفتگو و تبادل نظر به عمل آورد. همچنین از سوی شعبه روابط بین‌المللی سازمان به مناسبت تشکیل بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه پیامی به کنگره داده شد. که در آن ضمن آرزوی موفقیت برای کنگره حزب کمونیست فرانسه و تجلیل از همبستگی بین‌المللی این حزب، دیدگاههای سازمان در مورد برخی مسایل جهانی توضیح داده شد.

کارگران نفت در چند شهر اعتصاب کردند

بقیه از صفحه اول

قول داد که به خواست‌های آنان رسیدگی کند، اما پس از گذشت چهار ماه دولت هیچ گونه پاسخی به کارگران نداده است.

پیمان دسته جمعی برای کارگران نفت که بسیاری از آنان در محیط‌هایی دشوار کار می‌کنند، امتیازاتی در نظرگرفته است که از سوی وزارت نفت و دولت اسلامی اجرا نمی‌شود. این پیمان هر سه سال باید مطابق شرایط روز مورد تجدید نظر قرار گیرد، اما پس از انقلاب هیچ تجدید نظری در آن صورت نگرفته است.

www.iran-archive.com

در گردهمایی بزرگداشت ۱۶ آذر

دانشجویان خواهان آزادی بیان و اندیشه شدند

در میان شعارهای دانشجویان وابسته به دفتر تحکیم وحدت که به مناسبت گرامی‌داشت روز دانشجو در برابر دانشگاه تهران گرد آمده بودند، این شعار نیز به چشم می‌خورد: «آزادی اندیشه پیام انقلاب است، مخالف آزادی دشمن انقلاب است».

این مراسم با حضور گروهی از دانشجویان برگزار شد و سراج‌الدین میردامادی عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در آن سخنرانی کرد.

وی در سخنان خود، مدیریت دانشگاه‌ها را مورد انتقاد قرار داد و گفت که وابستگی به پول و اهرم‌های قدرت، معیار تعیین مدیران دانشگاه‌هاست. وی در انتقاد از روند اسلامی کردن دانشگاه‌ها، گفت: اسلامی کردن دانشگاه‌ها بهانه‌ئی شده است برای پیش بردن منافع گروهی و جناحی.

میردامادی ضمن حمله به «جناح حاکم»، گفت: «چگونه می‌توان انتظار داشت دانشگاه‌ها اسلامی شوند در حالی که هنوز دانشجو و استاد دانشگاه امنیت لازم را برای ابراز عقیده خود ندارد؟»

به گفته‌ی وی: «رکن اصلی اسلامی شدن دانشگاه‌ها، وجود آزادی بیان و آزادی اندیشه است». وی تحجر و انحصارطلبی را بزرگترین خطر برای «اسلام و انقلاب» نامید.

دفتر تحکیم وحدت نیز در اطلاعیه‌ای که به مناسبت ۱۶ آذر انتشار داد، نوشت: «سرمنشاء و ریشه‌ی تمامی حملات و موانعی که بر سر راه فعالیت دانشجویان در دانشگاه‌ها وجود دارد، اسلام متحجر و اسلام آمریکایی است».

در مجلس چگونه تصمیم می‌گیرند؟

خانم فائزه هاشمی و آقای محسن یحیوی، که عضو هیئت رئیسه‌ی مجلس نیز هست، در جلسه‌ی پرسش و پاسخی با دانشجویان دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی شرکت کردند. دانشجویان پرسیدند: چرا استیضاح وزیر کشور پس گرفته شد؟ عضو هیئت رئیسه پاسخ داد: پیامی به مجلس رسید که گروه تندروی مجلس در جهت منافع گروهی خود به دنبال جمع کردن امضا برای استیضاح وزیر کشور است و ما هم با نمایندگان صحبت کردیم که امضای خود را پس بگیرند!

خانم فائزه هاشمی، صحبت‌های آقای محسن یحیوی را تکذیب کرد و گفت: به این دلیل نمایندگان مجلس امضاهای خود را پس گرفتند که از مقام بزرگتری دستور آمده بود که امضاها پس گرفته شود و چون تشخیص داده شد که یک عده می‌خواهند این گونه انعکاس دهند که استیضاح وزیر کشور یک کار جناحی است، نمایندگان صلاح دیدند که امضاهای خود را پس بگیرند.

ابراز وجد رژیم از سفر پریماکف به ایران

متعاقب سفر پریماکوف وزیر خارجه‌ی روسیه از ایران، ولایتی در مصاحبه‌ئی با شبکه خبری سی.ان.ان. دیدار وی از ایران را نقطه عطفی در روابط دو جانبه جمهوری اسلامی و روسیه به حساب آورد و از امضای چند توافقنامه با این کشور ابراز خوشحالی کرد. ولایتی در این مصاحبه کشورهای منطقه را تشویق به همکاری با یکدیگر کرد و نسبت به حضور نیروهای نظامی آمریکا در منطقه اعتراض کرد.

ایجاد گروه پارلمانی دفاع از حقوق بشر در ایران

جمعی از سناتورها و نمایندگان مجلس بلژیک اقدام به تشکیل یک گروه پارلمانی برای دفاع از حقوق بشر در ایران نمودند. این گروه پارلمانی پس از تشکیل طی اطلاعیه‌ئی نام اعضای خود و اهداف گروه را اعلام کرده است. متن این اطلاعیه چنین است:

۸/۱۰/۹۶

اطلاعیهٔ مطبوعاتی کمیتهٔ دفاع از حقوق بشر در ایران
(کودیر .C.O.D.D.H.IR)

در چهارچوب ادامهٔ نقض حقوق بشر توسط رژیم جمهوری اسلامی، تعدادی از سناتورها و نمایندگان مجلس از احزاب گوناگون سیاسی، همبستگی خودشان را با مردم ایران اعلام کردند و یک گروه پارلمانی جهت انجام یک سری فعالیت‌های مشترک زیر را تشکیل دادند:

- دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران
- افشای نقض حقوق بشر توسط رژیم جمهوری اسلامی
- دفاع از حقوق مردم ایران
- دفاع از آزادی زنان در ایران
- دفاع از تمام زندانیان سیاسی
- دفاع از حقوق کارگران، هنرمندان، نویسندگان و تمام روشنفکران ایرانی
- دفاع از آزادی احزاب و نیروهای سیاسی (پلورالیسم)
- دفاع از حق ایجاد سندیکاها، اتحادیه‌ها و کانون‌های مستقل.

گروه پارلمانی از طریق گوناگون‌سعی خواهد کرد که جمهوری اسلامی را مجبور به رعایت حقوق بشر بویژه حقوق زنان در ایران کند و نیز افکار عمومی مردم بلژیک را از نقض حقوق بشر در ایران با خبر سازد.

(حزب سبزها - بخش فلاموند زبان)
(حزب سبزها - بخش فرانسه زبان)
از حزب لیبرال - بخش فرانسه زبان)
(حزب لیبرال - بخش فلاموند زبان)
حزب سوسیال مسیحی - فرانسه زبان)
(حزب سوسیال مسیحی - فلاموند زبان)
(حزب سوسیالیست - فرانسه زبان)
(حزب سوسیالیست - فلاموند زبان)

از سوی خانم آن‌ماری لیزن، رئیس کمیته‌ی یاد شده که شهردار شهر «هوی»، نماینده‌ی شهرداران زن و نماینده‌ی سوسیالیست بین‌الملل در بلژیک نیز می‌باشد نامه‌ئی برای رئیس پارلمان اروپا ارسال شد که در آن ضمن ابراز نگرانی نسبت به وضعیت حقوق بشر در ایران آمده است: «آقای رئیس، برای پیشبرد بهتر فعالیت‌های ما در چهارچوب یاد شده، کودیر از شما تقاضا دارد اهداف آن‌را به اطلاع عموم نمایندگان پارلمان برسانید و آنان را از خواسته‌های ما آگاه نمایید تا رژیم جمهوری اسلامی را وادار سازند که موارد اشاره شده در زیر را به مورد اجرا بگذارد:

- قطع فوری تجاوز به حقوق بشر
- رعایت حقوق بشر
- آزادی تمام زندانیان سیاسی

اعلام همبستگی اتحادیه‌های کارگری با مردم ایران

۳۶مین کنگره فدرالیسم ملی زحمتکشان فرانسه وابسته به CGT از تاریخ ۴ تا ۷ دسامبر سال جاری در پاریس برگزار شد. در نشست پایانی این اجلاس نمایندگان سندیکاهای خارجی شرکت‌کننده در کنگره، بیانیه‌ئی در ارتباط با مسائل ایران انتشار دادند. در این بیانیه پایمال شدن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی در ایران توسط استبداد مذهبی محکوم شده است. نمایندگان تمام سندیکاهای خارجی که در آخرین اجلاس کنگره شرکت داشتند به جز نمایندگان فدراسیون کارگران رشته راه و ساختمان روسیه ـ با امضاء بیانیه‌ی زیر همبستگی خود را با مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم ایران ابراز داشتند. در بیانیه آمده است:

از سال ۱۹۸۳ هزاران ایرانی به اتهام مخالفت با جمهوری اسلامی دستگیر شده و مورد شکنجه قرار گرفته‌اند. در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۸ صدها تن از زندانیان به دستور مستقیم شخص خمینی در زندان‌ها قتل عام گردیدند. جمهوری اسلامی همچنین شماری از مخالفین سیاسی خود در خارج از کشور را با عملیات تروریستی به قتل رسانده است. تاکنون ۵۹ تن در ۲۷ کشور و از جمله ۸ نفر در فرانسه به وسیله تروریست‌های رژیم ایران از پای درآمده‌اند. متأسفانه همچنان اختناق در ایران ادامه دارد و دستگاه تروریسم دولتی ایران در جستجوی قربانیان دیگری در خارج از مرزهای ایران است. از این رو ما امضاءکنندگان بیانیه، از همه‌ی سازمان‌های بین‌المللی که جمهوری اسلامی در آن عضویت دارد می‌خواهیم که اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم تهران و عملیات تروریستی آن را در خارج از کشور محکوم کنند. ما با مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم ایران اعلام همبستگی می‌کنیم و از جنبش مستقل سندیکایی ایران و مبارزه در راه آزادی و حقوق سندیکایی در این کشور پشتیبانی می‌کنیم.

نمایندگان فدرالیزم‌های ملی زحمتکشان ساختمان کشورهای:

کوبا، یونان، قبرس، پرتقال، لهستان، برزیل، فلسطین، مصر، اسپانیا، آلبانی، الجزایر، سویس، مارتینیک، ری‌نیون، نماینده‌ی بخش زحمتکشان سازمان متحده سندیکایی آفریقا (اختصاراً به نام OUSA شهرت دارد) و بخش فدرالیزم ملی سندیکایی ساختمانی فرانسه در شمال فرانسه وابسته به C.G.T

تشکیل کمیته‌ی دفاع از آزادی و دموکراسی در ایران در اتریش

به منظور اعتراض دربرابر توطئه‌ی اخیر رژیم جمهوری اسلامی علیه نویسندگان، روزنامه‌نگاران و هنرمندان، مجموعه‌ئی از فعالان سیاسی مقیم اتریش با ایجاد تشکلی به نام «کمیته‌ی دفاع از آزادی و دموکراسی در ایران» فعالیت هم‌آهنگ خود را آغاز کردند. در فراخوان این کمیته که برای جلب همکاری ایرانیان مقیم اتریش انتشار یافته است آمده است: امواج فزاینده اختناق و ترور رژیم جمهوری اسلامی در ماه‌های اخیر ابعاد بی‌سابقه‌ئی یافته است. براساس اطلاعات و اخبار رسیده، به‌موازات تشدید جو ارعاب در جامعه، فشار ارگان‌های سرکوب رژیم با حدت تمام بار دیگر متوجه هنرمندان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران و اقلیت‌های ملی و مذهبی گردیده است.

دستگیری و بازداشت اخیر گروهی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران در کنار ناپدید شدن و مرگ مشکوک پاره‌ئی از آنها، حاکی از شکل گرفتن دور جدیدی از ترور علیه روشنفکران ایران است...محمل پنهان تشدید اخیر سیاست سرکوب جمهوری اسلامی، تلاش بی‌حاصل کارگزاران رژیم برای مقابله با پی‌آمدهای افشاء شدن نقش رهبران بلندپایه‌ی جمهوری اسلامی در قتل بی‌شرمانه‌ی رهبران حزب دموکرات کردستان ایران و ترور شخصیت‌های دیگر اپوزیسیون در دادگاه «میکونوس» در برلین است که طی آن دادستانی آلمان برای اولین بار در تاریخ قضایی این کشور با توجه به شواهد و قرائن کافی و مدلل، شرکت علی خامنه‌ئی رهبر، هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری و فلاحیان وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی را در ترور شخصیت‌های اپوزیسیون از دایره‌ی تردیدهای قضایی خارج ساخته و به صدور حکم جلب بین‌المللی فلاحیان و اعلام کیفر خواست علیه خامنه‌ئی، رفسنجانی و ولایتی اقدام ورزیده است...

هموطنان!

برای دفاع از حقوق دموکراتیک مردم ایران و آزادی‌های سیاسی - اجتماعی که رژیم جمهوری اسلامی ماهیتاً سد راه تحقق آن است و برای حفظ دستاوردهای مبارزاتی مردم و نیز جهت مقابله با همه دسایس و توطئه‌های رژیم علیه هر جنبش و حرکت آزادی‌خواهانه صدای اعتراض خود را... به گوش جهانیان برسانید.

کار
را بر روی
شبکه جهانی اینترنت Internet
بخوانید

نشریه کار ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از طریق شبکه‌ی جهانی اینترنت نیز در دسترس شماست. علاقمندان می‌توانند صفحات آخرین شماره‌های نشریه، مقالات برگزیده‌ی شماره‌های پیشین نشریه، اسناد کنگره‌های سازمان و هم‌چنین مطالب بولتن News & Views را به چند زبان بین‌المللی، زیر آدرس:
http://www.magnet.at/iran.kar.fadai.aksariyat/
ملاحظه فرمایند.
مقالات اصلی هر شماره هم‌چنین به خط گردسوز برای گروه خبری فرهنگی ایرانیان (soc.culture.iranian) ارسال می‌گردد. خواندن این مقالات را به کسانی که به اینترنت دسترسی دارند و مشترک نشریه‌ی کار نیستند توصیه می‌کنیم.
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at

خبرهای کوتاه

تاریخ انتخابات مجلس قطعی شد

وزارت کشور جمهوری اسلامی با صدور اطلاعیه‌ئی اعلام کرد که انتخابات میان‌دوره‌ئی مجلس برای انتخاب ۲۲ نماینده‌ی مجلس در ۱۵ حوزه‌ی انتخاباتی در ۱۹ بهمن‌ماه برگزار می‌شود.

فاجعه‌ی زیست‌محیطی در دریای خزر

نشت نفت از چاه‌های نفت اطراف دریای مازندران به ویژه در سواحل جمهوری‌های قزاقستان و آذربایجان بیش از پیش این دریاچه را با احتمال وقوع یک فاجعه‌ی زیست‌محیطی مواجه کرده است. از دوسال پیش که یک آلودگی گسترده نفتی در سواحل آذربایجان روی داد تاکنون مسئولان هیچکدام از پنج کشور حوزه این دریاچه به‌طور جدی به فکر ضرورت اقدامی مشترک برای جلوگیری از آلودگی بیشتر این دریاچه نیفتاده‌اند. به نوشته‌ی یک روزنامه‌ی چاپ مسکو در صورت به‌زیرآب رفتن بعضی از چاه‌های نفت فعلی بر اثر بالا آمدن سطح آب دریای مازندران، وقوع یک فاجعه‌ی زیست‌محیطی و نابودی گونه‌های خاویاری ماهیان این دریا اجتناب‌ناپذیر است.

هزینه و درآمد خانوارها در سال ۷۴

نتایج طرح آمارگیری از هزینه و درآمد خانوارهای شهری و روستایی کشور که در سال پیش با مراجعه به ۲۰ هزار و ۱۹۶ خانوار نمونه‌ی شهری و ۱۶ هزار و ۳۹۵ خانوار نمونه‌ی روستایی اجرا شده است، از سوی مرکز آمار ایران منتشر شد. بر مبنای اطلاعات به‌دست آمده، متوسط هزینه‌های خالص یک خانوار شهری درسال پیش برابر با ۸۸۸ هزار تومان (حدود ۷۴ هزار تومان در ماه) بوده است که ۴۲ درصد بیشتر از سال ۷۳ می‌باشد. درآمد این خانوارها نیز در سال ۷۴ برابر با ۷۳۷ هزار تومان (ماهانه ۶۱ هزار و ۴۰۰ تومان) بود که تنها ۲۸/۶ درصد بیشتر از سال ۷۳ است، به این ترتیب شکاف بین هزینه و درآمد خانوارهای شهری در سال ۷۴ تشدید شده است. در مورد خانوارهای روستایی نیز چنین وضعی قابل مشاهده است. به این معنی که متوسط هزینه‌های یک خانوار روستایی در سال پیش با ۵۳ درصد افزایش نسبت به سال ۷۳ به ماهانه حدود ۶۰ هزار تومان رسیده است، در حالی‌که درآمدهای خالص آنها نیز تنها ۲۸/۵ درصد رشد نموده و تنها در حدود ۴۰ هزار تومان در ماه بوده است.

تشدید آلودگی هوا در شهر تهران

کارشناسان، پزشکان و متخصصان محیط زیست، روند آلودگی هوای شهر تهران در هفته‌های اخیر را فاجعه‌آمیز خواندند و هشدار دادند چنانچه باران نبارد و خودروهای دودزا همچنان در شهر جولان دهند، خطر ابتلا به بیماری‌های پوستی و قلبی، جمعیت ساکن در شهر تهران به ویژه کهنسالان و کودکان را تهدید می‌کند.

پزشکان متخصص قلب و عروق و بیماری‌های پوستی یکی از دلایل بروز این عارضه‌ها را افزایش آلودگی هوا، از میان‌رفتن فضای سبز تابستانی و پدیده‌ی «وارونگی دما» اعلام کرده‌اند.

معافیت مالیاتی کارگران و کارمندان

براساس لایحه‌ئی که کلیات آن در مجلس شورای اسلامی تصویب شد، کارگران و کارمندانی که تا ۲۸۸۰۰ تومان درآمد دارند از معافیت مالیاتی برخوردار خواهند بود. پیش از این، سقف معافیت مالیاتی برای کارگران ۱۵ هزار تومان وبرای کارمندان ۱۸ هزار تومان بود. علاوه بر این معافیت، درآمدهای ماهانه تا سقف ۱۲۰ هزار تومان، ۲۵ درصد معافیت مالیاتی خواهند داشت. براساس این لایحه که قرار است جزئیات آن در شور دوم مجلس بررسی شود، سقف معافیت مالیاتی حقوق شناور خواهد شد وبا بالا رفتن حداقل حقوق کارگران و کارمندان این سقف نیز بالا خواهد رفت.

کاهش قیمت برنج

پایین آمدن قیمت برنج که از تابستان امسال آغاز شده است، در هفته‌های اخیر نیز ادامه داشت و به کاهش قیمت آن به میزان ۵ تا ۱۰ درصد دیگر انجامید. هم‌اکنون هر کیلوگرم برنج مرغوب محلی طارم و صدری در عمده‌فروشی‌های منطقه به مبلغ ۳ هزار ریال عرضه می‌شود که نسبت به تابستان حدود ۱۰۰۰ ریال و در مقایسه با دو هفته گذشته ۲۰۰ ریال کاهش نشان می‌دهد.

هر کیلو برنج پر محصول هراز، خزر، و بینام نیز اکنون در عمده‌فروشی‌ها به میزان ۱۵۰۰ تا ۲ هزار ریال به فروش می‌رسد. برداشت برنج در مازندران امسال ۷ درصد بیشتر از سال گذشته بوده است، ولی به‌علت کاهش قیمت برنج روستائیان این منطقه به‌رغم افزایش تولید، سود متناسب با زحماتشان به‌دست نیاوردند.

توسعه و گسترش مساجد درکشور

در یکی از جلسات اخیر هیات وزیران تصمیماتی در ۶ ماده برای گسترش مساجد گرفته شد. بند اول این تصمیمات به شرح زیراست: در طراحی شهرهای جدید یا مناطقی که بازسازی می‌شوند، باید مناسب‌ترین مکان ممکن با فضاهای جانبی مورد نیاز آن برای احداث مسجد تخصیص داده شود.

صدور نفت قزاقستان ازطریق ایران

بنابر توافق بدست آمده بین ایران و قزاقستان، نفت صادراتی قزاقستان از طریق ایران راهی بازارهای جهانی می‌شود. براساس قرارداد معاوضه نفت قزاقستان با ایران، در ابتدا این کشور سالانه تا ۲ میلیون تن نفت در بنادر شمالی به ایران تحویل می‌دهد و سپس ایران به‌همین میزان در بنادر جنوبی کشور به مشتریان قزاقستان نفت تحویل خواهد داد. بر مبنای قرارداد منعقده، میزان نفت مورد معاوضه میان دو کشور تا ۶ میلیون تن در سال قابل افزایش است.

www.iran-archive.com

در حاشیه کنفرانس وزیران کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی

ماه گذشته وزیران تجارت و اقتصاد ۱۲۵ کشور عضو سازمان تجارت جهانی در سنگاپور گردهم آمدند تا کارنامه‌ی دو ساله‌ی این سازمان تازه تأسیس شده را در زمینه‌ی تسهیل امور تجارت و رفع موانع گمرکی معاملات بین‌المللی بررسی کنند و در جهت جهانی‌تر نمودن اقتصاد و تجارت گام‌های تازه‌ئی بردارند.

از شاخص‌ترین توافق‌هایی که در این کنفرانس صورت گرفت، می‌توان از برداشتن محدودیت‌های فعلی در زمینه‌ی توزیع آزاد وسائل کامپیوتری نام برد. کشورهای عضو تصویب کردند که تا سال ۲۰۰۰ کلیه‌ی موانع در این راه از پیش پا برداشته شود.

اما کنفرانس سنگاپور با تنش‌های معینی در میان شرکت‌کنندگان نیز همراه بود. «شمال» ثروتمند و «جنوب» فقیر در این کنفرانس به گونه‌ئی خاص در برابر هم صف‌آرایی کرده بودند.

سخنگویان حکومت‌های «شمال» چون نمایندگان دولت دست راستی فرانسه به‌رغم آن‌که در سال‌های اخیر به مبارزه‌ی بی‌امان با اتحادیه‌های کارگری کشور خود دست‌زده و به مقابله‌ی شدید با خواسته‌های کارگران برخاسته بودند، در سطح بین‌المللی ریاکارانه از موضع اتحادیه‌های کارگری حرکت کرده، بر لزوم رعایت «استانداردهای اجتماعی» در تأمین نیروی کار پای فشردند. امری که به معنی جلوگیری از کار اجباری و کار کودکان، تضمین حق تجمع کارگران به منظور رسیدن به خواسته‌های صنفی‌شان، حق ایجاد سندیکا، انعقاد قرارداد جمعی و برابری حقوقی زنان و مردان می‌باشد.

هدف اتحادیه‌های کارگری کشورهای صنعتی از طرح خواسته‌های فوق که دولت‌های غیرکارگری و بعضاً ضد کارگری «شمال» نیز به حمایت از آن پرداختند، تأمین شرایط بهتر کار در جهان سوم و تضمین کار مطمئن در کشورهای صنعتی می‌باشد.

در مقابل کشورهای رشدیابنده‌ی عضو سازمان تجارت جهانی عمدتاً و به ویژه کشورهای شاخصی چون هند، اندونزی و مالزی، «قاطعانه» در برابر خواست‌های فوق مقاومت ورزیدند و ارائه‌ی پیشنهادهای فوق را دلیلی بر تمایل کشورهای صنعتی به استعمار مجدد کشورهای «جنوب» به شیوه‌ئی نوین دانسته، رعایت استانداردهای اجتماعی را مانع رشد و توسعه‌ی کشورهایشان قلمداد کردند.

شرایط کار در جهان سوم فاجعه بار است. مزد کار در اغلب این کشورها از یکی دو دلار در روز تجاوز نمی‌کند و کار در این شرایط با بردگی تفاوت چندانی ندارد.

صدها میلیون کودک در سطح جهان مجبور به کار کردن هستند؛ از کار سنگین معدن در معادن طلای ساحل عاج گرفته تا پاشیدن سم‌های خطرناک در مزارع گل کلمبیا و از ۱۴ ساعت کار روزانه‌ی دختربچه‌ها در مزارع چای نپال گرفته تا گذران همه‌ی روز در پای دار قالی در دخمه‌هایی نمور و تاریک در کشورهایی چون ایران و پاکستان و هند و افغانستان.

وزرای کشورهای «شمال» و «جنوب» در کنفرانس خود نهایتاً به طور ضمنی به توافق رسیدند که بخش زیادی از مسائل مورد مجادله را از دستور خود خارج کرده و به جای سازمان تجارت جهانی (WTO) سازمان بین‌المللی کار (ILO) را مسئول تدوین مقرراتی برای شرایط کار انسانی در کلیه‌ی کشورهای جهان نمایند.

اما جدا از سازمان‌های بین‌المللی و دولتی، سازمان‌های غیر دولتی معینی نیز برای ایجاد شرایط انسانی کار اهتمام می‌ورزند. از آنجا که بسیاری از شرکت‌های تولیدی بین‌المللی مانند Levi's و Reebok کالاهای خود را در جهان سوم تولید و در کشورهای صنعتی عرضه می‌کنند، این شرکت‌ها درس‌گرفته از اشتباهات شرکت‌هایی مانند شل در نیجریه، مجبورند روحیه‌ی عمومی مصرف‌کنندگان کالاهای خود را درنظر بگیرند تا با یک حرکت نسنجیده اعتبار فعلی خود را از دست ندهند. سازمان‌های غیردولتی فعال در جهت بهبود شرایط کار در کشورهای جهان سوم با شناخت واقعیت فوق‌الذکر تا کنون موقعیت‌هایی بدست آورده‌اند.

به‌عنوان نمونه با توجه به اینکه توپ فوتبال عمدتاً در پاکستان و بدست کودکان ساخته می‌شود، به کوشش فعالان یکی از سازمان‌های حقوق بشر انگلستان، فدراسیون بین‌المللی فوتبال (فیفا)، یونیسف و تولیدکنندگان لوازم ورزشی مقرراتی را ناظر بر رعایت موازین انسانی از سوی شرکت‌های تولید کننده‌ی توپ فوتبال تدوین کردند. توافق مشابهی نیز میان شرکت توزیع‌کننده‌ی مواد مصرفی Migros سویس و کنسرن تولید میوه‌ی Del Monte صورت گرفته است که حاصل آن تولید آناناس در فیلیپین با شرایط قابل قبول و فروش آن به قیمت گران‌تر می‌باشد. بسیاری از تجار فرش آلمان نیز تنها فرش‌های با لاک و مهر مخصوصی را از هند می‌خرند که نشان می‌دهد این فرش‌ها به دست کودکان بافته نشده است.

ساختار قدرت و بحران محیط زیست

پل سوئیزی، هری مگداف

آنچه می‌خوانید خلاصه‌ی یادداشتی هشدارآمیز است که سردبیران ماهنامه‌ی مانتلی ریویو درباره‌ی رابطه میان ساختار سیاسی و دگرگونی‌های محیط‌زیست و ناتوانی گردانندگان نظام‌های سیاسی موجود در حل ریشه‌ئی معضلات مربوط به آلودگی محیط زیست نوشته‌اند.

دیگر مشکل بتوان آدم فهمیده‌ای را یافت که نداند نوع بشر از نظر مسائل زیست‌محیطی گرفتار دشواری بزرگی شده است. اگر در صد یا دویست سال آینده –مدتی که در مقیاس تاریخی، بسیار کوتاه می‌باشد– کار دنیا به همین روالی پیش رود که در پنجاه سال گذشته پیش رفته است، مسلماً زندگی مدنی انسان، به شیوه‌ئی که می‌شناسیم، در بخش‌های بزرگی از دنیا میسر نخواهد بود و در بخش‌های دیگر، در بهترین حال خود، با دشواری‌های فراوان همراه خواهد بود.

نمایندگان و مقامات بلندپایه‌ی بزرگترین شرکت‌های چند ملیتی جهان تا همین چند سال پیش، چنین نظریاتی را به عنوان سخن‌پراکنی‌های هواداران تندروی محیط‌زیست طرد و رد می‌کردند، اما دیگر چنین نیست و خود چنین سخنانی را بر زبان می‌آورند. قدری عجیب است که این ارزیابی‌های کوبنده از جانب قشر کنترل کننده‌ی جامعه ابراز می‌شود. یعنی همان قشری که مسئولیت رفتارهایی را بر دوش دارد که راه به سوی فاجعه می‌برند. اما نکته حقیقتاً تعجب‌آور این است که همراه با چنین ارزیابی‌هایی، صریحاً قبول می‌شود کسانی که مسئولند و قدرت انجام تغییرات را هم دارند، دقیقاً همان‌هایی هستند که کوچک‌ترین علاقه‌ئی به انجام تغییرات ندارند.

حقیقت دردآور آن است که وضع کنونی، برای کسانی که به مقامات رهبری سیاسی و اقتصادی خط حاکم رسیده‌اند، وضعیتی نسبتاً راحت و مناسب است. این گره اصلی مسئله رشد پایدار و شاید دلیل اصلی آن است که رشد پایدار، در اصول پذیرش عام دارد اما در عمل قدمی برای اجرایش برداشته نمی‌شود. اغلب کسانی که قدرت عملی ساختن تغییرات را دارند، انگیزه‌ئی برای دگرگونی وضع موجود ندارند.

این تحلیل، که نمایندگان شرکت‌های بزرگ بین‌المللی نیز به آن رسیده‌اند تا آنجا که پیش می‌رود، البته تحلیل درستی است. اما مشکل آن است که آنان در تحلیل خود به حد کافی پیش نمی‌روند. برای یک تغییر بنیادی باید صنایعی که انرژی‌شان از سوخت سنگواره‌ای تأمین می‌شود به مرور بسته شوند. نظام حمل و نقلی که براساس موتورهای درون‌سوز شکل گرفته است، باید تغییر یابد و همراه آن مراکز تولیدی و مصرفی بر بستر یک طرح جامع، تغییر مکان دهند. تکنولوژی‌های آلاینده باید منع شوند و به کمترین حد ممکن کاهش یابند.

این‌ها فقط چند مثال کوچک از بدیهی‌ترین تغییرات لازمی است که باید صورت پذیرند. حالا آیا واقعاً می‌توان پذیرفت که رهبران سیاسی و مدیران شرکت‌های سهامی، با شناختی که از خصوصیاتشان داریم دست به چنین کارهایی بزنند.

مثلا رئیس جنرال موتورز را فرض کنید که در مقابل کمیته‌ی سنای آمریکا ظاهر شده و اصرار می‌کند که لازم است تولیدات صنعت اتومبیل‌سازی نود درصد کاهش پیدا کند. چنین رئیسی تا چه مدت رئیس خواهد ماند؟ نکته، نکته مهمی است.

بحث بر سر تمایلات شخصی کسانی که در مسند قدرت نشسته‌اند نیست بلکه در ماهیت ساختار قدرتی است که این افراد را بر آن مسند نشانده است. در این جامعه، آن ساختار، در هر سطحش، بطور مستقیم یا غیرمستقیم برپایه‌ی سودجویی بنا شده است. سودجوئی، آن هم نه در آینده‌ئی خیالی بلکه در همین جا و هم‌اکنون.

البته معنای حرفمان این نیست که تا وقتی که طبیعت ساختار قدرت دگرگون نشود هیچ تغییر مفیدی در محیط‌زیست نمی‌توان به‌وجود آورد.

به عنوان مثال کاملاً محتمل است که تولید انرژی خورشیدی در بسیاری از عرصه‌ها ارزان‌تر از تولید از طریق سوخت فسیلی گردد. اما اگر بخواهیم جامعه را به‌شیوه‌ئی تجدید سازمان دهیم که وابستگی‌اش به اتومبیل به حداقل برسد، آنگاه مسئله کاملا متفاوت خواهد بود.

چنین دگرگونی عمیقی، تنها در صورتی متحقق خواهد شد که ساختار قدرتی نوینی با پایه‌ئی دیگر، به نحوی فعال و متعهد از آن پشتیبانی کند. استدلالمان، خواه ناخواه بدین نتیجه می‌رسد که آن نوع از ساختارهای قدرت کنونی قادر نیستند پاسخگوی بنیادی‌ترین نیازهای بقای نوع انسان باشد. این نتیجه بدان معناست که تنها یک دگرگونی در ساختار قدرت در سطحی جهانی می‌تواند واقعاً این امید را پدید آورد که تمدن بشری همچنان تا مدت‌ها ادامه خواهد یافت.

www.iran-archive.com

چرا واژه‌ی «نمی‌دانم» این قدر برای من ...

بقیه از صفحه‌ی ۶

رو واژه‌ی «نمی‌دانم» برای من به نهایت عزیز و گران‌بهاست. این واژه به رغم کوتاهی‌اش از گستره‌ی پهناور پرسه‌ها و پُرس و جوها به اوج می‌رود و هستی ما را هم در قلمرو درونی‌امان و هم در پهنه‌ی جهان برون که زمین خُرد و کوچک ما در آن معلق است، درمی‌گسترد. اگر ایزاک نیوتن هیچ‌گاه «نمی‌دانم» نمی‌گفت، باز هم در باغ کوچک خویش سیب‌های اُفتان را می‌دید، اما حداکثر خم می‌شد تا آن‌ها را برچیند و نوش‌جان کند. اگر هم‌میهن من، ماری اسکولدوسکا کوری (*) نیز هیچ‌گاه نمی‌دانم نمی‌گفت شاید سراسر عمر خویش را به تدریس شیمی در یک دبیرستان دخترانه سپری می‌کرد، کاری که صد البته در نوع خود احترام‌انگیز و قابل اعتناست. امّا او پیوسته «نمی‌دانم» گفت و همین واژه بود که او را نه یک بار، بلکه دوبار به استکهلم، یعنی به جایی رهنمون شد که گه‌گاه در آن، به ذهن‌های پُرسان و بی‌قرار جایزه‌ی نوبل اِعطا می‌شود.

شاعران نیز اگر در کار خود جدی باشند باید پیوسته بگویند: «نمی‌دانم». هر شعری نشان‌گر تلاش برای یافتن پاسخ به این نادانایی‌است؛ امّا همین که آخرین حرف شعر بر کاغذ نگاشته شد، شاعر دوباره وامی‌درنگد و درمی‌یابد که این پاسخ مشخص نیز چیزی فراتر از یک پاسخ موقت و نیم‌بند نیست. از این رو شاعران تلاش خود را هر بار از نو آغاز می‌کنند. نتایج متفاوت این تلاش‌ها که ناخرسندی شاعران از خویشتنِ خویش نیز در آن‌ها بروز می‌یابد دیر یا زود از سوی پژوهندگان تاریخ ادبیات به هم منگنه می‌شود و مجموعِ آثار آن شاعران نام می‌گیرد...

این که درباره‌ی گیتی به هنگام هول و هراس از گستردگی آن و یا به هنگام ناتوانی خویش در برابرش و یا در لحظه‌ی خشمگین شدن از بی‌تفاوتی‌اش در قبال رنج انسان‌ها، جانداران، و یا حتا گیاهان –واصلاً چرا ما این قدر مطمئن هستیم که گیاهان درد را حس نمی‌کنند– چه فکر می‌کنیم و از فضای پهناور آن چه درک و فهمی داریم، یعنی از همان فضایی که ستارگان پرتوافشانِ آن، خود از سوی سیارگانی احاطه شده‌اند که ما تازه کشف‌شان می‌کنیم و نمی‌دانیم که اینک مرده‌اند و یا هنوز مرده می‌نمایند؟ باری، از گیتی، از این تئاتر لایتناهی، تئاتری که کارت ورود ما به آن، مدت اعتبارش سخت کوتاه و محصور در میان دو تاریخ معین است، آری از این تئاتر هر تصوری که داشته باشیم باز هم پدیده‌ای شگفت‌انگیز است.

«شگفت‌انگیز» امّا صفتی است که در پس آن امری منطقی نهفته است. اعجاب و شگفتی ما معمولاً از چیزهایی است که از هنجارهای آشنا و متعارف و از بداهتی که بدان عادت کرده‌ایم انحراف می‌جویند. واقعیت امّا این است که جهانی آن‌چنان بدیهی و متعارف که در ذهن ماست وجود ندارد. به دیگر سخن شگفتی ما از درون خویش سربرمی‌آورد، ماهیتی مستقل و غیرنسبی دارد و حاصل قیاس چیزها با یکدیگر نیست. شکی نیست که ما در گفتگوی روزمره که واژه‌ها را چندان سبک و سنگین نمی‌کنیم، از «جهان عادی»، «زندگی عادی» و «روند عادی رویدادها» سخن به میان می‌آوریم... امّا در زبان شعر که هر واژه سبک و سنگین می‌شود هیچ چیز، عادی، طبیعی و یا بدیهی نیست. از این رو در گستره‌ی شعر نه سنگی که ابری برفراز آن نباشد، نه روزی که به شبی نپیوندد و به ویژه فقدان هستیِ انسانی در این جهان، پدیده‌هایی متعارف و بدیهی نتوانند بود. هم از این روست که کار شاعران را گویی که پایانی نیست.

* * *

توضیح:

(*) ماری اسکولدوسکا کوری (۱۹۳۴-۱۸۶۷) کاشف فلزهای رادیوم و پلونیوم. وی سال ۱۹۰۳ به همراه همسر خویش و یک فیزیکدان دیگر، جایزه‌ی نوبل فیزیک را صاحب شد و ۸ سال بعد جایزه‌ی نوبل شیمی را از آن خود ساخت. (م)

خبرهای علمی

دانشمندان اخیراً با دستکاری ویروسی که در حالت عادی ایجاد حالاتی شبیه سرماخوردگی می‌کند، ویروس جدیدی ساخته‌اند که یاخته‌های سرطانی را می‌کشد. این ویروس هوشمند توانایی تکثیر و تولیدمثل در درون یاخته‌ی سرطانی را دارد و از این‌رو می‌تواند اثر خود را از یاخته‌ئی به یاخته‌ی دیگر منتقل کند. پیش از این هم از ویروس‌ها به عنوان حمل‌کنندگان داروا‌ستفاده شده است، اما استفاده از ویروس یادشده تجربه‌ی جدیدی است. این ویروس از یاخته‌های سالم گذشته و فقط یاخته‌های سرطانی را مورد حمله قرار می‌دهد. هدف ویروس هوشمند معمولی‌ترین ژن سرطان‌زا که پی۵۳ نام دارد، می‌باشد. هنگامی‌که این ژن معیوب می‌شود، یاخته‌ها از کنترل خارج می‌شوند. از آنجا که جهش ژنتیکی ژن پی۵۳ در بسیاری از انواع سرطان‌ها روی می‌دهد، احتمالاً این روش درمانی می‌تواند در سرطان‌های ریه، پروستات و مثانه مفید باشد. با این‌همه استفاده از این دارو پس از سال‌های زیاد مطالعه امکان‌پذیر است و هنوز معلوم نیست که سیستم مصونیت بدن پیش از آنکه ویروس به یاخته‌های سرطانی برسد چه عکس‌العملی نشان می‌دهد و آیا آنها را نابود خواهد کرد یا خیر؟

اورانیوم در خدمت محیط‌زیست

پژوهشگران انگلیسی نشان داده‌اند که اورانیوم می‌تواند در پاکسازی فاضل‌آب‌های صنعتی به عنوان یک عامل پاک‌کننده‌ی محیط زیست، عمل کند. براساس نتایج مطالعات این پژوهشگران، با افزودن اورانیوم به زباله‌های سمی صنعتی می‌توان آن‌ها را به صورت غیر زیان‌آور سوزاند. این مواد به طور معمول با حرارت بسیار بالا که در برخی موارد تا یک هزار درجه سانتی‌گراد می‌رسد از بین برده می‌شود اما این فرآیند، گازهای خطرناکی تولید می‌کند که با این روش از تولید آن‌ها جلوگیری می‌شود.

بهترین مکان خواب برای شیرخواران

پژوهشگران اخیراً ثابت کرده‌اند که برخلاف شیوه‌ی معمول کنونی بهترین محل برای خواب کودکان شیرخوار در کنار والدین‌شان است، چراکه در این صورت پرورش روانی و جسمی بهتری خواهند داشت. پژوهش‌های انجام شده برروی ۴۰ مادر و فرزند در آزمایشگاه خواب دانشکده‌ی کلرمونت آتلانتا در آمریکا نشان داده است که با خوابیدن کودک در کنار مادر، شیر خوردن وی بهبود می‌یابد، وزن روزانه‌ی وی افزایش پیدا می‌کند و نوازش و محبت بیشتری که دریافت می‌کند، تأثیرات مطلوبی بر رشد روانی کودک دارد.

رایانه بدون صفحه‌کلید برای معلولان

متخصصان سخت‌افزار دانشگاه استانفورد کالیفرنیا به‌تازگی برای معلولانی که نمی‌توانند از دست‌های خود استفاده کنند کامپیوتری ساخته‌اند که فاقد صفحه‌کلید است و از طریق یک میانجی از روی حرکت چشم بر روی علائم صفحه‌ی نمایش و یا حرکت سر معلولان دستورات استفاده کننده را دریافت می‌کند.

امواج الکترومغناطیسی سرطان‌زاست

براساس پژوهش یک پزشک اهل ملبورن استرالیا ارتباطی بین افزایش سرطان خون و مرگ و میر ناشی از آن و زندگی دراطراف ایستگاه‌های تلویزیونی وجود دارد. تحقیقات به‌عمل آمده نشان می‌دهد که کودکانی که در اطراف سه ایستگاه تلویزیونی در سیدنی زندگی می‌کنند دوبرابر و نیم بیشتر از سایر کودکان در معرض ابتلا به بیماری سرطان خون می‌باشند.

طولانی‌ترین کسوف قرن

۱۹ اسفندماه امسال طولانی‌ترین خورشیدگرفتگی قرن که در استان‌های شمالی چین تا سه ساعت طول خواهد کشید، روی خواهد داد. رویداد جالب و نادر همزمان با وقوع این خورشید گرفتگی، ظاهر شدن یک ستاره دنباله‌دار می‌باشد که به کسوف مزبور جلوه‌ی خاصی می‌بخشد.

کشف حقایق تازه‌ئی در مورد چاقی

تحقیقات تازه‌ئی که توسط پژوهشگران انگلیسی و آمریکایی انجام گرفته، نشان داده است که سرعت متابولیسم در افراد چاق در زمان استراحت، اغلب کمتر از حد معمول است که این امر می‌تواند در چاقی آنان تأثیر قابل‌توجهی داشته باشد.

بر اساس این مشاهدات، پزشکان امکان سرعت بخشیدن به متابولیسم بدن افراد چاق در زمان استراحت را به عنوان راه جدیدی برای درمان چاقی پیشنهاد می‌کنند. داروسازان نیز در جستجوی داروی جدیدی هستند که بدون عوارض جانبی متابولیسم در زمان استراحت را سرعت بخشد.

مطالعات بیشمار نشان داده است که وقتی سطح چربی بدن ۱۰ الی ۱۵ درصد بیش از مقدار مطلوب باشد، خطرات بیماری پیشرونده سرخرگ کرونری، بیماری فشارخون، دیابت و بعضی از بیماری‌های سرطانی به‌مقدار قابل‌توجهی افزایش می‌یابد.

سفر به ژرف‌ترین نقطه‌ی اقیانوس

دانشمندان آمریکایی اخیراً زیردریایی کوچک جدیدی را برای انجام عملیات تحقیقاتی در اعماق اقیانوس‌ها طراحی کرده‌اند که به سفینه‌های فضایی بسیار شبیه است. این زیردریایی که چندی پیش به آب انداخته شد نمونه‌ی اولیه‌ی زیردریایی پیشرفته‌تری است که کاوشگران امیدوارند آنها را به ژرف‌ترین نقاط اقیانوس در عمق ۱۱۰۰۰ متری زیر آب ببرد. بشر تاکنون توانسته است به عمق ۱۰۵۰۰ متری اقیانوس سفر کند. هزینه‌ی ساخت زیردریایی یادشده ۷ میلیون دلار بوده است. منتقدان طرح فرستادن سفینه‌ی حامل انسان به اعماق دریاها معتقدند در زمانی‌که می‌توان زیردریایی‌های خودکار را با خرج کمتر و با بازدهی تقریباً برابر به سفرهای اکتشافی فرستاد، چرا باید این همه برای فرستادن انسان به عمق اقیانوس هزینه کرد؟

سخنرانی ویسلاوا ژیمبورسکا به هنگام دریافت نوبل ادبی ۱۹۹۶

چرا واژه‌ی «نمی‌دانم» این قدر برای من عزیز و گران‌بهاست

برگردان: ح ـ بهداد

همان‌گونه که در شماره‌ی ۱۴۴ کار خبر دادیم، جایزه‌ی نوبل ادبی سال ۱۹۹۶ از آن خانم ویسلاوا ژیمبورسکا شاعر نامدار لهستان شد. وی روز ۱۰ دسامبر گذشته به هنگام دریافت این جایزه در استکهلم سخنانی ایراد کرد که برگردان آن را با اندکی تخلیص در زیر می‌خوانید

می‌گویند که سخت‌ترین بخش هر سخنرانی یافتن جمله‌ی آغازین آن است، ولی خوب حالا من دیگر این دشواری را پشت سر گذاشتم. با این همه احساس می‌کنم که جمله‌های بعد یعنی جمله‌های سوم، ششم، دهم و یا دیگر جمله‌ها تا آخرین خط، به همان اندازه‌ی جمله‌ی آغازین سخت و دشوارند، چراکه من اینجا باید در مورد سرایش شعر سخن بگویم. در این باره من تاکنون بسیار کم سخن گفته‌ام و اگر دقیق‌تر بگویم اصلاً سخنی نگفته‌ام؛ اگر جایی هم حرفی زده‌ام بلافاصله در صلاحیت خود در این زمینه به شک و تردید افتاده‌ام. از این رو امروز نیز به اختصار سخن می‌گویم. راست این است که هر چیز ناکاملی اگر در حجم و ابعاد کوچک ارائه شود راحت‌تر قابل تحمل خواهد بود.

شاعران امروز دچار بدبینی و بی‌اعتمادی‌اند. این عارضه شاید بیش از همه در نگاه آن‌ها به موقعیت و مقام خویش نمایان باشد. آنها در ملاء عام به اکراه از شاعر بودن خویش سخن می‌گویند، گویی که از موقعیت خود اندکی شرمگین‌اند. اعتراف به اشتباهات خویش در این دوران پر قیل و قال، به ویژه که در شکل و بیانی گیرا و محبوبیت‌آور ابراز شود بسیار آسان‌تر از به رسمیت شناختن امتیازها و برتری‌های خویشتن است، چرا که این برتری‌ها چندان آشکار نیستند ودارنده‌ی آن‌ها، خود نیز هرگز آن‌چنان به آن‌ها باور نداشته است... زمانی که شاعران پرسش‌نامه‌ای را پر می‌کنند و یا با ناآشنایی گرم صحبت می‌شوند، از آن جاکه نمی‌توانند از ذکر شغل خویش سرباز زنند، خود را نویسنده معرفی می‌کنند و یا از شاعری خود به عنوان فعالیتی در حاشیه‌ی نویسندگی یاد می‌کنند. کارمندان اداره‌ها اگر پی‌ببرند که با یک شاعر سر و کار دارند و مسافران یک اتوبوس اگر بفهمند که با یک شاعر همسفراند، نگاهی ناباورانه به او می‌اندازند و در درونشان احساس خفیفی از هشدار و زنهارباش سر بر می‌آورد. به گمانم فیلسوفان نیز حال و روزی مشابه شاعران دارند، با این همه آن‌ها در وضعیت بهتری هستند، چراکه می‌توانند شغل خویش را با عنوانی آکادمیک بیارایند. و به راستی هم انکار نمی‌توان کرد که عنوان «پروفسور فلسفه» طنینی استوارتر و اعتماد برانگیزتر از عنوان «شاعر» دارد. در این میان اما پروفسور شعر وجود ندارد، چرا که در آن صورت شاعری می‌باید حرفه‌ای باشد که تحصیلات دانشگاهی، امتحانات منظم، تحریر متن‌های تئوریک با پانویس‌ها و ذکر منابع و نهایتاً دریافت یک مدرک لیسانس از شرایط آن به شمار روند و این خود بدان معنا خواهد بود که برای شاعر شدن نه پُر کردن صفحات کاغذ با شعر، حتا شعرهای نغز و گران‌مایه، بلکه دریافت تکه‌ای کاغذ مسئله‌ی اساسی و تعیین کننده است. به یادآوریم که ژوزف بُرادسکی، شاعر روس و برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل، به شاعر بودن خویش مفتخر بود و از همین رو هم به تبعید فرستاده شد. او را دشنام‌گونه «انگل» نامیدند، زیرا فاقد آن تأییدیه‌ی رسمی‌یی بود که در آن شاعر بودن‌اش به رسمیّت شناخته شده باشد.

چند سال پیش من افتخار آشنایی شخصی با بُرادسکی را پیدا کردم. جالب آن که در میان شاعرانی که تا کنون ملاقات کرده‌ام او تنها کسی بود که با شعف و سربلندی خود را شاعر می‌نامید و از کاربُرد این واژه دچار شرم و خجلت نمی‌شد. می‌توان گفت که حتا این عنوان در سخنان او باری معترضانه و سرکشانه داشت. چنین برخوردی بی‌شک از تحقیرها و سرکوفت‌های خشونت‌باری که بُرادسکی در جوانی با آن‌ها مواجه شده بود نشأت می‌گرفت.

در کشورهای سعادتمندتر که حقوق و حُرمت انسانی به راحتی مورد تجاوز قرار نمی‌گیرد، شاعران نیز طبعاً می‌کوشند آثار خود را منتشر کنند، خوانندگان بیشتری یابند و بهتر فهمیده شوند؛ امّا آن‌ها جرئت نمی‌کنند در ورای دشواری‌های روزمره‌ی زندگی و در میان انبوه مردم از خود به عنوان شاعر چهره‌ئی شاخص و متمایز ارائه دهند. به یاد بیاوریم که در گذشته‌ای نه چندان دور، یعنی در دهه‌های نخست سده‌ی جاری، شاعران می‌کوشیدند هم روزگاران خویش را با پوشیدن لباس‌های عجیب و غریب و رفتارهای غیر متعارف به شگفتی و حیرت وادارند و از این طریق توجه آنها را به شاعر بودن خویش جلب کنند. این همه امّا به سیما و وجهه‌ی ظاهری شاعران مربوط می‌شد. ولی دوباره لحظه‌ئی فرا می‌رسید که آن‌ها با بازگشت به خانه، در را پشت سر می‌بستند، ردا و اشیاء و خرت و پرت‌ها و نیز همه‌ی آن چیزهایی را که به عنوان نماد شاعری به خود آویخته بودند فرومی‌گذاشتند و در پاسخ‌گویی به توقع آرام و پرشکیب «من» خویشتن، خود را یک سره در اختیار کاغذ کماکان سفید می‌نهادند، چرا که در کار شاعری تنها همین مورد آخر است که به حساب می‌آید.

این اصلاً تصادفی نیست که درباره‌ی زندگی دانشمندان و هنرمندان بزرگ این همه فیلم ساخته شده است. کارگردانان شاعی و بلندپرواز می‌کوشند روند آفرینشی که به اختراعی مهم و یا خلق یک شاه‌کار هنری راه برده است را، به صورتی تا حد ممکن واقعی بازسازی کنند. برخی از اشکال فعالیت‌های علمی را می‌توان به خوبی به تصویر کشید و برای همگان به نمایش گذاشت. آزمایشگاه‌ها، ابزارهای جور و واجور دستگاه‌های گران قیمت به تصویر درمی‌آیند و چنین تصاویری قادرند توجه و نگاه تماشاگران را برای مدتی به خود جلب کنند. در این فیلم‌ها لحظه‌های بیم و امیدی وجود دارند

که یک آزمایش پس از هزاران بار ناکامی با اندکی تغییر و تفاوت دوباره به اجرا درمی‌آید و شکست یا کامیابی آن نگاه‌ها و فکرها را به خود می‌کشد. چنین لحظه‌هایی برای بینندگان سخت گیرا و پرکشش هستند.

فیلم‌هایی که درباره‌ی نقاشان ساخته می‌شوند و در آن‌ها مراحل مختلف آفرینش یک تابلو معروف یعنی از اولین اثر نوک مداد تا آخرین حرکت قلم‌مو بر بوم با موفقیّت به نمایش درمی‌آیند، بیننده را آشکارا تحت تأثیر قرار می‌دهند. در فیلم‌هایی که زندگی آهنگ‌سازان درونمایه‌ی آن‌هاست این موسیقی است که برآمد و برجستگی می‌یابد: اولین ضربه‌های یک ملودی که در گوش آهنگ‌ساز طنین‌انداز می‌شوند به اثر سمفونیک کاملی فرا می‌رویند. همه‌ی آن‌چه که در این فیلم‌ها به نمایش درمی‌آید طرحی ساده و ابتدایی از فعالیت هنرمند است و به هیچ‌وجه توضیح‌گر موقعیت ویژه‌ی ذهن او به هنگام آفرینش که آن را عمدتاً الهام می‌نامند، نیست. با این همه دست‌کم چیزی برای دیدن و یا شنیدن در این فیلم‌ها وجود دارد. در مورد شاعران امّا وضع از همه بدتر است، چرا که مصوّر کردن فعالیّت خلاقانه‌ی آن‌ها به هیچ‌روی امکان‌پذیر نیست. فردی (شاعر) پشت میز و یا روی مُبل می‌نشیند، به دیوار و یا به سقف خیره می‌شود و سرانجام قلم بر کاغذ می‌نهد و چند خطی می‌نویسد تا ۱۵ دقیقه‌ی بعد یکی از آنها را دوباره خط بزند و دوباره ساعتی می‌گذرد و او کوچک‌ترین چیزی نمی‌نویسد. به راستی چه کسی حاضر است چنین صحنه‌های بی‌رمق و کسالت‌آوری را به تماشا بنشیند؟

من قبلاً به الهام اشاره کردم. هنگامی که از شاعران معاصر درباره‌ی الهام و وجود یا عدم وجود آن بپرسید، پاسخی انحرافی و بی‌ربط می‌شنوید، آن هم نه از آن‌رو که موهبت این انگیزه‌ی درونی برای‌شان ناشناخته باشد، بلکه از آن رو که توضیح چیزی که انسان خود آن را نمی‌فهمد کار سهل و ساده‌ئی نیست. از من نیز گه‌گاه در این مورد پرسش می‌شود و من نیز پاسخی انحرافی و بی‌ربط می‌دهم؛ منتها یک چیز را من دست کم به صراحت می‌توانم بگویم و آن این که الهام حق و مزیّت ویژه‌ی شاعران و هنرمندان نیست، بلکه گروهی از انسان‌ها وجود داشته و دارند که از الهام بهره‌مند می‌شوند. همه‌ی آن‌هایی که شغل خویش را آزادانه و آگاهانه انتخاب می‌کنند و آن را با عشق و فانتزی انجام می‌دهند در زمره‌ی گروه مزبورند، مثل پزشکان، آموزگاران و باغبانان. البته صدها حرفه‌ی دیگر را نیز می‌توان در این زمینه نام برد. شاغلان این حرفه‌ها مادام که در کار خویش به جستجوی چالش‌ها و موضوع‌های نوین باشند، آن را همواره عرصه‌ئی از ماجراجویی و هیجان‌خواهی خواهند یافت. دشواری‌ها و شکست‌ها قادر نیستند کنجکاوی و پرسش‌گری این افراد را فروکُشند. اینان پس از حل هر مسئله‌ئی خود را در معرض پرسش‌های متعدد و نوین دیگری می‌یابند. باری، الهام، هر تعریفی که از آن داشته باشیم، از یک «نمی‌دانم» همیشگی برمی‌خیزد.

راست این است که انسان‌هایی که از الهام بهره‌مند می‌شوند، شمارشان چندان زیاد نیست؛ در واقع بسیاری از ساکنان زمین کار می‌کنند تا زندگی خود را تداوم بخشند. آنها کار می‌کنند، چون باید کار کنند. انتخاب این یا آن شغل از سوی آن‌ها نیز نه از روی عشق و انگیزه‌ئی درونی بلکه تابعی از شرایط زندگی بوده است. کار نامطلوب، کار کسالت‌آور، کاری که به رغم ناخوشایندی و ملال‌آوری‌اش تنها به خاطر کمیابی و در دسترس نبودن برای همگان، ارج نهاده می‌شود بدترین موقعیتِ رنج‌آور برای انسان‌هاست. هیچ نشانه‌ئی هم در دست نیست که در سده‌ی آتی اکثریت مردمان زمین در انتخاب شغل خویش اراده و اختیار بیشتری داشته باشند.

من به رغم آن که مُنکرِ انحصارِ الهام برای شاعران شدم، امّا آن‌ها را درَ میان اهل الهام گروهی ارجح و صاحب اولّویت به شمار می‌آورم. البته شاید که بعضی از حضار نسبت به درک من از اهل الهام شک و تردید داشته باشند. شکی نیست که شکنجه‌گران، دیکتاتورها، خشک‌اندیشان و عوام‌فریبان که با چند شعار حلق درنده و پرهیاهو برای بقای قدرت خویش می‌جنگند نیز، کار خود را با میل و رغبت انجام می‌دهند و به وظایف خویش با شوقی پر کشف و دریافت عمل می‌کنند. منتها این گونه آدم‌ها «می‌دانند». آن‌ها می‌دانند و آن‌چه را که می‌دانند یک بار برای همیشه‌اشان کافی است. آنها نمی‌خواهند چیز تازه‌ئی را دریابند، چرا که ممکن است قدرت استدلال‌اشان را سست و لرزان سازد. ولی همه‌چیزدانی به پرسش تازه‌ئی راه نمی‌برد، بقای چندانی ندارد و نمی‌تواند پاسدار گرما و حرارتی باشد که بایسته‌ی تداوم زندگی است. همه‌چیزدانی اگر به افراط بگرایید، همان‌گونه که تاریخ گذشته و حال نشان می‌دهد، می‌تواند به تهدیدی مرگ‌بار برای کلّ جامعه بدل شود. هم از این

بقیه در صفحه ۵

www.iran-archive.com

تازه‌های کتاب

«در من چه مرده است؟»

«در من چه مرده است؟» عنوان مجموعه‌ئی است از دوازده داستان کوتاه که پیمان وهاب‌زاده، نویسنده و منتقد ایرانی مقیم کانادا آنها را در فاصله‌ی زمانی ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۴ نوشته و خود در ۱۳۵ صفحه و در ۱۰۰ نسخه منتشر کرده است. درونمایه‌ی این داستان‌ها عمدتاً به جنبه‌ها و سویه‌های مختلف حیات اجتماعی در ایران پس از انقلاب برمی‌گردد و از این رهگذر زوایای پس‌مانده و نابه هنجار فرهنگِ اجتماعی ما که جمهوری اسلامی آنها را بیشتر به صحنه آورده برنموده می‌شود.

پایمالی خشن آزادی زنان و فرودستی و بی‌حقوقی آنها در گستره‌ی اجتماعی و محیط خانوادگی، روانپارگی شخصیت انسان‌ها و دوگانه شدن زبان و رفتار آنها در فضایی که سنت‌های فرهنگی زیانمند و قدرت سیاسی ایدئولوژی شده به همه‌ی زوایای زندگی شهروندان چنگ می‌اندازند و وحدت مرگبار آراء، اندیشه‌ها و پسندها را طلب می‌کنند، ستمی که بر اقلیّت‌های مذهبی مجاز و «غیرمجاز» می‌رود، عشق و کشش عاطفی و جسمی انسان‌ها که آماج سرکوب تحجر قرار می‌گیرد، جنگ، زندان، اعدام و ... مضامینی هستند که وهاب‌زاده آنها را در داستان‌های خویش با وسواس و ریزه‌کاری و گاه آمیخته با طنزی تلخ و گزنده باز می‌آفریند.

اغلبِ داستان‌های مجموعه‌ی مزبور به سبکِ داستان‌های رئالیستی او از توالی خطی و پیاپی رویدادها تبعیت می‌کنند و وحدت و تعین زمانی و کاراکتری آن‌ها تا به آخر منسجم و مرتبط باقی می‌ماند. تنها در دو، سه داستان واپسین است که وهاب‌زاده به سبک و شیوه‌ی رئالیسم جادویی و نگرش‌های قسماً پسامدرنی رو می‌کند و با در آمیختن برش‌های زمانی مختلف و پرداختن به کاراکترهایی چند چهره، متناقض و ظاهراً بی‌ربط داستان‌های خود را می‌پردازد. این داستان‌ها همه از کیفیّت یکسانی برخوردار نیستند و در آن‌ها می‌توان روند تجربه یافتگی و پخته‌تر شدن نویسنده را تعقیب نمود. وهاب‌زاده در برخی از این داستان‌ها، گاه با چند جمله و اشاره، نگاه خواننده را متوجه این یا آن موضوع می‌کند و سپس در تعلیق‌هایی نسبتاً پرکشش وی را به حدس و گمان و مشارکت در پرداخت باقی داستان فرا می‌خواند. در برخی دیگر از داستان‌ها و به ویژه در داستانی که تیتر آن عنوان کتاب شده راوی اینجا و آنجا به پرگویی ملال‌آور و حاشیه‌روانه می‌افتد و به ساخت و روال داستان آسیب وارد می‌کند.

داستان‌های مجموعه‌ی «در من چه مرده است؟» قسماً حامل تلخ‌نگری و بدبینی بارزی هستند، گرایشی که گاه به مرز انکار همه‌ی تمایزها و تلاش‌ها نزدیک می‌شود و یا از گرانجانی عادت‌ها، هنجارها و مناسبات به نفی امکان تحول در آن‌ها می‌رسد. این امّا نافی ارزش ادبی این داستان‌ها و نگاهِ نقاد، تیزبین و چند سویه‌ئی که در سطور آن‌ها نهفته است، نیست. مجموعه‌ی «در من چه مرده است؟» را می‌توان از طریق تماس با آدرس زیر دریافت نمود:

P.O. Box 57564
1031 Brunette St.
Coquitlam, B.C.
V3K 1E0 Canada

* * *

آنتونیو گرامشی – فراسوی مارکسیسم و پسامدرنیسم

در سال‌های اخیر یعنی پس از آن که درک جامد و غیر پویا از تئوری‌های مارکس با فروریختن نظام‌های سوسیالیستی پیشین در شوروی و شرق اروپا از میانه‌ی میدان به حاشیه رانده شد، جنبه‌هایی از اندیشه‌ها و آراء آنتونیو گرامشی بیش از پیش نگاه باورمندان به آرمان‌های جنبش چپ را به خود در کشیده است. گرامشی از جمله‌ی آن اندیشمندانی بود که در گرماگرم میدان‌داری و رواج درک‌های استالینیستی، افق‌های تازه‌ئی را فرا روی نگره‌های مارکسیستی گشود، به بسط و نوسازی آن‌ها یاری رساند و درک و برداشت‌های جامد و یک

سویه‌ئی که هر تئوری و اندیشه‌ئی را صرفاً در چهارچوب مصالح قدرتِ حزب و حکومت تعبیر و تفسیر می‌کرد به چالش فراخواند، آن‌چه که رناته هالوب در کتابِ آنتونیو گرامشی– فراسوی مارکسیسم و پسامدرنیسم» نوشته،شرحی است بر این تلاش‌های اعتناانگیز گرامشی و نگاه نو و متفاوتی است به کارنامه‌ی اندیشگی این نظریه‌پرداز و مبارز نامی ایتالیا.

کتاب مزبور از این که گرامشی به رغم زندانی بودن با بحث و جدل‌های روشنفکرانِ بیرون زندان همراهی کرده خبر می‌دهد، از شک و تردید وی در ارتباط یکسویه و غیر پویای زیربنا و روبنا سخن می‌گوید، توانایی وی در عرصه‌ی زیباشناسی و نقد ادبی را برمی‌رسد، درک وی از سروری (هژمونی)، ضد سروری و نیز ساختار و نقش جامعه‌ی مدنی را شرح می‌دهد، به شباهت‌ها و تمایزهای نظری او با جرج لوکاچ و برتولت برشت در زمینه‌ی نقد ادبی و نوع نگاه آن‌ها به رئالیسم می‌پردازد، همسانی و افتراق دیدگاه‌های گرامشی با نظراتِ بزرگان مکتب فرانکفورت را به بررسی می‌گیرد، نگاه خواننده را به برخی شباهت‌ها در دیدگاه گرامشی و پسامدرن‌ها جلب می‌کند، درک و برداشت وی از مقام، موقعیت و گونه‌های گوناگون روشنفکران را شرح می‌دهد و به تحول نقش پیشین آن‌ها در جهان اطلاعاتی معاصر می‌پردازد و دستِ آخر نوع نگاه گرامشی به فمینیسم و نیز همگونی و افتراق دیدگاه‌های وی با آراء میشل فوکو را درباره‌ی حوزه‌ها و مکانیسم‌های ایجاد و باز تولید قدرت برمی‌نماید.

بسیاری از اندیشه‌های گرامشی که رناته هاکوب به شرح، بررسی، قیاس و بسط آن‌ها پرداخته، می‌توانند کم یا بیش به درک و شناختی پویا و معطوف به تحول از روندهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دهه‌های اخیر یاری رسانند و تحولات نظری جنبش چپ در سال‌های اخیر را غنای بیشتری بخشند.

یادِ یارِ مهربان

یک‌سال از مرگِ ایران دفتری می‌گذرد. او شاید قدیمی‌ترین بازیگر ایرانی بازمانده از نسلی بود که به صدمین سال تولد سینما رسید. ایران دفتری بزرگ بانوی سینما و تئاتر ایران در سال ۱۲۹۱ در رشت و در خانواده‌ئی فرهنگی چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۰۷ در اولین تجربه‌ی نمایشی‌اش «رستاخیز»، براساس اپرای معروف میرزاده‌ی عشقی به روی صحنه رفت. در سال بعد در نمایش آرشین مالالان بازی کرد. او کار سینمایی را با فیلم شیرین و فرهاد (عبدالحسین سپنتا ۱۳۱۳) آغاز کرد و تا سال ۱۳۴۹ که به دلیل بیماری چشم‌ها و ضعف شدید بینایی مجبور به کناره‌گیری از سینما و تئاتر شد، در بسیاری از فیلم‌های موفق سینما، نمایش‌های تلویزیونی و رادیویی به ایفای نقش پرداخته بود. بازی چشم‌گیر و فراموش‌نشدنی او در فیلم پرآوازه‌ی قیصر اثر مسعود کیمیایی از آن جمله است. دفتری به رغم گذشت ایام و بیماری حافظه‌ی بی‌نظیری داشت. وقایع سالیان گذشته در تئاتر و سینما را با لحن ویژه و دوست‌داشتنی‌اش بازگو می‌کرد و هرگز نکته‌ئی را جا نمی‌انداخت. رخشان بنی‌اعتماد کارگردان نامی سینمای ایران چندی پیش از مرگ ایران دفتری اقدام به ساخت فیلمی درباره‌ی زندگی و آثار او کرد. در جریان کار با دعوتی از یاران و همکاران قدیمی تئاتر و سینما در استودیو ژورک و تئاتر نثر دو محلی که پر از خاطره‌های کاری بود، خانم دفتری موفق به دیدار دوباره با دوستانی شد که سال‌ها از آن‌ها بی‌خبر مانده بود. دریغا که بخش پایانی فیلم بنی‌اعتماد با فوت ایران دفتری و فیلم‌برداری مراسم تدفینش در روز ۴ آذرماه ۱۳۷۴ در قطعه‌ی هنرمندان بهشت‌زهرا مصادف شد. دفتری زنی از تبار آزاد زنانی چون رقیه چهره آزاد، مهین دیهیم، جمیله شیخی و لُرتا بود که به‌رغم تعصب، تنگ‌نظری و فضای بسته‌ی ابتدای سال‌های سلطنت پهلوی به بازیگری روی آوردند و فضای نمایشی تئاتر و سینمای ایران را رنگ و بویی دیگر بخشیدند.

یادش گرامی باد.

در نقد نگاه حزب توده ایران به جهان

سهراب مبشری — قسمت اول

نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، به ضمیمه شماره ۱۷ مهرماه خود، طرح پیشنهادی رهبری حزب را که قرار است در کنگره چهارم حزب، تحت عنوان برنامه حزب توده ایران برای تحقق آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، مورد بحث قرار گیرد، منتشر کرده است. در راستای سیاست تبادل نظر میان نیروهای مختلف جنبش چپ ایران، بررسی انتقادی طرح برنامه حزب توده ایران و سایر اسناد مشابهی که توسط احزاب و سازمان‌های چپ کشور ما به جنبش ارائه می‌شود، امری است ضروری. امید است که پرداختن به این اسناد برنامه‌ای، در خدمت نزدیکی مواضع نیروهای چپ و وحدت عمل آنها حول مبرم‌ترین وظایفی که در مقابل نیروهای آزادیخواه و مترقی میهن‌مان قرار دارند، باشد. نقد طرح برنامه حزب توده ایران را از نگاه حزب توده ایران به جهان آغاز می‌کنم که بخش آغازین این طرح است.

اساسی‌ترین احکام طرح درباره اوضاع جهان

در جنبش چپ ایران، در گذشته متأسفانه شیوه‌ای برای نقد متقابل مواضع برنامه‌ای احزاب و سازمان‌های دیگر به کار می‌رفت که در خدمت رشد فرهنگ گفتگو و تحمل متقابل قرار نداشت. رسم بود که برای کوبیدن طرف بحث، نقاط ضعف نگارشی یا محتوایی او را بیابی و بجای پرداختن به روح حاکم بر مواضع وی، با برجسته کردن تناقضات غیرعمده در گفته‌ها و نوشته‌های او، او را «افشا» کنی. هدف از این اسلوب بحث، نه متقاعد کردن طرف بحث، بلکه مرعوب کردن و تحت تأثیر قرار دادن طرف سومی بود که می‌بایستی او را به سوی خود جلب و از نزدیکی به رقیب باز داری. گاه احساس می‌شد نیروهای چپ، به جای آن که نیروی عمده خود را صرف افزودن بر مجموع قوای جبهه چپ کنند، هم و غمشان کندن نیرو از یکدیگر است. هر کس، فرقه خود را تنها نماینده واقعی طبقه کارگر می‌دانست و بدیهی بود که با چنین نگرشی، سایر نیروهای چپ را در وهله اول نه متحد، که رقیب خود بداند.

با چنین ارزیابی از سایر نیروهای چپ، جایی برای امانتداری در نقد و رعایت انصاف در نقل روح حاکم بر مواضع طرف بحث نمی‌ماند.

با توجه به این مسئله، قبل از آنکه نظرات انتقادی در باره احکام بنیادین طرح برنامه حزب توده ایران درباره اوضاع جهان در این نوشته طرح شود نخست خود این احکام را نقل می‌کنیم.

حزب توده ایران در طرح برنامه خود تأکید می‌کند «جهان‌بینی حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، مارکسیسم – لنینیسم است». توضیحی که حزب توده ایران بر این جهان‌بینی می‌دهد، حاکی از پافشاری بر عقاید و اصول گذشته است: «ما کمونیست‌ها افتخار می‌کنیم که در شرایط هجوم عظیم دستگاه‌های عظیم تبلیغاتی امپریالیسم جهانی همچنان منادیان تحول و حرکت به جلو هستیم و در دشوارترین شرایط بر عقاید و اصول خود پای فشرده‌ایم». طرح برنامه، سپس ضمن اشاره به اینکه این پافشاری را نباید به جزم‌گرایی تعبیر کرد، می‌گوید: «برپایه چنین درکی است که به گمان ما، خصلت و مضمون اساسی دوران معاصر جامعه بشری، همچنان دوران گذار از سرمایه‌داری به صورت‌بندی اجتماعی – اقتصادی برتر و مترقی‌تر، یعنی سوسیالیسم و سپس کمونیسم است». در ادامه، این پیش‌بینی را می‌خوانیم: «با سلاح همین جهان‌بینی علمی است که بشر خواهد توانست جامعه برتر و انسانی‌تر، جامعه سوسیالیستی را در قرن بیست و یکم بنا کند».

تحلیل از سرمایه‌داری معاصر

طرح برنامه حزب توده ایران، سیمای جهان در آستانه هزاره سوم را در دو فصل سرمایه‌داری و سوسیالیسم مورد بررسی قرار می‌دهد. در بخش سرمایه‌داری، طرح برنامه تحلیل خود را از سرمایه‌داری معاصر بر تعریف لنینی از امپریالیسم استوار می‌کند که پنج مشخصه اساسی سرمایه‌داری معاصر را پیدایش انحصارات، درهم‌آمیزی سرمایه بانکی و صنعتی، صدور سرمایه، تشکیل اتحادیه‌های بزرگی از انحصارهای سرمایه‌داری و کشورهای امپریالیستی و پایان تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری می‌داند. طرح برنامه حزب توده ایران، سپس برای مستدل کردن اینکه «ارزیابی لنین از روند حرکت سرمایه‌داری به سمت انحصاری شدن چقدر دقیق و منطبق بر واقعیات است»، آماری از بی‌عدالتی موجود در جهان ذکر می‌کند. در ادامه، طرح برنامه می‌گوید سه نظریه اقتصادی اصلی بورژوایی، یعنی «سرمایه ارشادی» کینز، جریان نئوکلاسیک و «سرمایه‌داری مردمی»، در حل بحران‌های ادواری سرمایه‌داری شکست خورده‌اند. در توضیح این حکم، حزب توده ایران به شکست سیاست کینزی دولت‌های سرمایه‌داری و از جمله آمریکا در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ از یک سو، و بحران‌های عمیق اقتصادی ناشی از کاربرد سیاست‌های نئوکلاسیک توسط دولت‌های ریگان، تاچر و کهل از سوی دیگر اشاره دارد. سپس آنچه حزب توده ایران آن را «سرمایه‌داری مردمی» می‌نامد و از جمله وجود مشخصه آن فروش سهام مؤسسات بزرگ تولیدی و خدماتی در بازار بورس ذکر شده است، با استناد به لنین «یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارشی مالی» ارزیابی می‌شود.

طرح برنامه، از شکست هر سه مکتب اقتصادی سرمایه‌داری چنین نتیجه می‌گیرد که سرمایه‌داری قادر به حل بحران‌های خود نیست و «می‌بایست از هم‌اکنون به جامعه بشری پس از سرمایه‌داری اندیشید».

طرح برنامه حزب توده ایران، ویژگی‌های سرمایه‌داری در انتهای قرن بیستم را چنین برمی‌شمارد: انقلاب انفرماتیک و تبدیل اطلاعات به کالا، انحصاری شدن رسانه‌های گروهی، جهانی شدن سرمایه‌داری، جانشینی مواد خام با مواد مصنوعی که انحصار آن در دست شرکت‌های فراملیتی است، رشد وابستگی کشورهای در حال توسعه به سرمایه خارجی، رشد بدهی‌های این کشورها، تحمیل قراردادهای بین‌المللی اسارت‌بار مانند گات و نفتا، رشد نظامی‌گری، ازهم‌پاشیدگی بافت اجتماعی و تبدیل جنایت، خشونت و فردگرایی مطلق به روابط غالب، قابل قبول و اجتناب‌ناپذیر در روابط اجتماعی جامعه بشری.

سرنوشت سوسیالیسم

حزب توده ایران معتقد است: «قرن بیستم قرن تولد سوسیالیسم، قرن انقلاب کبیر اکتبر و تغییر بنیادین جامعه بشری بود که در آن دوران خاتمه دادن به جبر اجتماعی آغاز شد».

در توضیح مشکلات رشد سوسیالیسم، طرح برنامه حزب توده ایران، به این نکته اشاره دارد که نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان در کشوری با حد رشد متوسط سرمایه‌داری پیروز شد که در آن «هنوز بقایای مناسبات فئودالی و حتی قبیله‌ای در نواحی آسیایی آن حکمفرما بود». طرح، همچنین فشار خارجی را که از هنگام پیروزی انقلاب اکتبر آغاز شد، منشأ نقش بسیار منفی و مخربی در رشد و شکوفایی جامعه سوسیالیستی در همه عرصه‌ها می‌داند.

در ادامه، چنین می‌خوانیم (نظر به اهمیتی که برای این بخش از تحلیل حزب توده ایران در درک نحوه برخورد آن به تحولات ده سال اخیر جهان قائلم، آن را تقریباً به طور کامل نقل می‌کنم): «تجربه تاریخی نشان داد که روند گذار به سوسیالیسم بسیار بغرنج‌تر و پیچیده‌تر از برداشت‌هایی بود که در ابتدای پیروزی انقلاب وجود داشت. فشار غیرقابل تصور خارجی، ... در کنار اشتباهات حزب کمونیست اتحاد شوروی در دوران استالین، از جمله تحدید جدی دمکراسی، هم در درون جامعه و هم در درون حزب، و ضربه زدن به نظام شورایی در حال رشد، ... در کنار اعمال شیوه‌های فرماندهی اداری برای تغییر نابهنگام و سریع جامعه و بدون در نظر گرفتن دیرپایی و عمق ریشه‌های فرهنگی اجتماعی یک جامعه وسیع، ناهماهنگ و ناموزون، سوسیالیسم را از مسیر حرکت تدریجی، با احتیاط و در عین حال دقیق و موفق خود در دوران آغازین پیروزی انقلاب منحرف و دچار چنان مشکلاتی کرد که از یک سو روند حرکت جامعه را به سمت پیشرفت همه‌جانبه اقتصادی – اجتماعی و بالا بردن بازدهی کار، کُند و سرانجام متوقف ساخت و از سوی دیگر رشد روابط ناسالم در درون جامعه و حزب به عناصر فرصت‌طلب و خائن اجازه داد تا در یک فرصت تاریخی سکان رهبری حزب را به دست گیرند و با یک برنامه حساب‌شده، زیر پوشش تعمیق دستاوردهای سوسیالیسم که خواست اکثریت قاطع مردم و نیروهای مترقی و خصوصاً کمونیست‌های این کشور بود، روند تخریب سوسیالیسم و آماده‌سازی زمینه بازگشت سرمایه‌داری را در نخستین کشور سوسیالیستی جهان آغاز کنند. نیروهای فرصت‌طلب و خائنی که در سال ۱۹۸۵ سکان رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را به دست گرفتند ... توانستند در یک روند تدریجی ابتدا مواضع خود را از طریق پاکسازی‌های وسیع در درون رهبری حزب تثبیت کنند و سپس راه را برای اجرای مرحله بعد، یعنی نابودی اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی آماده سازند».

ارزیابی از شرایط امروز جهان

حزب توده ایران با تأکید بر نظریه توطئه خارجی، بحران و سرانجام فروپاشی اتحاد شوروی را اجتناب‌پذیر می‌داند و برای اثبات این حکم، می‌گوید: «جمهوری خلق چین علیرغم فشارهای زیاد توانسته است به رشد بسیار بالای اقتصادی و به نرخ بسیار بالایی از بازدهی کار در مقایسه با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری دست یابد و ساختار سیاسی حاکمیت حزب کمونیست بر این کشور را نیز همچنان حفظ کند».

طرح برنامه حزب توده ایران، رأی دادن ۴۰ میلیون نفر به کاندیدای حزب کمونیست روسیه را نشانه‌ای از سربلند کردن مجدد جنبش کارگری و کمونیستی می‌داند.

در ارزیابی از شرایط امروز جهان، حزب توده ایران معتقد است «فروپاشی سوسیالیسم در این کشورها علی رغم همه مشکلات و معایبش، در مجموع فاجعه بزرگی برای بشریت و مردم این کشورها بود... جهان در نبود اردوگاه سوسیالیسم، در مجموع جهانی ناآرام‌تر و نگران‌کننده‌تر برای زندگی است. در نبود این اردوگاه که این امکان را برای بسیاری از کشورهای جهان، خصوصاً کشورهای در حال توسعه و کشورهای «جهان سوم» ایجاد کرده بود که بتوانند تا حدود زیادی سیاست‌های مستقل اقتصادی و سیاسی خود را اتخاذ کنند، امروز، این کشورها زیر شدیدترین فشارها برای تسلیم شدن به خواست‌ها و امیال سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته‌اند. آنقدر که امروز نیروهای نظامی آمریکا و ناتو در گوشه و کنار جهان درگیر مسائل داخلی کشورهای دیگرهستند، در تمامی دوران پس از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بوده است».

طرح برنامه سپس به ذکر سایر تأثیرات مخرب «نظم‌نوین جهانی» در زندگی مردم جهان، از تحمیل موافقت‌نامه‌هایی مانند نفتا و گات گرفته تا پس گرفتن دستاوردهای جنبش کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌پردازد و در مقابل این روند، از لزوم دمکراتیزه کردن روابط بین‌المللی، حل مسئله عاجل گرسنگی، فقر و عقب‌ماندگی و حرکت به سوی عدالت اجتماعی دفاع می‌کند. حزب توده ایران معتقد است: «مبارزه علیه فرمانروایی، و یکه‌تازی امپریالیسم در گوشه و کنار جهان مدتهاست که آغاز شده است و هر روز شتاب بیشتری می‌گیرد. سرباز زدن اکثریت مردم کشورهای اروپای شرقی از پذیرش سرمایه‌داری زالوصفت و مخرب، تلاش مشترک کشورهای جهان سوم، از جمله در آمریکای لاتین، گسترش مبارزه نیروهای مترقی جهان که در دو سال گذشته در اشکال گوناگون بروز یافته است، از جمله همبستگی میلیون‌ها انسان با مبارزه قهرمانانه مردم کوبا و ایستادگی آنان در مقابل زورگویی‌های امپریالیسم آمریکا، همگی نشانگر رشد جنبش مردمی است...» حزب توده ایران، خواست‌های این جنبش جهانی را چنین برمی‌شمارد: پیکار علیه بی‌عدالتی اجتماعی، اقتصادی، استثمار، استعمار و سیطره نژادی و جنسی، دمکراتیزه کردن روابط اقتصادی – سیاسی بین‌المللی، انحلال تمامی پیمان‌های نظامی منطقه‌ای، پایان دادن به حضور نظامی کشورهای امپریالیستی در خارج از مرزهای آنان، تجدید قرارداد محدود کردن سلاح‌های اتمی، مبارزه با مسابقه تسلیحاتی در فضا، لغو بدهی‌های جهان سوم، ایجاد امکان رشد سالم اقتصادی و امکان صنعتی شدن کشورهای جهان سوم، تنظیم یک سیستم بین‌المللی عادلانه قیمت‌گذاری، امکان دسترسی واقعی کشورهای در حل رشد به تکنولوژی مدرن، تلاش در حفظ محیط زیست و بالاخره «مبارزه در راه تأمین جهانی حقوق بشر در تمامی کشورهای جهان، نفی و طرد حکومت‌های دیکتاتوری که به قصد تأمین منافع سرمایه‌داری جهانی به مردم کشورهای مختلف تحمیل گردیده‌اند».

وجوه اشتراک با مواضع سازمان ما

در نگاه حزب توده ایران به جهان، وجوه اشتراک فراوانی با مواضع سازمان ما که در کنگره‌های سازمان تصویب شده‌اند، وجود دارد. به ویژه تا آنجا که به انتقاد از شرایط حاکم بر جهان سرمایه‌داری مربوط می‌شود، این وجوه اشتراک برجسته‌اند. ما نیز مانند حزب توده ایران، سرمایه‌داری را حرف آخر تاریخ بشر نمی‌دانیم و به کسی اجازه نمی‌دهیم با نظریاتی مانند «پایان تاریخ» ما را از اندیشیدن به جهان پس از سرمایه‌داری باز دارد. ما نیز معتقدیم که بی‌عدالتی فاحش در اقتصاد جهانی، حادترین تضاد بحران‌زا در جهان حاضر است و مسیر هرگونه بهبود در زندگی مردم جهان، از کاهش این بی‌عدالتی می‌گذرد. ما با این حکم موافقیم که سرمایه‌داری از حل نهایی بحران‌هایی که خود ایجاد کرده، عاجز است. سازمان ما با خواست‌هایی که حزب توده ایران در خاتمه بخش ارزیابی از جهان طرح برنامه خود آورده است، احساس همبستگی و از آن در حد توان خود حمایت می‌کند.

اما صرف نقد جهان برای تغییر آن کافی نیست. نیروهای چپ موظفند سیاستی را تدوین کنند و پیش برند که در انظار مردم، راهگشای غلبه بر ناهنجاری‌هایی باشد که نقد می‌کنند. ما بر خلاف حزب توده ایران، بر درستی همه عقاید و اصول گذشته خود پافشاری نمی‌کنیم، و از اینرو اذعان داریم که پس از تحولات سترگ ده سال اخیر، در توصیف خطوط چهره جهانی که برای آن مبارزه می‌کنیم، هنوز نمی‌توانیم حرف آخر را بزنیم.

درباره «دوران»

آن بخش از جنبش جهانی کمونیستی که در دوران جنگ سرد، رهبری ایدئولوژیک حزب کمونیست اتحاد شوروی را پذیرفته بود، حول این فرمول توافق داشت که خصلت اساسی دوران معاصر، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است و تضاد بین این دو اردوگاه است که مُهر خود را بر همه تضادهای دیگر جهان می‌زند. ترجمه سیاسی این نظریه، این بود که احزاب کمونیست، باید همه سیاست‌های خود را با جایگاه خود در این تضاد جهانی تنظیم کنند. اگر در آن زمان، این ارزیابی از دوران، لااقل در نظر اول مطابق با واقعیات جهان به نظر می‌رسید، پافشاری بر این که کماکان مضمون اساسی دوران معاصر، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، نشانگر آن است که نمی‌توانیم یا نمی‌خواهیم ابعاد و اهمیت آنچه را در این ده سال بر جهان و جنبش کمونیستی گذشته است، دریابیم. اتفاقاً یکی از ریشه‌های بحران کنونی نظریات سیاسی در اردوی سرمایه‌داری نیز همین است که آن دسته از نظریه‌پردازان بورژوایی که چهل سال تمام همه تضادها را از دریچه تضاد «جهان آزاد» با اردوی شوروی می‌دیدند، با حذف یکی از دو طرف جنگ سرد، «تصویر دشمن» خود را از دست داده‌اند و قادر به جهت‌یابی در دنیای پرتلاطمی که شاهد آنیم، نیستند. شواهد بسیاری حاکی از آن است که سیاست خارجی آمریکا و سایر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در سال‌های اخیر در مواردبسیاری بیشتر دستخوش سردرگمی بوده است تا تابع یک استراتژی حساب‌شده در مقابله با سربرآوردن دوباره جنبش ضدسرمایه‌داری. تئوریسین‌های آمریکایی، گاه علم «جنگ تمدن‌ها» را برافراشته‌اند و گاه خطر اصلی را کماکان در احتمال بازگشت کمونیسم به روسیه دیده‌اند. به عنوان‌نمونه، سیاست آمریکا در بالکان گاه خطر صرب‌های مورد حمایت روسیه را عمده دیده است و گاه نگران پیدایش یک دولت افراطی اسلامی در بوسنی است. در جهان، بسیارند تضادهایی که به هیچ وجه نمی‌توان جایگاه آنها را در دورانی که خصلت اصلی آن، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، تعیین کرد. نپرداختن به این تضادها، «غیر عمده» دیدن آنها، و یا تلاش برای گنجاندن آنها در قالب تنگی که تعریف ما از «دوران» ایجاب می‌کند، از کاهلی فکری و عدم شهامت در گام گذاشتن به میدان پژوهش و یافتن پاسخ‌های نو به پرسش‌های نو حکایت می‌کند.

پافشاری بر تعریفی کهنه‌شده از دوران، به عنوان نمونه در آنجا بر سیاست روزمره یک نیروی چپ ایرانی تأثیر می‌گذارد که باید در قبال تحولات منطقه که به طور مستقیم به اوضاع کشور ما مربوط می‌شود، تعیین تکلیف کند. در نگاهی که طرح برنامه حزب توده ایران به جهان دارد، حتی یک کلمه هم به مسائل منطقه خاورمیانه پرداخته نمی‌شود. ارزیابی ما از روند صلح خاورمیانه چیست؟ در خلیج فارس، آسیای میانه و سایر کانون‌های تنش در اطراف کشورمان چه می‌گذرد؟ تحلیل ما از حد تضاد و هماهنگی آمریکا با سایر قطب‌های سرمایه‌داری جهانی و به ویژه اروپا کدامست؟ ما سیاست خود را در قبال بنیادگرایی اسلامی بر چه اساسی باید تنظیم کنیم؟ نمی‌توان پذیرفت که تعریف قدیمی از دوران، کلید حل همه این مسائل فکری ما باشد.

سرمایه‌داری ۱۹۹۶، همان سرمایه‌داری ۱۹۱۶ است؟

طرح برنامه حزب توده ایران می‌گوید خصوصیات اصلی سرمایه‌داری درجهان حاضر همان است که لنین در سال ۱۹۱۶ جمع‌بندی کرد. این بی‌اعتنایی کامل به هشتاد سال تحولات دوران‌ساز جهانی، پس شگفت‌انگیز است. جهانی که لنین در سال ۱۹۱۶ در آن زندگی می‌کرد، جهانی بود که به راستی چند کشور سرمایه‌داری عمده، آن را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده بودند. آیا جهان امروز ما چنین است؟ شاید این آرزوی خام طراحان استراتژی جهانی ایالات متحده باشد که سراسر جهان با همه مواد خام آن را به درجات مختلف تحت تأثیر و نفوذ تعیین‌کننده منافع و سیاست‌های واشنگتن ببینند، اما واقعیت جهان بسیار از این آرزوی خام به دور است. انحصارهای امپریالیستی امروز در جهان فعال مایشاء نیستند. اگر چه نظام اقتصادی ناعادلانه جهان، بخش عمده‌ای از قدرت اقتصادی را در دست این انحصارات متمرکز کرده است، اما در حواشی و حتی در بطن جهان سرمایه‌داری، نیروهای گریز از مرکز بسیارند و نقش آنها در معادلات جهانی اگر به طور نسبی فزاینده نباشد، رو به کاهش هم نیست. علاوه بر جمهوری خلق چین که طرح برنامه حزب توده ایران بدان اشاره دارد، در آسیا و حتی آمریکای لاتین، «حیاط خلوت» آمریکا، قدرت‌های اقتصادی رو به رشدی سر برآورده‌اند که نمی‌توان آنها را در «حیطه نفوذ» این یا آن قدرت امپریالیستی جا داد. و نیز بسیارند کشورهای جهان سوم که در هیچ چارچوب تقسیم‌بندی امپریالیستی جا نمی‌گیرند. در عین حال، هیچ یک از این نیروهای گریز از مرکز، در جهت آنچه حزب توده ایران «گذار جهانی به سوسیالیسم» می‌نامد، عمل نمی‌کنند.

اگر چه حزب توده ایران در طرح برنامه خود به برخی ویژگی‌های جدید سرمایه‌داری جهانی مانند تبدیل شدن اطلاعات به یک کالای استراتژیک و جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری اشاره دارد، اما ارتباط منطقی تحلیل از این پدیده‌های نوین با تحلیل لنینی حزب توده ایران از امپریالیسم، حداقل در سندی که پیش روی ماست، گسسته است.

کدام راه برای غلبه بر بحران؟

طرح برنامه حزب توده ایران به درستی به این نکته اشاره دارد که هیچ یک از مکاتب اقتصادی سرمایه‌داری، نتوانسته است از عهده حل بحران‌های ذاتی این نظام برآید، و به حق خواننده را به اندیشیدن به چارچوبی دیگر برای حل این بحران‌ها فرا می‌خواند. اما آنچه این طرح ناگفته می‌گذارد، این است که راه حل آلترناتیو در برابر این مکاتب نیز شکست خورده است. اگر آنچه را بر سر مکتب کینز و یا نئوکلاسیسیسم آمده است، شکست ارزیابی کنیم، تکلیف آلترناتیو سوسیالیستی که روشن است. قناعت کردن به گفتن این که راه غلبه بر بحران‌های سرمایه‌داری، نابودی سرمایه‌داری است، بر خرد بشر نمی‌افزاید. مهم این است که آیا ما قادریم بجای آن که حل همه مشکلات بشریت را به آینده‌ای سوسیالیستی موکول کنیم، در جستجو برای یافتن پاسخ‌های بهتر به مسائلی فرا روی بشر قرار دارند شرکت کنیم یا نه. دفاع حزب توده ایران از شعارهای مشخص در عرصه سیاست جهانی، نشان می‌دهد که حزب توده ایران نیز مانند ما به این سئوال پاسخ مثبت می‌دهد. اما آنچه در طرح برنامه حزب توده ایران ناگفته می‌ماند، این است که ما به اتکا به کدام نیروها و با کدام اتحادها می‌خواهیم راه حل‌هایی بهتر برای مسائل جهان بیابیم. مهم این است که آیا ما حاضریم از مدل‌های کینزی در برابر سرمایه‌داری لجام‌گسیخته دفاع کنیم یا همه الگوها را به یک چوب می‌رانیم.

ادامه دارد

www.iran-archive.com

سخنی در بارهٔ:

«آناتومی قدرت سیاسی»

مرتضی محیط ـــــــــــ قسمت آخر

این جنگ که نشانهٔ بارز عمیق و ساختاری نظام سرمایه است، در حال حاضر بی‌شک با غلبهٔ کامل سرمایه و ضعف کامل جبههٔ کار در سراسر جهان همراه است و دقیقاً به همین دلیل هم هست که سرمایه در این ۱۵ سال تهاجمی همه جانبه و کم سابقه علیه جبههٔ کار یعنی علیه اکثریت عظیم بشریت آغاز کرده است که شواهد آن را نه تنها در کشورهای «جهان سوم» که در «جوامع مدرن صنعتی» نیز آشکارا می‌توان دید. در روزنامهٔ نیویورک تایمز سوم ماه مه ۱۹۹۶ می‌خوانیم:

«مطابق تحلیلی که مؤسسهٔ نیویورک تایمز از آمار و ارقام منتشره از سوی وزارت کار انجام داده، از سال ۱۹۷۹ تاکنون ۲۳ میلیون شغل در آمریکا از میان رفته‌اند. مشاغل از دست رفته به طور هر چه فزاینده‌تری مشاغلی هستند با حقوق بالا، متعلق به کارگران یقه سفید، اکثراً در شرکت‌های بزرگ و شاغلین آنها زنان و مردانی هستند که در اوج موفقیت شغلی خود هستند». این روزنامه با آمار و ارقام دقیق نشان می‌دهد که چگونه مشاغل ایجاد شده اکثراً مشاغلی موقتی، نامطمئن، پیمانی و با مزد و مزایائی به مراتب پائین‌تر از مشاغل قبلی هستند. نتیجه‌گیری روزنامه از چنین وضعی به قرار زیر است:

«نتیجهٔ تمام این رویدادها عبارت از عدم امنیت شغلی حادی است که از دوران بحران بزرگ به این سو سابقه نداشته است و این بنوبهٔ خود موجب اوج‌گیری خشم بی‌پایانی شده است که علیرغم ادعاهای رئیس جمهور مبنی بر آن که اقتصاد در سالم‌ترین شرایط خود در ۳۰ سال اخیر است و علیرغم اینکه بورس سهام نیویورک در سال گذشته ۸۰ بار رکورد را شکسته، تصور مردم را نسبت به کار، به خویشتن و به سرنوشت آینده خرد و متلاشی می‌کند». نگرانی عمیق دیگر نویسندگان این سلسله مقالات عبارت از عمق و وسعت‌گیری شکاف طبقاتی این است که هیچگاه در تاریخ آمریکا سابقه نداشته است. چنین فرایندی که از سالها پیش در آمریکا آغاز گردیده بتدریج کانادا، استرالیا، ژاپن و اروپا را نیز در بر می‌گیرد و تضاد آشتی‌ناپذیر میان کار و سرمایه را در سراسر «جوامع مدرن صنعتی» عمق و شدتی بیش از پیش می‌دهد.

آیا در چنین شرایطی که از یک سو انباشت سرمایه با چنین مشکلات ساختاری و عمیقی روبروست و در افقهای قابل رؤیت آینده کوچکترین شاهدی برای حل این مسائل در چارچوب نظام کنونی به چشم نمی‌خورد و از دیگر سو شکاف طبقاتی و تنش‌های میان کار و سرمایه روزبروز عمق و شدت بیشتری می‌گیرند، راهی برای این نظام جز تقویت بخش سرکوبگر و قهرآمیز و مسلط کردن آن بر «نهادهای عمومی» باقی می‌ماند؟

آقای فرخ نگهدار خوب می‌بود هنگامی که هواپیمای رونالد براون وزیر اقتصاد آمریکا، در کوه‌های بوسنی سقوط کرد نگاهی به محتویات این هواپیما می‌کرد تا دریابد کدامیک از بخش‌های نظام حکومتی آمریکا تابع کدام بخش است. مگر وزارت اقتصاد، وزارت بازرگانی و وزارت انرژی نباید بخش‌های عام‌المنفعه، جزو «نهادهای عمومی» در خدمت مردم باشند؟ پس چرا آقای رونالد براون در یک هواپیمای نظامی برای بستن قراردادهای تجاری می‌رود و بجز ۱۵ مدیر شرکت‌های بزرگ ساختمانی و صنعتی بقیهٔ همراهان او مأمورین FBI و CIA هستند؟ آیا وزارت بازرگانی آمریکا یکی از وسائل اعمال زور بر دیگر کشورهای جهان «مثل از پا درآوردن اقتصاد مکزیک» نبوده است؟ آیا خبر نیویورک تایمز مبنی بر اینکه یک «اطاق جنگ» در زیر زمین وزارت بازرگانی آمریکا جهت مقابله با دیگر کشورهای سرمایه‌داری برای بدست آوردن قراردادهای تجاری بوجود آمده ادعائی نادرست است؟ آیا وزارت انرژی آمریکا بخش عظیمی از بودجهٔ دولتی را زیر نام بودجهٔ «غیر نظامی» صرف تولید سلاح‌های اتمی، تحقیقات اتمی و هزاران فعالیت غیر قانونی و ضد انسانی دیگر نمی‌کند؟ آیا آنچه از قسمت‌های «عام‌المنفعه» نظام حاکم باقی مانده یعنی وزارتخانه‌های آموزش، بهداشت و مسکن آنهائی نیستند که در چند سال اخیر بودجه‌شان بیش از دیگر بخش‌ها زیر ضربه بوده و بشدت کاهش یافته است؟ آیا در برابر قطع بودجه شیر خشک اطفال شیرخوار و کاهش ساعات کار کتابخانه‌ها و قطع کمک تحصیلی دانشجویان، صدها هزار پلیس اضافی استخدام نکرده‌اند؟ آیا بودجهٔ زندانها، به همراه بالا رفتن وحشتناک شمار زندانیان (۱/۵ میلیون در چهار دیوار زندانها و ۳/۵ میلیون دیگر در بیرون زندانها زیر نظر پلیس به شکل Probation و Parole) افزایش نیافته است؟ آیا ساختن زندان و ادارهٔ زندانیان تبدیل به یکی از سودآورترین کسب و کارهای خصوصی نشده است؟ آیا قوهٔ قضائیه آمریکا ـ که قرار است بخشی از «نهادهای بخش عمومی» باشد ـ تبدیل به وسیله‌ای برای سرکوب و به زندان انداختن و تباه‌کردن زندگی میلیون‌ها انسان زحمتکش و بیکار (بویژه سیاهان و اقلیت‌های دیگر که نزدیک به ۷۵٪ از زندانیان آمریکا را تشکیل می‌دهند) نشده است؟ آیا قوهٔ مقننه آمریکا ـ حتی زمانی که دموکرات‌ها در آن اکثریت داشتند ـ جرأت دخالت در جنایات CIA و FBI در داخل و خارج کشور را داشته است؟ و اگر هرگز چنین دخالتی کرده آیا برای سرپوش گذاشتن بر این جنایات و عملیات غیر قانونی و ضد انسانی نبوده است؟ (به جلسات گفت و شنود «ایران کنترا» در کنگرهٔ آمریکا مراجعه شود). آیا همین قوهٔ مقننه ـ که قرار است بخشی از «نهادهای بخش عمومی» باشد ـ عامل لگدمال کردن قدم‌بقدم و خزنده قانون اساسی آمریکا نبوده است و دربست در خدمت سرمایه نبوده است؟ آیا همهٔ اینها نشانهٔ آن است که «سیر زمان تأثیر و نقش اعمال قهر را نسبت به تأثیر و نقش سایر نهادهای بخش عمومی، کاهش داده و می‌دهد»؟

آقای فرخ نگهدار برای آرایش بیشتر چهرهٔ نظام سرمایه می‌فرمایند: «در جامعهٔ صنعتی مدرن قدرت سیاسی برآیند پیچیده‌ای از تأثیر و تأثر نیروهاست». بعبارت دیگر ایشان ادعا دارند که در «جامعهٔ صنعتی مدرن» آمریکا ۱۲۰ میلیون مزد و حقوق‌بگیر، به اندازه ـ و یا خیلی بیشتر از ـ اهمیت سرمایه‌دار در تعیین قدرت سیاسی یا در «آناتومی قدرت سیاسی» مؤثرند. از این جهت نیز باید گفت که اگر بخواهیم جائی در طیف سیاسی آمریکا برای آقای نگهدار پیدا کنیم آنجا فرسنگها راست‌تر از جایگاه روزنامهٔ نیویورک تایمز واشینگتن پست و امثالهم قرار خواهد داشت. (کافی است به تفسیرهای این روزنامه‌ها در بارهٔ آخرین انتخابات ریاست جمهوری مراجعه کنیم).

علائم و شواهد بحران اقتصادی ـ اجتماعی نظام سرمایه اما، در چارچوب و محدودهٔ کشورهای سرمایه‌داری اصلی باقی نمی‌مانند. آنچه برشمردم مربوط به بخش‌هائی از جهان سرمایه‌داری است که تولیدکنندهٔ اصلی مصنوعات جهان و وطن ۳۰۰ انحصار غول‌آسا هستند و اقتصاد جهان را عمدتاً زیر کنترل خود دارند. اوضاع در بخش‌های عقب نگهداشته شدهٔ جهان سرمایه‌داری که «جهان سوم» می‌نامندش آنچنان فاجعه‌بار است که حتی آقای نگهدار را هم وادار به مرثیه‌خوانی کرده است و ما اینجا تنها چند نمونه از شواهد آن را ذکر می‌کنیم:

– مطابق آمار سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵، در سطح جهانی نزدیک به دو میلیارد انسان با یک دلار در روز زندگی می‌کنند یعنی دچار گرسنگی مزمن، کمبود پروتئین، ویتامین و مواد غذایی لازم برای رشد جسمی و فکری‌اند.

– مطابق آمار همین سازمان در حال حاضر ۲۰۰ میلیون کودک در حال بردگی و نیمه‌بردگی کار می‌کنند که ۴۴ میلیون آنها در کشور هند (بزرگترین دموکراسی جهان) زندگی می‌کنند.

– تنها در تایلند ۲ میلیون فاحشه وجود دارد که سن ۸۰۰ هزار آنان زیر ۱۲ سال است. میلیون‌ها دختر و پسر خردسال در سراسر جهان ـ بویژه در جنوب شرقی آسیا ـ به فاحشگی کشانده شده‌اند که بسیاری از مشتریان آنها اروپائیان و آمریکائیان مرفه‌اند.

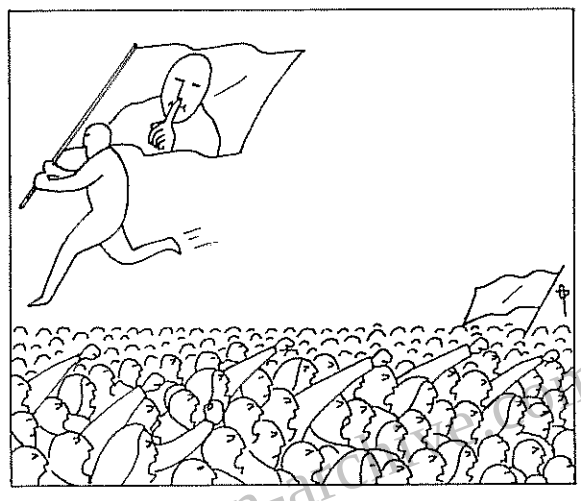

ـ درآمد سالانهٔ ۶۰۰ میلیون ساکنان آفریقای سیاه کمتر از درآمد سالانهٔ ۱۰ میلیون ساکنان کشور بلژیک است و هر روز ۲۰ هزار طفل آفریقائی از گرسنگی می‌میرند و ۲۰ هزار طفل دیگر در اثر کم غذائی از نظر جسمی و فکری، ناقص می‌شوند.

حال در برابر چنین تصویری، در سخنرانی آقای فرخ نگهدار این جملهٔ واهیانه را می‌توان یافت: «هر چقدر جامعه عقب مانده‌تر باشد ـ قدرت سیاسی بیشتر از لولهٔ تفنگ بیرون می‌آید». ادای چنین جمله‌ای در جلسهٔ «تلاشگران» آن هم به این صورت دو هدف می‌تواند داشته باشد: اولی آن که مارکسیسم و در نتیجه تاریخ و اکثریت عظیم بشریت را تحقیر و مسخره کند، دوم آن که شاید به تبع این کار دل حضار در جلسهٔ «تلاشگران» را بدست آورد.

بی‌جهت نیست که در سراسر این سخنرانی و در قاموس ایشان صحبتی از امپریالیسم یا علل «عقب‌ماندگی» کشورهای «جهان سوم» نیست. لابد ایشان هم مانند آقای وارگاس یوسا به این عقیده رسیده‌اند که ارتباط دادن امپریالیسم و نهادهای جهانی‌ای چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با وضع کنونی کشورهای «عقب‌مانده» تنها کار مشتی چپ بی‌مسئولیت است که می‌خواهند گناه همه چیز را به گردن «عوامل خارجی» بیندازند. البته در این دنیای مشحون از آزادی و دموکراسی ایشان آزادند چنین فکر کنند، اما باید بدانند که باز هم از این جهت در جناح راست نیویورک تایمز و واشینگتن پست قرار دارند.

روزنامهٔ نیویورک تایمز در شماره‌های ۱۹ تا ۲۱ ژوئن ۱۹۹۴ خود یک سلسله مقاله به قلم جان دارنتون John Darnton انتشار داد که پرده از روی بعضی حقایق موجود در بخشی از «جهان سوم» (یعنی آفریقا) برمی‌دارد. گزارش اول این خبرنگار چنین آغاز می‌شود.

«آفریقای سیاه با ششصد میلیون جمعیت اکنون ۱۵ سال است که شرایط اقتصادی بغایت وخیمی را پشت سر می‌گذارد. به همین دلیل نیز نه تنها شرایط اقتصادی و معیشتی مردم رو به وخامت رفته، بلکه شرایط بهزیستی و بهداشتی و آموزشی نیز سیری قهقرائی به خود گرفته است... همین امسال بیش از ۴ میلیون طفل پیش از رسیدن به سن ۵ سالگی در این بخش از جهان، از میان خواهند رفت. بیش از یک سوم کودکان آفریقای سیاه دچار کم غذائی شده‌اند».

جان دارنتون در گزارش خود ادامه می‌دهد: «درک مسائل بغایت سخت آفریقای سیاه بسیار ساده است. از آنجا که اقتصاد این کشورها در درجهٔ اول وابسته به صادرات کالاهای خام و اولیه چون کاکائو، قهوه، مس و غیره است و بهای این کالاها از ابتدای دههٔ ۱۹۸۰ یکباره سقوط کرد، بنابراین ضربات خردکننده‌ای بر این کشورها وارد شد». البته این خبرنگار تا آنجا پیش نمی‌رود که روشن کند قیمت قهوه، کاکائو، مس و غیره در بازارهای جهانی چگونه تعیین می‌شوند و مزارع و معادن این مواد اولیه به چه کسانی تعلق دارند.

در مقالهٔ روز بیستم ژوئن ۱۹۹۴ نیویورک تایمز به قلم همین خبرنگار زیر عنوان: «در کشورهای آفریقا، پس از دوران استعمار، بانک‌ها فرمانروائی می‌کنند» می‌خوانیم: «اکنون قدرت‌هائی چون انگلیس و فرانسه که در سال‌های‌دههٔ ۱۸۸۰، آفریقا را در اتاق‌های کنفرانس میان خود تقسیم کردند دیده نمی‌شوند... اکنون فرمانروایان واقعی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستند... تنها نیروئی که درحال حاضر ارزش واحد پول، میزان سرمایه گذاری‌ها، بودجهٔ سالانه و خلاصه سرنوشت اقتصادی و زندگی روزمره ۶۰۰ میلیون آفریقائی را تعیین می‌کند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است... این دو بانک از طریق اتخاذ سیاستی بنام «برنامهٔ هماهنگ‌سازی ساختاری» اقتصاد ۳۰ کشور آفریقائی را زیر کنترل خود گرفته است». البته این خبرنگار باز هم تا آنجا پیش نمی‌رود که معین کند خود این بانک‌ها زیر کنترل چه کشورها و چه بانک‌های دیگری، از کدام کشورها هستند.

نویسنده سپس برای نشان دادن عمق بحران غیر قابل تصور قارهٔ آفریقا می‌نویسد: «کافی است تنها به این واقعیت اشاره کنیم که در سال ۱۹۹۱ درآمد ناخالص ملی تمام کشورهای آفریقای سیاه با ۶۰۰ میلیون جمعیت کمتر از درآمد ناخالص ملی بلژیک با ۱۰ میلیون جمعیت بوده است... آنچه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای درمان درد بیماری آفریقا تجویز می‌کند، کاهش ارزش پول، کاهش بودجهٔ دولت، قطع سوبسید روی مواد اولیهٔ مورد نیاز مردم بخصوص مواد غذائی است. بار سنگین تمام این اقدامات بدوش مردم فقیر آفریقا می‌افتد... هدف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول کاهش تورم و مساعد کردن محیط برای سرمایه گذاری‌های خصوصی و خارجی است».

ملاحظه می‌کنیم که این حقایق، در بارهٔ نقش استعمار، امپریالیسم و مؤسسات وابسته به آنها در به خاک سیاه نشاندن بخشی عظیمی از بشریت، تنها توسط مشتی چپ غُرغُرو مطرح نمی‌شوند، چراکه واقعیات آنچنان عریانند که تنها سرسخت‌ترین کوردلان دست راستی می‌توانند منکر آنها باشند.

تا زمانی که آقای فرخ نگهدار این واقعیت تاریخی را نپذیرند که سرمایه‌داری جهانی نه تنها در دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی که از آغاز فعالیتش به عنوان یک نظام جهانی چه اثرات عمیق و مخربی بر روندهای اقتصادی ـ اجتماعی کشورهایی که اکنون نام «جهان سوم» بر آنها نهاده‌اند، گذاشته است؛ تا زمانی که ایشان دلائل تاریخی سیاسی و اقتصادی «عقب‌ماندگی» و نقش بغایت مهم و گاه تعیین کنندهٔ «جوامع مدرن صنعتی» را در تداوم بقایای فئودالی در این کشورها فرا نگیرند و نقش جنایتکارانهٔ کنونی آنها را بشکل امپریالیسم نو – لااقل در حد نیویورک تایمز – درک نکنند و ندانند که «جوامع مدرن صنعتی» و «عقب‌مانده» دو روی یک سکه‌اند؛ هیچگاه نخواهند فهمید چرا هنوز – و امروز بیش از هر زمان دیگر – «قدرت سیاسی از لولهٔ تفنگ بیرون می‌آید» و «جنگ ادامهٔ سیاست به زبانی دیگر است».

سخن پایانی

آنچه از مجموع صحبت‌های آقای فرخ نگهدار – و بسیاری دیگر از شرکت‌کنندگان در کنفرانس‌ها، میزگردها، و سمینارهائی که در سالهای اخیر در لندن، نیویورک، فرانکفورت و دیگر جاها برپا شده – می‌توان دریافت به‌زبان ساده و بطور خلاصه به قرار زیر است:

نظام حاکم بر شوروی و اروپای شرقی همان نظامی بود که روزی مارکس و انگلس و پس از آنان لنین، در تئوری‌های خود پیش‌بینی کرده بودند. استالین و جانشینان او، پیروان وفادار مارکس و انگلس و لنین بودند و تئوری‌های آنها را با صداقت و امانت پیاده کردند. نتیجهٔ پیاده شدن این تئوری‌ها در عمل آنچه بود که در شوروی دیدیم. نتیجه‌گیری طبیعی از چنین تحلیلی نیز این خواهد بود که: گر چه ایدهٔ سوسیالیسم برای مشتی آدم آرمانگرا می‌تواند خواب و خیال زیبا و مقبولی باشد اما در عمل پیاده شدنی نیست. از سوی دیگر اما، اگر به سرمایه‌داری – که طبعاً تنها بدیل باقی مانده است – فرصت داده شود (بقول آقای فرخ نگهدار، از طریق همکاری، انعطاف، عقب‌نشینی، کوتاه آمدن از خواسته‌ها و غیره)، آنگاه نه تنها آزادی و دموکراسی گسترش خواهد یافت، نه تنها عدالت اجتماعی (گر چه بتدریج و با داشتن صبر و تحمل) گسترش خواهد یافت بلکه کشورهای «عقب‌مانده» نیز بالاخره با کمک «جوامع مدرن صنعتی» – و البته از طریق سرمایه گذاری‌های «آزاد» آنها در این کشورها – به رفاه و تنعم و آزادی و دموکراسی از نوع موجود در غرب دست خواهند یافت و بدین ترتیب بشریت به خیر و خوبی و در صلح و صفا به زندگی پر تنعم خود ادامه خواهد داد.

به عقیدهٔ اینان تنها اشکال بر سر راه چنین دورنمائی مشتی آدم‌های خشن، تفنگ به دست، انقلابی، مارکسیست و خلاصه عده‌ای آرمانگرا و ایده‌آلیست‌اند که اگر از سر راه برداشته شوند و یا خودشان سر عقل بیایند و حاضر شوند به عنوان یک اپوزیسیون سربزیر – که هنر سیاستش کوتاه آمدنِ بیشتر، دنده عقب رفتن بیشتر، سازش بیشتر و انعطاف بیشتر باشد – در این دموکراسی شرکت کنند، آنگاه همهٔ مشکلات حل خواهد شد.

اینان البته مثال‌های زندهٔ متعددی نیز برای ارائه دارند: کرهٔ جنوبی، سنگاپور، تایلند، برزیل، فیلیپین، شیلی، مصر، ترکیه، اندونزی و امثالهم. مگر در سال‌های اخیر در این کشورها انتخابات «آزاد» صورت نگرفته؟ مگر اپوزیسیون در بعضی‌از این کشورها «آزادانه» در انتخابات شرکت نکرده‌اند؟ مگر اقتصاد اینها «رشد» نکرده است؟ همهٔ این شواهد دال بر آن است که خلاصه دوره‌ای که «قدرت سیاسی از لولهٔ تفنگ بیرون می‌آید» به سر آمده و دورهٔ انتخابات آزاد و گسترش آزادی و دموکراسی فرا رسیده است.

اینها همه استدلالاتی است که نه تنها عناصر راستی چون فرخ نگهدار را شیفتهٔ خود کرده بلکه در دل بسیاری از عناصر صادق چپ نیز تردیدهائی عمیق بوجود آورده و موجب سردرگمی، دودلی، ناامیدی و در نتیجه بی‌عملی گردیده است.

نکته اما در اینجاست که استدلال فرخ نگهدار، از ریشه و بنیان با آنچه در بطن جامعهٔ بشری «چه در بخش «جوامع مدرن صنعتی» آن و چه در بخش عظیم و «عقب‌مانده»اش می‌گذرد تفاوتی عمیق و شدید دارد. اگر این بحث‌ها در سالهای دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ یعنی دورهٔ شکوفائی اقتصادی کم‌نظیر سرمایه‌داری پس از جنگ دوم مطرح می‌شدند، براستی می‌توانست فریبنده باشند (همانگونه که بسیاری از روشنفکران طراز اول مارکسیست را در آن زمان فریب داد). اشکال در اینجاست که «آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت نظام سرمایه پس از آنکه تمام زورهای خود را در سه دههٔ پس از جنگ به شیوه‌هایی که در پیش گفتیم – زد، از اوسط دههٔ ۱۹۷۰ دوباره با مشکل جدی انباشت سرمایه روبرو شده است و دوباره – آنهم با شدتی بیش از پیش – نه تنها به توده‌های زحمتکش «جوامع مدرن صنعتی» که به تمام بشریت چنگ و دندان نشان می‌دهد. کافی است به مقالات تئوریسین‌های با نفوذی چون ساموئل هانتینگتن (از جمله مقالهٔ معروف «برخورد فرهنگ‌ها») و هم چنین به رهنمودهای تعریف شده در وزارت دفاع و شورای امنیت ملی آمریکا نظر افکنیم تا به عمق طرح‌های آینده اینان برای جهان پی ببریم. چند برابر شدن شمار زندانیان آمریکا، تنش‌های کم سابقهٔ موجود در بطن جامعهٔ این کشور و شواهد انکارناپذیر سست شدن مشروعیت این نظام – چه از نظر اقتصادی و چه سیاسی – در نظر بخش‌های وسیعی از مردم آمریکا، تنها یک وجه این بحران ساختاری است. وجه دیگر آن جنایاتی است که آمریکا و همدستان ریز و درشت‌اش در بین سال‌های پس از فروپاشی شوروی، چه در آفریقا و آمریکای لاتین و چه در دیگر جاهای دنیا مرتکب شده‌اند و بدار آویخته شدن پیکر سوراخ سوراخ شدهٔ دکتر نجیب‌الله تنها یکی از نشانه‌های چنین سیاست ددمنشانه ایست که از سوی سرمایهٔ جهانی در پیش گرفته شده.

بنابراین آنچه در افق سیاسی و آیندهٔ این نظام دیده می‌شود، نه آزادی و دموکراسی بیشتر که قتل و جنایت و آدمکشی و سرکوب بیشتر است، نه صلح و صفا و آرامش که استفاده از خشونت و قهر جنایتکارانه است؛ نه تنعم و رفاه که گسترش گرسنگی و مرگ بیشتر و شیوع مجدد بیماری‌های عفونی واگیرداری است که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تقریباً ریشه‌کن شده بودند. نه بهبود شرایط زندگی بشر که پائین افتادن عمر متوسط در اثر تشدید کم غذائی و بدتر شدن شرایط بهداشتی است؛ و بالاخره ایجاد یوگسلاوی‌های دیگر، افغانستان‌های دیگر، رواندا‌ها و اتیوپی‌ها و سومالی‌های دیگر است.

در چنین شرایطی، تشویق مردم به سازش بیشتر، انعطاف بیشتر، همکاری بیشتر، عقب‌نشینی بیشتر و کوتاه آمدن بیشتر در برابر چنین دشمن سَبع و درندهٔ خونی نه تنها خاک پاشیدن به چشم مردم که بی‌تردید خیانت به آنهاست.

آنان که فکر می‌کنند، در کشورهائی چون فیلیپین، آرژانتین، اندونزی، ترکیه، برزیل، کرهٔ جنوبی و امثالهم دموکراسی در حال گسترش است فراموش می‌کنند که دلیل اصلی آن که سرمایهٔ جهانی توان و جرأت برپائی چنین نمایشاتی را پیدا کرده، تلاشی و ضعف نیروهای چپ و فروپاشی شوروی از یکسو و تسلط بی‌چون و چرای نظام سرمایه بر اهرم‌های مالی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و بویژه دستگاه‌های ارتباط جمعی از سوی دیگر است که پیروزی کاندیداهای آنان را در چنین رأی‌گیری‌هائی تعیین می‌کند.

خواهیم دید که با آغاز مجدد و اوج‌گیری جنبش توده‌های مردم ـ که دیر یا زود شاهد آن خواهیم بود ـ دوباره همان شکنجه‌گران تربیت شده در حومه‌های واشنگتن و تل‌آویو فعال خواهند شد، دوباره قتل عام‌ها در زندانها از سر گرفته خواهد شد، دوباره گروه گروه انسان‌ها از هلیکوپترها به دریا ریخته خواهند شد و دوباره نیروهای فاشیستی و ارتش‌های آمریکائی این کشورها (که اکنون خود را در پشت چهرهٔ فریبندهٔ «دموکراسی» پنهان کرده‌اند) فعالانه در صحنه پا خواهند گذاشت تا درس دیگری به فریب‌خوردگان این «آزادی و دموکراسی» دروغین بدهند.

تا زمانی که فرخ نگهدارها پی نبرند که مبارزه برای آزادی و دموکراسی مطلقاً جدا از مبارزه علیه نظام سرمایه و مبارزه برای سوسیالیسم نیست؛ تا زمانی که اینان به خود جرأت ندهند با «سوسیالیسم روسی» به طور قطع خط‌کشی کرده و طرح یک آلترناتیو سوسیالیستی بر متن انسانی، آزاد و دموکراتیک (که در وجوه عمده‌اش تفاوتی ۱۸۰ درجه‌ای با نظام شوروی خواهد داشت) را نریزند، راه به جائی نبرده و در این برهه از زمان قادر به فریب هیچ انسانی با عقل سلیم نخواهند بود.

نیویورک ۲۲ نوامبر ۱۹۹۶

www.iran-archive.com

عدالت و ارزش‌های دیگر

به‌قلم حسین کچوئیان

برگرفته از ماه‌نامه‌ی صبح

ماهنامه‌ی صبح که بازتاب‌دهنده‌ی نظرات بنیادگراترین نیروهای درون و پیرامون دستگاه حاکمه‌ی جمهوری اسلامی ایران است در شماره ۶۳ خود مقاله‌ئی تحت عنوان "عدالت وتوسعه" بقلم "حسین کچویان" به چاپ رسانده که درخور تأمل و دارای ارزش نقد و بررسی می‌باشد. دراینجا خلاصه این مقاله آورده می شود.

***

یکی از پرمناقشه‌ترین مسائل در بحث مطلوبیت عدالت، جایی سر بر می‌آورد که پای تزاحم میان ارزش‌های مختلف با عدالت به میان می‌آید. عمده‌ترین تزاحم‌های مورد بحث تاکنون تزاحم میان آزادی، نظم، کارآیی و رشد با عدالت بوده است. مسئله‌ئی که در این زمینه مطرح می‌باشد، به این سخن برمی‌گردد که در مقام عمل در صورتی که پیگیری عدالت منجر به تهدید آزادی، برهم خوردن نظم و یا کاهش کارآیی و رشد گردد تا چه حد این کار قابل توجیه است؟ به بیان دیگر آیا اصولاً می‌توان به این منظور یعنی تحقق عدالت دست به اقداماتی زد که منجر به اخلا در ارزش‌های مورد بحث گردد؟ صورت دیگری از این مسئله این می‌باشد که اصولاً جوامع و سیاست‌های مختلف به کدامیک از این ارزش‌ها باید برتری دهند و در صورت تزاحم کدام را انتخاب کرده و کدام را به نفع دیگری قربانی کنند؟ از آن جایی که در هر حال حتا در بهترین نظریه‌ها و یا طرح‌ها امکان بروز تزاحم میان این ارزش‌ها وجود دارد، نمی‌توان با این هدف و یا فرض که بتوان تمامی این ارزش‌ها را با هم داشت، از این مشکل و یا سؤال گریخت. در چنین طرح‌هایی که داشتن تمامی ارزش‌ها و جستجوی همزمان آنها را مانعةالجمع نمی‌داند، به هر حال زمان و نقطه‌ئی وجود دارد که باید به انتخاب دست زد، صرف‌نظر از اینکه عملاً در مقام تجربه مشکل تزاحم وجود داشته و در مقام نظر نیز به این موضوع و لزوم اولویت بخشی به یکی از این ارزش‌ها توجه نشان داده شده است.

عدالت و نظم

تزاحم میان این دو مقوله (یا دو ارزش) از قدیمی‌ترین مباحثات فلاسفه سیاسی بوده است. به نظر می‌رسد که رد این بحث را عمدتاً باید در نظریاتی جستجو کرد که در مقام استدلال برله و یا علیه قیام و انقلاب برآمده‌اند. به طور مثال بحث‌های کواکبی در «طبایع‌الاستبداد» به روشنی به موضوع مذکور ارتباط می‌یابد. البته ممکن است به اعتبار دریافت خاصی از عدالت و یا به دلیل تمرکز خاصی که در نزد یک نظریه‌پرداز بر روی وجهی از ادله قائم بر توجیه یا رد انقلاب وجود دارد، این گونه بحث‌ها از موضوع این نوشتار خارج بیفتد، اما عموماً به دلیل تمرکزی که استدلال‌ها در توجیه و یا رد انقلاب بر مسئله‌ی عدالت دارند و با توجه به اینکه رویه‌ها عموماً بر تعارض انقلاب با نظم تأکید می‌کنند، بحث مذکور علی‌الاصل با مانحن فیه ارتباط می‌یابد. در این بحث‌ها از یک طرف این مسئله مطرح است که آیا مجاز است یا ترجیح دارد که به خاطر عدالت، حقی به نام حق شورش برای افراد جامعه قائل شویم یا اینکه باید طرف دیگر مسئله یعنی حسن و ضرورت نظم و لزوم اجتناب از پیامدهای شر آن را تجویز نماییم.

در هر حال به نظر می‌رسد، تمامی ادله‌ئی که بر اولویت بخشی به نظم قائم شده است، عمدتاً با درک محدود از عدالت همراه می‌باشد. از بررسی این نظریه‌ها اینطور برمی‌آید که آنها عدالت را به معنای محدود آن، بالاخص عدالت توزیعی (و یا عدالت در توزیع ثروت‌ها) و یا عدالت در محدوده‌ی حقوق و نظایر آن در نظر داشته‌اند. مشخصاً می‌توان با نظر به آنچه تاکنون در این نظریات مورد بحث قرار گرفته، نتیجه گرفت که علایمی در آنها نیست که نشان دهد درکی از عدالت ساختاری را در دید داشته‌اند. هنگامی که به مسئله‌ی عدالت از منظر عدالت ساختاری نگاه می‌شود، تزاحم میان عدالت و نظم به تزاحم میان دو دسته نظم یا دو گونه نظم بدل می‌شود. نظمی که موجود است و ناعادله تلقی می‌شود و نظمی که موعود است و عادله می‌باشد. زیرا عدالت ساختاری ناظر به ترتیبات و سازماندهی بنیانی و کلان جامعه می‌باشد و کلیت یک اجتماع و در نتیجه کلیت آنچه راکه نظم موجود می‌شود، دربرمی‌گیرد. در این حالت داوری نهایی در مورد اولویت بخشی به این دو مقوله نمی‌تواند به شکلی کلی و از پیش طراحی شده انجام گیرد. اینها داوری تجربی است و باید برپایه‌ی ویژگی‌ها و خصایص این دو گونه نظم انجام گیرد. در عمل به نظر می‌رسد هم اهل نظر و هم مردمی که بر سر دوراهی این انتخاب قرار می‌گیرند، این‌گونه عمل می‌کنند. آنچه باید سنجیده شود نیز خسارت‌ها و زیان‌های تداوم نظم ناعادلانه‌ی موجود و خسارت‌ها و پیامدهای سوء برهم زدن این نظم، برای برپایی نظم عادله‌ی جدید می‌باشد.

این‌طور به‌نظر می‌رسد که در یک حالت خاص بی‌تردید عدالت تقدم می‌یابد. این در جایی است که ساختار اجتماعی موجود از اساس و بنیان ناعادله و دچار فساد باشد. گرچه در عمل، کارآیی این‌چنین نظامی عامل بسیار مهمی در تصمیم‌گیری مردمی می‌باشد که تحت اداره آن قرار دارند، اما از دیدگاه نظری و حقوقی هیچ امکانی برای دفاع از این نظام وجود ندارد. در جایی که نظم عادله‌ی پیشنهادی، ساختار نظری و ایدئولوژیکی مستحکمی دارد و نظمی آن‌چنان در جامعه استقرار دارد، بی‌تردید باید به عدالت یعنی لزوم برقراری نظم تازه حکم کرد، همانطوری که در عمل همیشه چنین بوده است.

عدالت و آزادی

برخلاف مشکل تزاحم میان عدالت و نظم که موضوعی قدیمی در فلسفه‌ی سیاسی می‌باشد، مسئله‌ی تزاحم میان عدالت و آزادی موضوعی است که عمدتاً متعلق به دوران جدید بوده و از حدود قرن هجده و نوزده میلادی به بحث گذاشته شده است. در اینجا ورود به نزاع نظری لاینقطعی که میان گرایش‌های لیبرالیستی از یک طرف و گرایش‌های چپ یا سوسیالیستی از طرف دیگر بر سر این موضوع و استدلال بر له و یا علیه هرکدام وجود داشته و دارد، مفید و مدنظر نیست.

به نظر می‌رسد روشن باشد که از دیدگاه لیبرالیستی هیچ ارزشی از جمله عدالت برآزادی برتری ندارد. در جدیدترین و پرنفوذترین نظریه از اینگونه نظریات در باب عدالت که متعلق به «راولز» می‌باشد و از دهه‌ی هفتاد میلادی مطرح بوده، یکی از دو اصل عمده‌ی نظریه این می‌باشد که آزادی تنها برای آزادی محدود می‌شود. در هر حال از دید این گرایش‌ها در مجموع نه تنها در شرایط فقدان آزادی و بالاخص در صورتی که برای تحقق عدالت اعمال زور شود، عدالت مطلوبیت خود را از دست می‌دهد، بلکه تنها در صورت امکان تضمین آزادی و در شرایط وجود آن، امکان دست‌یابی به عدالت وجود دارد و این به معنای اولویت مطلق آزادی بر عدالت است. در هر حال از منظر این دیدگاه‌ها به طور کلی، راه عدالت نیز از مسیر آزادی و از درون آن می‌گذرد.

در مقابل، دیدگاه‌های چپ بر اولویت عدالت تأکید می‌کنند. از منظر این دیدگاه‌ها در صورتی که ترتیبات ساختاری عادله در جامعه موجود نباشد، آزادی در آن به معنای تشدید مشکل و گسترش آن است. از این نقطه نظر در این وضعیت حتا آزادی به مفهوم واقعی آن وجود ندارد، بلکه آنچه هست آزادی در ظلم و غارت طبقات و گروه‌های تحت ستم است که تنها طبقات حاکم و مسلط از آن بهره می‌برند. از این‌رو بر طبق نظر گرایش‌های چپ، بی‌معناست که تصور شود آزادی به عدالت و برابری منجر گردد؛ چراکه آزادی نتیجه‌ئی جز تشدید فقر، نابرابری و بی‌عدالتی ندارد و حتا در نهایت، نفس آزادی را تخریب خواهد کرد و بنابراین، حکم بر اولویت مطلق عدالت برآزادی می‌دهند. این به معنای آن است که پیش از هرکاری باید به تخریب نظم موجود و سازماندهی نظمی دیگر و ایجاد ترتیبات ساختاری عادله دست زد و پس از آن است که امکان پرداختن به مسئله‌ی آزادی به وجود می‌آید. به همین دلیل به راحتی برای دست‌یابی به هدف ایجاد نظمی جدید و ترتیبات ساختاری عادلانه، حکم به تحدید آزادی و یا توقیف مطلق آن می‌دهند. به بیان دیگر به‌طور کلی از این دید آزادی نیز جز با عدالت و به شرط وجود آن امکان تحقق ندارد.

به نظر می‌رسد برای حل این مشکل و یا داوری در مورد اولویت هر یک از آنها و رسیدن به معیاری قابل قبول برای به کارگیری آن در موارد تزاحم، لازم است که به ریشه‌های ارزشی آن دو برگشت، از این نظر سؤالی که باید پاسخ داده شود این است که چرا آزادی و یا عدالت حرمت می‌یابند؟ یا به بیان دیگر، مطلوبیت و ارزش این دو از چه مایه می‌گیرد و نسبت آن دو با هم چیست؟

بی‌تردید در این نزاعی نیست که آزادی از آن جهت محترم و ذی‌ارزش است که یکی از حقوق انسانی می‌باشد. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که الزام به رعایت این حق و یا حرمت آن از چه ناحیه‌ئی می‌آید؟ جوابی که بلافاصله داده خواهد شد، این است که ما قضیه‌ئی عام، بدیهی و مورد قبول همگان داریم که می‌گوید حقوق را بایستی رعایت کرد یا به بیان دیگر، رعایت حقوق، خوب و دارای خیر می‌باشد؛ چون حق، شایسته‌ی رعایت است. اگر این قضیه‌ی عام با قضیه‌ی خاصی که می‌گوید آزادی از حقوق است، جمع شود نتیجه آن این خواهد بود که آزادی باید رعایت شود و دارای احترام است. حال اگر قضیه آن طوری که استدلال می‌شود باشد -که چنین است - در واقع این خود به معنای قبول تقدم عدالت است. دلیل آن نیز واضح می‌باشد. زیرا قضیه‌ی عام ما، «حقوق، محترم، حسن و ممدوحند» بیان دیگری از قضیه‌ئی است که لزوم و حسن عدالت را می‌رساند. مطابق تعریف مختار از عدالت، عدالت یعنی اعطا یا رعایت حقوق و این همان قضیه‌ی کلی مورد بحث است. نتیجه این خواهد شد که اعتبار و ارزش حق آزادی و لزوم رعایت آن، ریشه در اعتبار و ارزش عدالت دارد و در واقع همه‌ی حقوق با عدالت چنین نسبتی دارند، اگر الزام به عدالت ورزی، یعنی رعایت حقوق، نباشد و یا قبول نشود، هیچ حقی من‌جمله حق آزادی نمی‌تواند استقرار و اعتبار بیابد. به بیان فقهی و حقوق، قضیه‌ئی که انسان را ملزم به رعایت عدالت می‌کند، نسبت به قضیه‌ی دیگری که از لزوم رعایت آزادی، سخن می‌گوید نوعی حکومت دارد یا به بیان دیگر به لحاظ ماهیت و منشأ ارزش عدالت و آزادی، عدالت به عنوان یک ارزش، تقدم ذاتی بر آزادی می‌یابد.

عدالت و کارآیی توسعه

به نظر می‌رسد تزاحمی که در این زمینه وجود دارد، جدیدترین بحث در مباحث مربوط به مطلوبیت عدالت باشد. عمدتاً به طور جدی پس از انقلاب شوروی و خصوصاً از دهه‌ی ۵۰ میلادی همراه با پیدایی انقلاب‌های جهان سومی و آغاز حرکت‌ها و برنامه‌های توسعه در این کشورها، ادبیات و نوشته‌های مربوط به این تزاحم، شروع به رشد کرده است.

ادبیات مربوطه نشان می‌دهد که شواهد متعددی در مورد تزاحم عدالت‌خواهی باکارآیی و هم چنین جستجوی ثروت و رشد؛ از مجموعه‌ی تجربه‌های این کشورها فراهم شده است. نظریات مأخوذه از این تجربیات، همزمان تأثیرات عمیقی، هم بر برنامه‌های توسعه و هم بر سیاست‌های عدالت‌خواهانه گذاشته است. یکی از این نظریات که نظریه‌ئی اقتصادی و واجد ماهیتی تجربه‌ئی، تلقی می‌گردد و فراتر از تجربه‌ی این کشورهاست، به کشورهای پیشرفته نیز تعمیم داده می‌شود. این نظریه بر پایه‌ی ترجیحات مصرفی میان طبقات مختلف مردم و کشش مصرف آنها شکل گرفته است. نظریه‌ی مذکور می‌گوید: هرگونه توزیع درآمد و یا جستجوی عدالت از طریق توزیع منابع و درآمدها به نفع طبقات پایین، به از دست دادن پس‌انداز و نتیجتاً فقدان سرمایه‌ی لازم برای رشد و توسعه‌ی اقتصادی منجر می‌گردد. دلیلی که بر این نظر اقامه می‌شود این است که به دلیل وجود میل مصرف بالا در طبقات پایین و کشش کم آن در طبقات بالا و تفاوت نیازهای مصرفی در دو طبقه، توزیع مجدد درآمد، به معنای آن است که مقداری بیشتر از منابع موجود مصرف و مقدار کمتری پس‌انداز و نتیجتاً سرمایه گذاری گردد.

استدلال دیگری که بر تزاحم میان عدالت و کارآیی و توسعه ارائه شده است، بر پیامدهای روانی منفی باز توزیع منابع و ثروت‌ها که برای نیل به وضع معتدل‌تر انجام می‌گیرد، تأکید می‌شود. پیامدهایی که در اینجا بر آن دست می‌گذارند، عمدتاً پیامدهای روانی و به ویژه مرتبط با انگیزه‌های مؤثر در فعالیت‌های اقتصادی می‌باشد. اینطور تصور می‌شود که اینگونه اقدامات در وهله‌ی اول بر انگیزه‌ی نیروهای فعال اقتصادی و بالاخص نیروهای کارآفرین و سرمایه‌دار تأثیر می‌گذارد. روشن است که چون مطابق نظریه‌های موجود، مهمترین انگیزه در فعالیت‌های اقتصادی سودجویی و دست‌یابی به منابع مالی و ثروت بیشتر فرض می‌شود، باز توزیع ثروت‌ها و منابع موجود آشکارا اثر تقلیل دهنده پیدا می‌کند و بر کار و فعالیت سودخواهانه‌ی این نیروها تأثیر منفی می‌گذارد.

به عنوان استدلال مکملی که از استدلال اخیر مایه گرفته، به دسته‌ئی دیگر از پیامدهای روانی -اجتماعی اعمال سیاست‌های عدالت‌خواهانه اشاره شده است، بالاخص هنگامی که این سیاست‌ها با به‌کارگیری فشار و اجبار همراه می‌باشد. تأکیدی که اینجا وجود دارد، برآثار این‌گونه سیاست‌ها برامنیت روانی و اجتماعی است. بدیهی است که در صورت فقدان امنیت روانی -اجتماعی در جامعه، کاهش فعالیت‌های مؤثر در همه‌ی زمینه‌ها و از جمله در زمینه‌های اقتصادی، پیامدی طبیعی می‌باشد. هرچه این پیامدهای منفی بر بخش‌ها و گروه‌های مؤثرتر در عامل اقتصادی، تأثیر بیشتر بگذارد، مشکلات حاصله در بخش اقتصاد بالاخص از حیث سرمایه گذاری و افزایش تولید، بیشتر خواهد بود؛ چون فقدان امنیت روانی اجتماعی خصوصاً آن‌جایی که به اعمال سیاست‌های عدالت‌خواهانه مربوط می‌گردد، عمدتاً بر گروه‌های اصطلاحاً کارآفرین و سرمایه‌دار، بیشترین تأثیر را دارد. نتیجه‌ی این وضعیت، تمایل به انجام سرمایه گذاری‌های درازمدت و زیربنایی وجود ندارد، بلکه حتا سرمایه گذاری‌های کوتاه مدت تولیدی نیز با بی‌میلی و عدم رغبت مواجه خواهد گردید. فرار سرمایه‌ها به خارج، تمرکز سرمایه گذاری‌های کوتاه مدت تولیدی نیز با بی‌میلی و عدم رغبت مواجه خواهد گردید. فرار سرمایه‌ها به خارج، تمرکز سرمایه‌ها در بخش‌های بورس‌بازی و دلال‌بازی و اعمال مخرب اقتصادی، از جمله نتایج چنین اوضاعی است و در این خصوص دلایل آشکار و شواهد عینی کمتر از آن نیست که به ورود در آن بحث نیازی باشد.

هنگامی که به تکمله‌های دیگر مرتبط با این استدلال‌ها توجه شود، نتیجه صورت روشن‌تری به خود خواهد گرفت، آن‌چنان که از آن استدلال‌ها برمی‌آمد، درواقع جان کلام طرفداران ترجیح ثروت و کارآیی بر ارزش عدالت، در این نکته نهفته است که ترجیح عدالت نتیجه‌ئی جز پیدایی فقر ندارد.

دیدگاه مقابل از اساس در مسیر انکار تعارض یا تزاحم «عدالت» و با «کارآیی یا ثروت» قرار می‌گیرد. حداقل اینکه تزاحمات مطرح شده را در نهایت منتهی به فقر و ناکارآیی نمی‌داند. به نظر می‌رسد مکانیزم عملکرد عدالت در این جهت و یا محتوای استدلالی که بر این امر اقامه شده، آشکار باشد. در فقدان عدالت، بسیاری امور که پیش نیاز توسعه و ثروت می‌باشند، محقق نمی‌شوند و یا از دست می‌روند. یکی از مهمترین اینها انگیزه‌ی کار و تلاش در بخش اعظم نیروهای مولد می‌باشد. تخریب انگیزه‌ی کار، طبیعی‌ترین اثر و نتیجه‌ی فقدان عدالت است، اما به علاوه‌ی آن پیدایی حس عدم تعلق به محیط کار و جامعه، حتا سربرآوردن تدریجی خصومت که میزان آن نسبت معکوسی با میزان عدالت در جامعه دارد، از پیامدهای منفی دیگر فقدان عدالت در هر جمع و جامعه‌ئی می‌باشد. مجموعه‌ی این آثار و آثار سوء روانی دیگر فقدان عدالت، نه تنها توان تولید را به طور مشخص و مستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه بر دیگر خصوصیات و ویژگی‌های نیروهای مولد که می‌تواند از جهات مختلف برفرآیند تولید و میزان آن اثر بگذارد، تأثیر منفی دارد. نیرویی که از بی‌عدالتی رنج می‌برد، نه تنها در نگاهداری و حفظ محیط کار، دستگاه‌ها و منابع، کوشش لازم را به کار نخواهد برد و از این طریق بر هزینه‌ها خواهد افزود، بلکه در وضعیت‌های حاد آنگونه که عملاً و به طور تجربی به کرات دیده شده است، در جهت عکس، عمل خواهد نمود و با از بین بردن و تخریب جزیی و کلی دستگاه‌ها و منابع، هزینه‌های فوق‌العاده‌ئی بر اقتصاد و تولید تحمیل خواهد نمود.

افزون بر تمامی اینها باید هزینه‌های پیدا و پنهان دیگری را در نظر گرفت که در صورت فقدان عدالت و تشدید بی‌عدالتی منابع جامعه را تدریجاً از بین برده و بعضاً نیز به یک‌باره نابود می‌کند؛ و در شرایطی به اختلال کلی جامعه و نتیجتاً فروپاشی اقتصاد می‌انجامد. اینها هزینه‌هایی است که همگان بر وجود آن اذعان دارند و حتا آنهایی که در مجموعه‌ی طرفداران دیدگاه اول قرار می‌گیرند، می‌پذیرند که بخش مهمی از آن محصول فقدان عدالت است. در هر حال بخشی از این هزینه آنهایی است که صرف مبارزه با جرایم و بالاخص جرایمی نظیر دزدی می‌گردد و به دستگاه‌هایی نظیر نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی تخصیص می‌یابد.

خط استدلالی دیگر این دیدگاه در قالب استدلالی قرار می‌گیرد که در مورد ترجیح عدالت برآزادی ارائه شد. این خط استدلالی، پیگیر یافتن جواب این سؤال است که از نتایج ثروت بدون عدالت چه کسی منتفع می‌شود؟ به بیان دیگر، سؤال این است که آیا ارزش مثبتی در تزاید ثروت، بدون وجود عدالت در جامعه باقی می‌ماند؟ به روشنی می‌توان دریافت که در فقدان عدالت تنها بخش کوچکی از جامعه و اقلیتی محدود از ثروت موجود و هرگونه افزایش آن بهره‌مند می‌شوند. در مقابل، سهم بخش اعظم جامعه محرومیت و فقر و پیامدهای سوءروانی و اجتماعی است. در وضعیتی که عدالت به طور کلی مورد غفلت قرار می‌گیرد و به گونه‌ئی لجام گسیخته، ثروت و تولید هدف می‌شود، درد تبعیض و نادیده گرفته شدن حقوق، دردی است که سوز فقر و ناداری را دو چندان می‌کند. در چنین حالتی هرگونه افزایش ثروت در اقتصاد به رنج و درد بیشتر می‌انجامد و آنچه بدین ترتیب از دست می‌رود، کل موجودیت جامعه و یا حداقل موجودیت بخش اعظمی از افراد جامعه می‌باشد.

درواقع از وجهی دیگر، سؤالی که ازاین منظر طرح می‌شود، این است که باید دید به طور کلی و از دید عموم مردم چه چیزی ارزش بیشتر دارد؟ آیا این ارزش است که جامعه ثروتمند باشد، در حالی که تنها اقلیتی از آن بهره می‌برند و یا اینکه ارزش در این است که عدالت در جامعه برقرار باشد و هر آنچه وجود دارد به گونه‌ئی عادله در اختیار همه باشد؟ از بعد منفی، سؤال این است که آیا فقر در حالی که جامعه در عدالت به سر می‌برد، تحمل‌پذیرتر است یا ثروت در حالی‌که جامعه در بی‌عدالتی غوطه می‌خورد؟ کدامیک از این دو وضعیت نامطلوبتر و ناخوشایندتر می‌باشد؟ اگر در نهایت، مسئله‌ی اصلی زندگی انسان حیات سعادتمندانه‌تر و زندگی آسوده‌تر و راحت‌تر است، آسودگی و راحتی در کدامیک از این دو حالت به میزان بیشتری در جامعه وجود دارد و در کدامیک از این دو حالت سعادت بیشتری قرار دارد؟

به علاوه باید این نکته را افزود که در شرایط تحقق عدالت، رشد مداوم و با ثباتی وجود خواهد داشت که در شرایط فقدان آن قطعاً خلاف آن می‌باشد. این واقعیتی است که به تجربه از آنچه از گذشته تاکنون در کشورهای سرمایه‌داری دیده شده، اثبات می‌گردد. واقعیت بحران‌های ادواری و تنزل میزان رشد از دهه‌های شصت و هفتاد میلادی به بعد در این کشورها گویای این است که اقتصادهایی که ثروت را بر عدالت ترجیح داده‌اند، نمی‌توانند انتظار ثبات اقتصادی و رشد مداوم را داشته باشند. آنچه می‌گوید که این بی‌ثباتی، عدم رشد و انتظار بحران‌های دوره‌ئی؛ محصول بی‌عدالتی است -به‌غیر از نظریات اقتصاددانان و جامعه‌شناسان - واقعیت سیاست‌هایی است که برای مقابله با این بحران‌ها اتخاذ می‌شود. هر چند این اواخر این سیاست‌ها به گونه‌ئی دیگر تدوین و عمل شده است، اما همیشه بخش مهم سیاست‌های ضد بحران در این کشورها دست زدن به باز توزیع منابع و ثروت‌ها است که معمولاً با روی کارآوردن دولت‌های دارای گرایش چپ انجام می‌گرفته است.

به راحتی می‌توان بعضی استدلال‌های تجربی و یا نظری دیگر در ترجیح عدالت را پاسخ گفت. از این منظر اقتصاد محور است که ترمیم خرابی، اصلاح کجی و درمان بیماری، مانع توسعه تلقی می‌شود. در حالی که از دیدگاهی دیگر، به راحتی می‌توان آثار مثبت تحقق عدالت و پاسخ‌گویی به نیازهای ضروری و اشباع نشده طبقات محروم را، پی‌ریزی بنیان‌های درست و محکم برای رشد و تحریک انگیزه‌ی کارگران برای فعالیت و کار بیشتر تلقی کرد. آنچنانکه تحقیقات و مطالعات نشان می‌دهد، این دیدگاه آن را موجد هدر دادن سرمایه و منابع لازم برای توسعه می‌داند.

اگر بنا باشد با زبان مشابهی به استدلال مذکور جواب داده شود، باید به چند نکته اشاره کرد. اولاً صاحب‌نظرانی که مدافع نظریه مذکور می‌باشند، اذعان دارند که مطالعات تجربی موارد نقضی برای این نظریه یافته است. ثانیاً نکته‌ی مهم در این نظریه و استدلال مرتبط با آن، مشکل تأمین منابع اولیه توسعه می‌باشد. حل این مشکل دریافتن راه‌های دیگر تمرکز سرمایه و انباشت اولیه آن است. مسلم است که اگر راه‌های دیگری برای حل این مشکل وجود داشته باشد، بعضی آثار مورد اشاره یعنی پیامد منفی باز توزیع منابع بر مصرف، پس‌انداز و نتیجتاً سرمایه گذاری، مشکلی برای توسعه نخواهد آفرید. به همین دلیل است که مثلاً کشورهای صاحب نفت به واسطه‌ی داشتن منابع اولیه لازم و مستقل از گردش اقتصاد به گونه‌ئی متفاوت مورد معامله قرار می‌گیرند، اما همگان می‌دانند که این راه‌حل‌ها بسیار متنوع و متعدد است. استقراض از منابع داخلی و خارجی (نه لزوماً کشورهای غربی) ایجاد تعاونی‌ها، شرکت‌های سهامی مردمی و نظایر اینها بعضی از راه‌حل‌هایی است که تجربه شده و می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. البته بعضی راه‌حل‌های دیگر نیز وجود دارد که به رهبری فوق فنی و ماورای اقتصای نیاز دارد. در صورت وجود رهبری‌های دارای نفوذ و اقتدار بالا این امکان وجود دارد که مردم را به طور ارادی و با رغبت به کاهش مصرف، پس‌انداز بیشتر و حتا ایثار دعوت کرد و پاسخ گرفت. البته این‌گونه راه‌حل‌ها از قدرت بوروکرات‌های توسعه‌طلب و یا سازمان‌هایی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که تنها به ابزار سرکوب و قدرت برای تحمیل بی‌عدالتی و جمع‌آوری منابع به ضرر مردم فقیر می‌اندیشند بیرون است؛ اما همانگونه که انقلاب‌های متعدد نشان داده است، راه‌حل‌هایی غیرممکن و دست نیافتنی نیستند.

www.iran-archive.com

بازگشت مریم رجوی به عراق

بنا به گزارش نشریه ایران‌زمین خانم مریم رجوی پس از ۳ سال اقامت در فرانسه مجدداً به عراق بازگشت و روز ۱۸ آذرماه در مراسمی در جمع اعضای مسلح سازمان مجاهدین شرکت نمود. وی طی سخنرانی‌اش در این مراسم خوشحالی خود را از بازگشت به عراق و مرزهای ایران ابراز داشت.مسعود رجوی این مسافرت را آغاز مرحله جدیدی از مبارزه این سازمان اعلام نمود. وی ارزیابی مثبتی از فعالیت ۳ سال اخیر این سازمان ارائه داد و از فعالیتهای مریم رجوی به عنوان رئیس جمهور برگزیده شورای مقاومت تجلیل کرد. وی در سخنان خود طرح نمود که: «شورای ملی مقاومت در اجلاس میان دوره‌ای مهرماه حمایت بی‌دریغ و گسترده هموطنانمان در داخل و خارج کشور از رئیس جمهور برگزیده شورا را مبین تثبیت کامل جایگزینی دمکراتیک و پشتیبانی اکثریت مردم ایران از یگانه آلترناتیو موجود و رئیس جمهور برگزیده آن دانست و از ورود مقاومت به مرحله جدید خبر داد. دوران جدیدی که قبل از هر چیز حاصل فعالیتهای سه ساله پس از انتخاب و معرفی رئیس جمهور دوران انتقال، ایستادگی و آمادگی رزمندگان ارتش آزادی بخش ملی و فعالیتهای سراسری نیروهای مقاومت در داخل کشور است. در گردهمایی ۳۰ مهر نیز بر توانمندی مضاعف سیاسی و نظامی مقاومت در آستانه ورود به مرحله جدید تاکید گردید. آخوندها حذف اجتناب‌ناپذیر رفسنجانی را پیش رو دارند. کارشناسان بر وخامت روزافزون اوضاع اقتصادی و بر تورم بی‌سابقه در ۴۰ سال اخیر و بر وضعیت انفجاری جامعه ۷۰ میلیونی انگشت می‌گذارند. یعنی که حاکمیت خونریز آخوندی به واپسین مرحله حیاتش قدم گذاشته و همچنان که در پایان اطلاعیه اجلاس میان‌دوره‌ای شورا آمده بود، سیر تهقرایی موقعیت رژیم به لحاظ داخلی و بین‌المللی نشان می‌دهد که در رویارویی ما با دشمن دوران جدیدی آغاز شده است».

این سومین بار در طی سالهای اخیر است که محل استقرار تمام یا بخشی از رهبری سازمان مجاهدین تغییر نموده و هر بار این تغییر به عنوان‌مرحله جدید و قطعی مبارزه با رژیم اعلام گردیده است. صرف نظر از تبلیغات سازمان مجاهدین، سیاستهای این سازمان در هر یک از این جا بجائی‌ها دستخوش تغییرات مهمی گردیده است.

در سال ۱۹۸۵ با اعلام انقلاب ایدئولوژیک و سپس انتقال رهبری این سازمان به عراق، سیاستهای این سازمان در جهت شکل‌دهی ارتش منظم در مرز ایران، اتکا به عملیات نظامی علیه رژیم که اوج آن عملیات فروغ جاویدان و کشته شدن بخش بزرگی از نیروی سازمان، دوری از دیگر نیروهای اپوزیسیون و حملات تند به نیروهای خارج از شورا، نزدیکی به دولت عراق و اتکا به این کشور در مبارزه علیه رژیم، تقویت نقش مرکزی مسعود رجوی در رهبری این سازمان سمت‌گیری نمود.

سه سال قبل با مسافرت مریم رجوی به فرانسه این سازمان در حین حفظ چارچوب عمومی سیاست خصمانه در قبال نیروهای خارج از شورا کوشید در برخی زمینه‌ها منعطف‌تر برخورد کند. تاکید بر سابقه این سازمان به عنوان بخشی از جنبش ملی مصدقی و نه جنبش مذهبی، پذیرش پرچم ایران، و سرود ای ایران، برگزاری کنسرت‌ها و برنامه‌هائی با سمت تماس‌گیری با بخش وسیعتری از ایرانیان جنبه‌هایی از این تلاش بودند. در این دوره سازمان مجاهدین پس از شکست عملیات انفجار لوله‌های نفت اجرای عملیات نظامی را متوقف نمود و فعالیتهای سیاسی در خارج از کشور را گسترش داد. در طی سه سال نقش افراد غیرمجاهد شورا در این فعالیتها افزایش یافت.

مجاهدین در این دوره فعالیت وسیعی را برای جلب نظر دولت آمریکا سازمان دادند. در متن سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌های سازمان مجاهدین از مرحله جدید مبارزه نام برده شده ولی اجزا سیاست جدید این سازمان در این مرحله اعلام نگردیده است و تنها در سخنان آقای مسعود رجوی بر نقش ارتش آزادی‌بخش در دوره جدید تاکید شده است.

اختلاف در درون نیروهای مشروطه‌خواه

ماه گذشته اولین کنگره سازمان مشروطه‌خواهان ایران «خط مقدم» برگزار گردید. این نیرو که فرد شناخته شده آن مهرداد خوانساری است، در اعتراض به سازمان مشروطه‌خواهان ایران که چهره برجسته آن داریوش همایون است چند ماه قبل شکل گرفت. و تمایز سیاسی این نیرو با دیگر نیروهای مشروطه‌خواه در تاکید بر نقش پادشاه در حرکت مشروطه‌خواهان است. کنگره این سازمان اصول مورد پذیرش این جریان را به شرح زیر اعلام نمود.

۱ ـ برپایی نظام مردم‌سالار و بر اساس حاکمیت ملی از طریق برگذاری انتخابات آزاد با شرکت کلیه زنان و مردان ایرانی و همه سازمانهای سیاسی با حقوق یکسان.

۲ ـ جدایی دین از حکومت و استقرار قوه قضائیه ملی مستقل از حکومت و فارغ از احکام الهی که ضامن حقوق و آزادیهای فردی و حافظ و نگهبان مبانی حقوق بشر در کل جامعه ایران باشد.

۳ ـ واگذاری برنامه‌ریزی کلیه امور محلی مردم شامل تعیین شهرداران، فرمانداران، استانداران، و انجمنهای ایالتی و ولایتی، از طریق انتخابات آزاد مردم همان محل در چارچوب یک ایران آزاد و یکپارچه.

۴ ـ لغو مجازات اعدام.

سازمان مشروطه‌خواهان ایران «خط مقدم»، ضمن اعلام آمادگی برای انجام مذاکره با هر نیروی سیاسی، در شرایط بسیار حساس کنونی بر دو اصل مهم و غیرقابل سازش و غیرقابل برگشت زیر تاکید و پافشاری می‌نماید: نخست اصل خدشه‌ناپذیر تمامیت ارضی و جغرافیائی ایران و استقرار حکومت آزاد و مردمی و ملی و دیگری لزوم تغییر اصل ولایت فقیه و برقراری مردمسالاری از طریق انتخابات آزاد در سرتاسر ایران.

در مصوبات این کنگره به موارد مورد اختلاف این سازمان با سازمان مشروطه‌خواهان اشاره نشده است. سازمان مشروطه خواهان ایران نیز اولین کنگره خود را در روزهای ۷ و ۸ دسامبر در واشنگتن برگزار کرد. در این کنگره خسرو اکمل، آیدین خوشبیانی، نادر زاهدی، فواد یاشانی و سردار حداد، به عنوان شورای مرکزی و داریوش همایون و اسدالله مروتی به عنوان رایزن انتخاب گردیدند. در این کنگره قطعنامه‌ای به تصویب رسید که در آن به همکاری برخی نیروهای هوادار سلطنت و رژیم اشاره و به ضرورت مبارزه علیه این نیروها تاکید گردیده است.

نشریه نیمروز در شماره ۳۹۷ در گزارشی تحت عنوان «اعتراض گسترده به طرح برقراری گفت و شنود با جمهوری اسلامی» به مصاحبه ای از مهرداد خوانساری اشاره کرده است که وی در آن از گفت و شنود با رهبران رژیم جمهوری اسلامی دفاع کرده و اعلام نموده است که شخصاً با مأموران رژیم ملاقات و گفتگو داشته است. نیمروز در همین شماره چندین مقاله از نشریات چاپ لس‌آنجلس که در طی آن حملات سختی به این ایده و به مهرداد خوانساری شده است، درج نموده است. در این مقالات مهرداد خوانساری مورد سؤال قرار گرفته که از طرف کدام جریان و برمبنای چه مصوبه‌ای مبادرت به مذاکره با رهبران رژیم نموده است و از آنجا که خوانساری در مصاحبه مزبور گفته است که رضا پهلوی نیز در جریان مذاکرات قرار داشته‌اند از وی نیز در مورد صحت و سقم خبر مزبور سؤال شده است.

دبیرخانه رضا پهلوی بلافاصله طی اطلاعیه‌ای اعلام نمود که وی گفتگو با مسئولان رژیم را تایید نکرده و انتساب تائید گفتگوهای سیاسی با رهبران رژیم به وی کار مغرضانه‌ای است. نشریه کیهان لندن نیز در آخرین شماره خود اعلام نمود که سازمان مشروطه‌خواهان ایران «خط مقدم» در اطلاعیه‌ای مطبوعاتی اتهاماتی را که به مسئول این سازمان وارد شده است را تکذیب نموده است.

پاسخ وزیر امور مهاجرت سوئد

به دنبال خودکشی و مرگ دردناک محمد شاکری در سوئد، که مقامات پناهندگی این کشور قصد تحویل وی را به جمهوری اسلامی داشتند، نامه‌ای از سوی فدائیان خلق ایران (سوئد) برای وزارت امور مهاجرین شد و در آن ضمن محکوم کردن تصمیم به اخراج وی پس از ۹ سال اقامت در سوئد، سوال شده بود «آیا قانون برای حراست آزادی، جان و حقوق انسان‌هاست یا بالعکس جان انسان‌ها باید فدای تفسیرهای بوروکراتیک از قانون گردد؟ در پایان نامه مزبور قید شده بود: «ما از شما می‌خواهیم که توضیح دهید چرا با این مساله با سهل‌انگاری برخورد کرده و چرا برای نجات جان محمد شاکری اقدام به عمل نیاوردید و در راستای احتراز و جلوگیری از تکرار مجدد وقایعی این‌چنین چه اقداماتی به عمل خواهید آورد؟».

در پاسخ به نامه فوق از سوی پیر شوری، وزیر مهاجرت سوئد نامه زیر ارسال گردید:

به: فدائیان خلق ایران (اکثریت) ـ سوئد

با تشکر از نامه شما.

طبیعتا مرگ محمد شاکری یک واقعه بسیار غم‌انگیز است.

همانطور که قبلا گفته‌ام، قوانین مربوط به لغو اجازه اقامت باید به انسانی‌ترین وجه ممکن تفسیرگردد. در صورتیکه دلایل ویژه‌ای موجود باشد، می‌توان از لغو اجازه اقامت‌اجتناب کرد. از آغاز سال جدید، پروژه ویژه‌ای که اداره مهاجرت در رابطه با لغو اجازه اقامت در دست اجرا دارد، تعطیل خواهد شد. (توضیح: این پروژه به پرونده افرادی که در بدو ورود هویت واقعی خود را آشکار نکرده‌اند، رسیدگی می‌کند). اساس نظر دولت این است که دلایل فردی برای دادن پناه به هر شخص باید معیار صدور اجازه اقامت قرار گیرد. به همین دلیل ما پیشنهادی مبنی بر عفو، پس از گذشت یک زمان مشخص، برای افرادی که مخفی شده‌اند ارائه نداده‌ایم.

در مقابل دولت، در چارچوب تحقیقاتی که در مورد پروسه قضایی امر پناهندگی، به زودی آغاز می‌شود، مسئله لغو اجازه اقامت افراد را مورد بررسی قرار خواهد داد. در این رابطه دقت بیشتری به دلایلی که منجر به لغو اجازه اقامت می‌گردد، خواهد شد. این غیرمنطقی است که قانون در برخورد با «ارائه اطلاعات نادرست» بسیار شدیدتر از موارد «جرایم سنگین» عمل می‌کند.

ما همچنین روی بهبود روش‌هایی جهت تعیین هویت افراد در مراحل اولیه پروسه پناهندگی کار خواهیم کرد. از این طریق می‌توان از لغو اجازه‌های اقامت در آینده جلوگیری نمود.

با درودهای دوستانه

پیر شوری

درخواست از دولتهای عضو اتحادیه اروپا

به مناسبت سالروز اعلامیه جهانی حقوق بشر اطلاعیه‌ای توسط «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» صادر گردیده و از دولتهای عضو اتحادیه اروپا خواسته شده است که سیاستی آشکار و مؤثر در برابر جمهوری اسلامی ایران اتحاد نمایند. در این اطلاعیه از دولتهای اروپایی خواسته شده است:

●اولویتهای سیاست خود را در برابر جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر رعایت حقوق بشر تغییر دهند و قبل از هر چیز خواهان آنچنان گشایشی در فضای سیاسی ایران شوند که آزادی بیان و فعالیت آزاد اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی را تأمین کند.

●هر نوع کمک اقتصادی سیاسی را منوط به این گشایش سازند.

●هدفها و روند تحولات ناشی از گفتگوی انتقادی با دولت جمهوری اسلامی را به گونه‌ای مستمر و علنی برای آگاهی افکار عمومی کشورهای عضو اتحادیه اعلام دارند.

●در صورت نقض حاکمیت دولتهای عضو اتحادیه (بویژه در مورد ترور مخالفان ایرانی در کشورهای اروپا) به مجازاتهایی در چارچوب حقوق و قراردادهای بین‌المللی روی آورند».

این اطلاعیه از طرف انجمنها و سازمانهای دمکراتیک در کشورهای مختلف مورد حمایت قرار گرفته است.

شب همبستگی با نویسندگان تحت فشار در ایران

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) در روز شنبه ۲۵ ژانویه ساعت ۶ بعداز ظهر مراسمی تحت عنوان «شب همبستگی با نویسندگان تحت فشار در ایران» برگزار خواهد کرد. سخنرانان این مراسم عبارتند از:

فریدون تنکابنی، فهیمه فرسایی، عباس معروفی، میرزا آقا عسگری (مانی)، ناصر مؤذن، اسد سیف، احمد نوردآموز، همراه با موسیقی مصطفی آخوندی.

این اجلاس در محل E.S.G. در شهر کلن برگزار خواهد گردید.

نقش جبهه ملی

چندی قبل مقاله به قلم ایرج پزشکزاد در ماهنامه علم و جامعه درج گردید. وی در این مقاله سیاست جبهه ملی و بطور مشخص دکتر سنجابی را مورد حمله قرار داده و با تاکید بر اطلاعیه ۳ ماده‌ای او در پاریس بر نقش منفی این سیاست در سال ۵۷ و قدرت‌گیری رژیم اسلامی تاکید نمود. در پاسخ به مطلب مزبور مقاله‌ای تحت عنوان «همان جبهه ملی» به قلم آقای حسن طالبی برای ما ارسال گردید. در این مقاله ابتدا اطلاعیه سنجابی (منتشر در آبانماه سال ۱۳۵۷) درج گردیده است. در این اطلاعیه آمده بود:

«۱ ـ سلطنت کنونی ایران با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج و فساد و تسلیم در برابر سیاستهای بیگانه فاقد جایگاه قانونی و شرعی است.

۲ ـ جنبش اسلامی ایران نمی‌تواند با وجود بقاء نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت بنماید.

۳ ـ نظام حکومت ملی ایران باید براساس موازین اسلام و دمکراسی و استقلال و بوسیله مراجعه به آرا عمومی تعیین گردد».

نویسنده سپس استدلال مرکزی آقای پزشکزاد که اطلاعیه مزبور را تمکین و تسلیم بلاشرط جبهه ملی دانسته، رد کرده و تاکید نمود که در طی تمام سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد جبهه ملی ایران تحت فشار بوده ولی نیروهای مذهبی امکان فعالیت و تبلیغ داشته‌اند. و آنچه تسهیل‌کننده قدرت‌گیری نیروهای مذهبی در ایران بود نه سیاست جبهه ملی بلکه سیاست رژیم حاکم بر ایران بود.

بیست و ششمین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق را هرچه باشکوه‌تر برگزار کنیم!

زمان: شنبه ۸ فوریه مکان: استکهلم، Tensa träff

فدائیان خلق ایران (اکثریت) ـ سوئد

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، هر دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود.

Verleger:I.G.e.v

آدرس:
I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Koeln
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22442032
کد بانک: 37050198
Stadtsparkasse Koeln
Germany

شماره فاکس Fax:0049 - 221 - 3318290

بهای اشتراک «کار»

اروپا:
شش ماه – ۴۵ مارک
یک سال – ۹۰ مارک
سایرکشورها:
شش ماه – ۵۲ مارک
یک سال – ۱۰۴ مارک

GER.....3 DM

فرم درخواست اشتراک «کار»

اشتراک جدید ☐ تمدید اشتراک ☐ شماره اشتراک: ( )

مدت اشتراک: شش ماه ☐ یک سال ☐

نام _____ تاریخ _____

آدرس:

Name: _____

Address: _____

فرم را همراه با بهای اشتراک (چک، حواله بانکی یا تمبر) به آدرس «کار» پست کنید!

بازاندیشی مفهوم میهن

روبرت شورتس ——— برگردان: ح ـ بهداد

فرانکفورتر روندشاو ۱۴ اکتبر ۱۹۹۶

واژه میهن معمولاً یک خانه، مناظر طبیعی و یا شاید یک خیابان را به ذهن آورد. چنین برداشتی از میهن در واقع با تعیّن جغرافیایی و مکانی آن سر و کار دارد و سخت با آن مجموعه غرایز و احساسات طبیعی که ما را به طبیعت پیوند می‌دهند درآمیخته است. از دیگر سو اما «مارتین هایدگر» زبان را، میهن و خانه انسان می‌داند و می‌دانیم که چنین برداشتی با غرایز و احساسات آدمی قرابت چندانی ندارد؛ و یا شاید هم دارد؟ راست این است که زبان مادری هر فرد با زبانی که وی بعداً فرا می‌گیرد کیفیتاً متفاوت است، آن هم نه به آن خاطر که انسان بر زبان مادری خویش تسلط بیشتری دارد، بلکه از آن روی که دهان و گوش‌های وی با آن رشد و تکامل یافته‌اند. «هایدگر» در واقع به درکی از جهان استناد می‌کند که از بداهت و واقعیّت وجودی زبان‌ها متأثر است. بر این اساس زبان به عنوان میهن آنجایی مصداق پیدا می‌کند که بداهت ورود به جهان از طریق آن امری جاافتاده و تردید ناپذیر باشد و این بداهت را بتوان به سنجش و قیاس گرفت.

چنین بداهتی خود ذهن را متوجه جنبه‌های معنوی و ذهنی زبان یعنی اخلاق، عقیده‌ها و عادات می‌کند، و می‌دانیم که میهن ذهنی و معنوی مشخصاً ایده‌ای از ایده‌های انسان‌گرایی است که قرار بود به پیدایش شهروند جهانی بیانجامد. این ایده میهن انسان را خود انسان می‌داند و بر آن است که هر کجا که حیات انسانی وجود دارد، بشر می‌تواند مأوا بیابد و آن جا را میهن خویش بداند. تحقق این ایده اما نه تنها مشروط به وجود انسانهایی است که خود را از جنبه‌های حسی و عاطفی میهن وارهانند بلکه مستلزم آن نیز هست که انسان بتواند هر غریبه‌ای را در کنار خود بپذیرد و هم‌میهنش بپندارد. اما «خوش آمدی» جهانی تاکنون از حد اتوپی فراتر نرفته است و گسستن انسان از احساسات میهنی‌اش نیز کماکان به گستره ناممکنات تعلق دارد. به دیگر سخن انسان نمی‌تواند خود را از ابعاد حسی میهن وارهاند و تنها در فضاهای ذهنی و فاقد تعین مکانی تحرک و حیات داشته باشد.

میهن پدیده‌ای کاملاً حسی و یا کاملاً ذهنی نیست. هستی انسان در میان این دو قطب قابل تبیین است و آنچه که این دو قطب را به هم پیوند می‌دهد همانا روان آدمی است. مفهوم میهن نیز با روان آدمی گره خورده است و اهمیّت و موقعیّت چشم پوشی ناپذیر آن در زندگی انسان از همین جا ناشی می‌شود. به علاوه این مفهوم بخشی از احساس دوگانه و متناقضی است که تنها ویژه انسان‌هاست. به دیگر سخن زندگی انسان با ناآرامی‌ها و جا بجایی‌های ناخواسته همراه است، اما برخورد وی با این پدیده‌ها برخوردی منفعلانه و غیر پویا نیست. او در این وضعیت‌های دشوار نیز آگاهانه به جستجوی گستره‌های نو و ناشناخته می‌رود. کودک نیز پیوسته خواهان ترک خانه و ورود به محیط‌های غریب و نامطمئن است، اما این تمایل باید با احساس آرامش و امنیّت تکمیل و بدرقه شود تا تعادل روانی وی برقرار بماند. می‌توان گفت که کودک در غربت به دنبال مأمن می‌رود، در ناآرامی آرامش را می‌جوید و در سو گم‌کردگی برای یافتن سمت و سو تلاش می‌کند.

اهمیّت و جنبه روانی میهن در شوق انسان به یافتن سوی‌مندی کامل و از این رهگذر دستیابی به نوع ویژه‌ای از آرامش روحی نهفته است. این امر پیوند مستقیمی با دشواری‌ها و صعوبت‌های زندگی دارد. انسان در طول حیات خویش در معرض جریان‌هاو مسائل نوینی قرار می‌گیرد و از این رو ناچار به جهت‌گیری‌های جدید و گواردن همه چیزها و پدیده‌های نو و غریب در درون خویش است.

مشکل اما اینجاست که آیا روان وی می‌تواند همه این پدیده‌ها را در خود بگوارد و در هر محیطی خود را آشنا و آسوده حس کند؟ این پرسش‌ها خود پرسش‌های دیگری را به ذهن می‌آورند: آیا همه ما از موقعیتی واحد برخورداریم؟ و آیا مجموعه واژگان، آداب و نشانه‌هایی که ما در ارتباطات خویش به کار می‌گیریم مشابه‌اند؟ آیا الگوی زبانی همه ما یکی است و درکمان از مقوله‌های مختلف تفاوتی با یکدیگر ندارند؟ در حالی که انسان‌گرایی (Humanis) تز مربوط به برابری اصولی انسان‌ها در عرصه اندیشه، اخلاق درونی و ... را مطرح می‌کند، کلود لوی اشتراوس، مردم‌شناس فرانسوی، بر تفاوت‌های بنیادین خلق‌ها و ملّت‌ها تأکید می‌ورزد. در واقع با ساختارهای کلی و جهان‌شمول پدیده‌های بسیار کمی را می‌توان تعریف و تبیین کرد. به عبارت دیگر ریشه‌های مشترک ژنتیک و حسی انسان‌ها برای تبیین ساختارها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی پیچیده و متفاوتی که آنها ساخته‌اند کفایت نمی‌کند.

در کنار این مسئله اما جامعه جهانی دانشمندان وجود دارد که در ارتباطات خویش از یک زبان رسمی و فراگیر استفاده می‌کند. این زبان فاقد کیفیت‌های روانی و وجوه حسی است و می‌توان آن را تمام و کمال به زبانی دیگر ترجمه کرد. استفاده از چنین زبانی جامعه جهانی را در ارتباطات خویش به حذف همه دوگانگی‌ها و تناقضات معنایی، ابهامات و شاید بتوان گفت همه جنبه‌های انسانی سوق می‌دهد.

مفهوم میهن اما به عنوان جهت‌مندی روانی، گستره وسیعی است که در میان ابزارهای اساسی کلامی و بیانی و توانایی‌های ذهنی و عقلی انسان قرار می‌گیرد و در همین میانه است که ملّت‌ها از یکدیگر متفاوت می‌شوند و یکدیگر را غریب و بیگانه می‌یابند.

میهن را با مجموعه‌ای از اشاره‌ها، رفتارها و نشانه‌های فراگیر یک جامعه نمی‌توان توضیح داد، زیراکه این پدیده‌ها برای جهت‌گیری جامع جوامع پیچیده کفایت نمی‌کنند. حتی جهت‌گیری (روانی) جوامع ابتدایی نیز تنها به آداب و اشاره‌ها متکی نیست، بگذریم از این که اصولاً جامعه ابتدایی به آن معنا وجود ندارد و همه جوامع روی زمین الگوهای رفتار اجتماعی پیچیده‌ای را در خود گسترش و تکامل داده‌اند.

این واقعیت که تلاش ذهنی و اندیشیدن در مقیاس جهانی هم نمی‌تواند مفهوم میهن را از زندگی انسان پاک کند تنها به کاستی‌ها و نواقص هر زبان صرفاً ذهنی و فکری بر نمی‌گردد، بلکه به مسئله دیگری هم مربوط می‌شود که همانا کاستی‌ها و ناتمامی عقلایی شدن جامعه است. یک فرد بیگانه زمانی می‌تواند در جامعه جدید کاملاً خود را باز یابد و به سوی‌مندی روانی کامل دست یابد که اخلاق، عادات و نشانه‌های رایج در روابط اجتماعی آن جامعه روشن و عاری از ابهام و تناقض باشند. این پدیده‌ها اما بیشتر جنبه طبیعی و سنتی دارند و کم‌تر عقلایی و منطقی‌اند. از این رو فرد بیگانه به رغم همه تلاش‌های ذهنی‌اش برای دریافت روندها و پدیده های جامعه جدید باز هم نمی‌تواند خود را در آن جا خانه‌زاد و آشنا حس کند.

اتوپی حذف مفهوم میهن (یا تحقّق شعار «میهن = جهان») پیوند بی قید و شرطی با عقلایی شدن کامل جامعه دارد. عقلایی شدن کامل اما تحقّق نمی‌یابد و مهاجرتی واقعی را دامن می‌زند. به دیگر سخن تحرّک و جابجایی واقعی انسان‌ها تنها پس از عقلایی شدن تکنیکی جوامع امکان پذیر می‌شود. منظور در اینجا تنها گسترش و تکامل وسایل حمل و نقل نیست، بلکه به طور کلی امکان هر فرد برای گسستن از یک محیط اجتماعی و رفتن به محیطی دیگر است.انگیزه‌های مهاجرت معاصر از همین عقلایی شدن سرچشمه می‌گیرند. انگیزه اصلی در این میان بهبود شرایط زندگی است که با آن، هم می‌توان مهاجرت گریختگان از حبس و شکنجه و هم مهاجرت برای تحصیل را تعریف و تبیین کرد. نیروی مدرنیّت از عقلانیّت و وعده و وعید آن در باره بهبود پیوسته شرایط زندگی انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد. این وعده و وعید اما به هنگام ارزش‌گذاری ماهیتی دوگانه و متناقض می‌یابد: بهبود شرایط زندگی کسی که از اتاق شکنجه گریخته است البته خدمتی چشمگیر و قابل اعتنا است، از سویی اما آن وعده در مقیاس جهانی و ابعادی عمومی و فراگیر تحقّق ناپذیر و توهّم‌زا است.

مهاجرت معاصر به کوچ عشایر و یا جا بجایی دسته جمعی انسان‌ها شباهتی ندارد. این مهاجرت، مهاجرت فردی و یا حداکثر در شکل گروههای کوچک (خانواده) است. فرد مهاجر به سو گم‌کردگی و بحران هویّت دچار می‌آید و در چنین شرایطی وی بیش از آن که به منطق و خرد خویش متکی شود، اشکالی از مقاومت روانی را در خود پدید می‌آورد، که یکی از آنها تشدید حس میهن‌پرستی است. به دیگر سخن، در محیط غربت احساسات میهنی به (سلاح) دفاع روانی در برابر بحران سو گم‌کردگی تبدیل می‌شوند. این دفاع، البته واپس‌رواند «Regressiv» یا به عبارتی دیگر نوعی تحریک اجباری احساسات نهفته و پایه‌ای است. می‌توان گفت که فرد غریب تنها در میهن خویش قادر است خردورزانه به عنوان شهروند جهانی برآمد کند، چراکه رفتاری در این سطح نیازمند نوعی توانایی روحی است که به هنگام فشار و ناملایمات ناشی از غربت به سختی می‌تواند بروز کند.

یکی از محورهای اصلی مدرنیّت وعده برابری انسان‌ها و بهبود پیوسته شرایط زندگی آنها تا رسیدن به یک سطح برابر است. اما از آنجایی که مناطق مختلف از رفاه یکسانی برخوردار نیستند مهاجرت در سطح جهان به یکی از اجزای بلاشرط مدرنیّت بدل شده‌است. در این رابطه تلویزیون نقش مهمی را بازی می‌کند؛ حتی گرسنگان سومالی نیز از لذّت تبلیغات جین و کوکاکولا بی‌بهره نمی‌مانند. به دیگر سخن وعده و وعیدهای مدرنیّت ابعاد جهانی می‌یابند، روی دیگر سکّه مدرنیّت اما از یک سوی تعطیل شدن بازارها و مغازه‌های اجناس بومی است که اغلب نوعی احساس میهن از دست‌دادگی را بر می‌انگیزد و از سوی دیگر نرده‌ها و سیم‌های خارداری است که تگزاس (زادگاه جین) را از مکزیک جدا می‌کند (اشاره به ممنوعیّت ورود اهالی مکزیک فقیر به خاک همسایه ثروتمند خود، آمریکا).

تا آنجا که به تلویزیون برمی‌گردد، این نه یک بیگانه مشخص، بلکه اخبار و اطلاعات مربوط به شمار زیاد بیگانگان است که حس تهدیدشدگی را برمی‌انگیزد. در واقع آنچه که هضم آن برای روان انسانی دشوار است، همانا رقم درشت پناهجویان است. واقعیّت اما این است که در عصر مدرنیّت غربت و بیگانگی به لحاظ ساختاری در درون و در میان خود ماست و نه در حضور بیگانه‌ای معیّن. منتها این واقعیّت برای روان ما سخت انتزاعی و پیچیده است و از همین رو است که این جنبه از وجود ما (البتّه آن هم نه تنها دراین زمینه) لنگ لنگان از پس مدرنیّت می‌رود.

میهن پرستی می‌تواند به خدمت دفاع در برابر پیچیدگی‌ها درآید و ایدئولوژی مبتنی بر اصالت خاک و خون نیز چنین کارکردی دارد:

وعده گرما در برابر سرمای عقل‌گرایی مدرنیّت و وعده احساسات و دریافت‌های ساده و روشن در برابر پیچیدگی‌های لاینحل و ناگشودنی. ایده روشن‌گری، تنشی را پدید می‌آورد که خود راه حل آماده‌ای برای حل آن ندارد و آنچه که به غلط به عنوان راه حل ارائه می‌کند در عمل تشدید کننده آن است. چنین واقعیّتی را در بسیاری از پدیده‌های معاصر می‌توان مشاهده کرد، اما در کمتر پدیده ای همچون میهن بروز و برجستگی یافته است. روشنگری یا بعبارت دیگر انسانگرایی مبتنی بر «جهان شهروندی» آنچنان که شاهد بوده‌ایم میهن را در مفهوم سوی‌مندی و تعادل روانی آن زایل می‌کند. عصر راه‌آهن به چنین روندی نیاز داشت.

از سوی دیگر اما خرد تا آن حد توانا نیست که بتواند جایگزین این سوی‌مندی و تعادل روانی شود و این خود به پیدایش تنشی راه می‌برد که تنها با تشدید احساسات میهنی فرو می‌نشیند.

حل این تناقض از راه حذف بخش مربوط به روشنگری (شهروند جهانی بودن) از فکر و کردار انسانی، به شهادت تاریخ، به بربریّت و کشت و کشتار قومی و ملی راه می‌برد. و اگر به بخش دیگر یعنی جنبه‌های دفاع روانی، یا بعبارت دیگر به میهن‌پرستی بی‌اعتنایی شود، به تشدید و فوران آن می‌انجامد. برای حل این تناقض ظاهراً یک راه حل وارونه هم وجود دارد:

مدرنیّت اینک در پی آن است که خرد را با یک میهن جهانی یعنی تلویزیون جایگزین کند. به دیگر سخن کودکانی که از تلویزیون رفتار اجتماعی می‌آموزند، آن را به عنوان خانه و میهن خویش نیز تلقی خواهند کرد. رفتار، اخلاق و تمایز روحی و روانی این کودکان در سراسر جهان و آن هم به شیوه‌ای پیوسته یکسان توسط تلویزیون شکل داده می‌شود. بهایی که باید برای این خانه فراگیر و جهانی پرداخت، وانهادن بلوغ و استقلال ذهن و فکر و تن‌دادن به قیمومت است. هنگامی که انسان به تنزل خویش تا سطح تعدادی رمز و نشانه رضایت می‌دهد، در واقع توانایی ارتباط با دیگر انسان‌ها را به تاراج این رمز و نشانه‌ها می‌سپارد. از این رو میهن تلویزیونی در کنار سلب استقلال فکری، انزوا را نیز به ارمغان می‌آورد. بدینسان آن مدنیّت جهانی که تلویزیون ایجاد می‌کند از افراد اتم‌گونه و از هم‌گریزی تشکیل می‌شود که گفت و گوی با یکدیگر را از یاد برده‌اند، با این همه ترسی هم از یکدیگر ندارند، چراکه به عنوان «اهل تلویزیون» میانشان اعتمادی قوی برقرار است. این نوع رهایی و همسانی انسان‌ها در نگاه آنهایی که تنوع فرهنگ‌ها را عاملی منفی و موجب جدایی و ناهمگونی بشر می‌دانند شاید بدترین نوع هم نباشد!

اما هنوز ما تا این حد پیش نرفته‌ایم و هنوز هم تنش برقرار است و بر آن هم نیستیم که برای راه حل‌هایی که بدبینان به تنوع فرهنگ‌ها پیش می‌نهند اولویت قائل شویم. فعلاً اما باید بپذیریم که برای رفع تنش ناشی از تناقض میان میهن گرایی و نیازهای مدرنیّت راه حل مطلوبی وجود ندارد. ضرورت اما ایجاب می‌کند که برای کنار آمدن با این تناقض شیوه مناسبی جستجو شود. اوّلین ایده مناسب شاید آن باشد که مفهوم «میهن» از حوزه تأثیر و نفوذ ایدئولوژی‌های راست بدر آورده شود و در آن اندیشه‌ها و ایده‌هایی جای گیرد که دیگر نماد شکلی از دفاع روانی نباشد.

www.iran-archive.com

حقوق زنان در کشورهای اسلامی

نقل از Die Zeit ——— برگردان: شهلا فرید

حقوق زنان ، حقوق بشر است. در کشورهای اسلامی حقوق ۵۰۰ میلیون زن به شدیدترین وجهی زیر پا گذارده می‌شود.

فاطمه مرنیسی استاد جامعه شناسی در مراکش و یکی از مدافعین شناخته شده حقوق زنان در جهان اسلام می‌گوید: «برای اینکه زن بتواند از آزادی سخن بگوید، باید که از حجاب رها باشد» خالده مسعودی مبارز الجزایری، که حکم قتلش از سوی جبهه نجات اسلامی الجزایر – جنگجویان خدا– صادر شده است، می‌گوید: «چادر امروزه برای ما زنان همان نقشی را دارد که ستاره زرد برای یهودیان داشت».

هرات زمانی مرکز فرهنگی آسیای مرکزی بود، امروزه بدلیل خرابی وسیع هیروشیمای افغانستان نام گرفته است. در هرات در خرابه‌ای، زنی ریز اندام، در حالیکه موهای سیاهش از روسری بیرون افتاده است، استاد سابق دانشگاه کابل، اکنون مدیر مدرسه دخترانه در هرات، می‌گوید: «شما زنان در خارج، باید به ما کمک کنید، ما به تنهایی نمی‌توانیم از پس آنها برآییم» در این ساختمان، شاگردان او، ۳۶ دختر بین ۱۶ و ۲۳ سال در یک فضای خالی به روی زمین بی‌فرش نشسته‌اند، او به آنها می‌گوید: «سلاح شما دانایی شماست، با این تنها سلاح از خود دفاع کنید» او با کمک حافظه خود درس می‌دهد، دختران دانش را در حافظه خود جای می‌دهند. نه کتابی، نه دفتری آیا همه آنها می‌خواهند به دانشگاه بروند؟ نه هیچکدام. ولی آنها می‌گویند ما نمی‌خواهیم مانند مادرانمان زندگی کنیم».

دو هفته بعد طالبان به هرات یورش آورد، برادر این زن استاد دانشگاه در لندن می‌گوید: « هیچ خبری از خواهرم نداریم، او ناپدید شده است».

دختران نیز ناپدید شده‌اند، زیر برقع‌ها و زیر چادر، سمبل بی‌حقوقی در هرات و کابل، محبوس در خانه‌ها، آنها از محل کار، از مدارس از بیمارستانها اخراج شده‌اند. حتی بیماران تازه عمل شده، زیرا یک دکتر مرد حق ندارد به معالجه زنان بپردازد. با سابقه‌ترین مدرسه دخترانه بسته می‌شود و تبدیل به مکتب قرآن پسرانه می‌شود. از ۱۷ سال پیش در این مملکت مردان در حال جنگ هستند، زندگی در این کشور بنحوی ادامه پیدا کرده است. زنان در مزارع به کار پرداخته‌اند. بچه‌ها را بزرگ کرده‌اند. تنها در کابل ۳۰ هزار زن بیوه زندگی می‌کنند. هفتاد درصد معلمان و پزشکان زن هستند.

در حالیکه غرب بتدریج متوجه می‌شود، که کمک به توسعه در صورتی مفید هست که زنان از آن بهره ببرند، جنگ در راه خدا تمام امید به آینده را می‌بلعد، از هم اکنون موجودیت زنان به نام اسلام به پسرانشان محدود می‌شود. گویا در قرآن چنین آمده است.

طالبان نیز یک واقعیت اسلامی است. درست است که همه جا دست دزدان قطع نمی‌شود. ولی همه جا زنان به شدیدترین شکل تحقیر می‌شوند. و حقوقشان زیر پا گذارده می‌شود. ۵۰۰ میلیون زن، حقوقشان قدم به قدم از آنان ربوده می‌شود، بنام الله. حتی در کشورهایی مانند مالزی که از نظر بین‌المللی شهرت خوبی دارند در این جا نیز زنان نمی‌توانند قاضی شوند. حتی در دموکراسی پاکستان و بنگلادش که راس آنان، زنان انتخاب شده، قرار دارند، اسلامی شدن بوسیله مدارس قرآن که اغلب توسط عربستان سعودی حمایت مالی می‌شود، گسترش می‌یابد، در اینجا نیز آینده قابل پیش‌بینی نیست. نیمه باسوادانی که خود را حامیان اخلاق می‌خوانند، خود را بین خدا و زنان قرار داده و تصویر قرون وسطایی از نظام پدر سالاری را زنده می‌کنند.

احکام اسلامی، ابزار این تسلط است و مانند شمشیر داموکلس بر بالای سر همه آویزان است، و مردان را در ترس و زنان را در وابستگی قرار می‌دهد.

حقوقدان پاکستانی خانم اسما جهانگیر رئیس کمیسیون حقوق بشر که تاکنون غیر از فتوای اسلامی‌ها حتی ترور علیه خود را تجربه کرده است در مورد حقوقدانان و سیاستمداران کشور خود می‌گوید: «وحشت از غیر اسلامی شناخته شدن چنان زیاد است که همه بنحو تلخی به خواستهای بنیادگرایان تن می‌دهند».

تسلیمه نسرین نویسنده فمینیست بنگلادشی نیز می‌داند که چگونه دفاع از حقوق زنان – دفاع از حقوق بشر– خطر مرگ را در بر دارد. گرچه او توانسته از کشور خود و تحریک ملایان علیه خود بگریزد، اما او اکنون در آلمان منزوی شده و در تبعید بسر می‌برد.

بی‌نظیر بوتو، نخست وزیر پاکستان که در آکسفورد و هاروارد تحصیل کرده است، پس از اولین برکناری‌اش گفت که متاسفانه وقت کافی به منظور رسیدگی به بی‌حقوقی زنان نداشته است، او وقت کافی برای اینکه احکام اسلامی را توسط بالاترین مرجع کشور بتصویب برساند، داشته است. اکنون پس از ۳ سال در مسئولیت نخست وزیری، هنوز وقت کافی نداشته است که اقدامی علیه تلاشهایی که احکام اسلامی را برتر از قانون اساسی –که زن و مرد را مساوی می‌داند – بکند.

بنام اسلام و اجرای حدود و احکام، قربانیان خشونت جنسی، خود مجازات می‌شوند. مانند صفیه بیبی که توسط کارفرما و پسرش مورد تجاوز قرار گرفت و باردار شد. او به دلیل زنا به ده سال حبس و صد ضربه شلاق محکوم شد.

با اعتراض به این واقعه در سال ۱۹۸۱ جنبش زنان پاکستان پایه گذاری شد. ۸۰ درصد زنان زندانی در پاکستان به دلیل «زنا» در زندان بسر می‌برند. در پاکستان، زنان حق امضای اسناد مهم را ندارند و شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد محسوب می‌شود. و در مواردی مانند قتل و تجاوز اصولا شهادت زنان ارزش ندارد.

زنان غیراخلاقی هستند، از این رو حادثه بخصوصی نیست که مردی سر همسرش را از تن جدا کند زیرا می‌خواهد از او جدا شود. در روستاهای بنگلادش در ۲ سال گذشته، ۳۰۰۰ حکم سنگسار علیه زنان توسط ملایان صادر شده است.

بنام اسلام زنان در جهالت نگهداشته می‌شوند، از اینرو بعنوان اولین قدم، طالبان مدارس دخترانه را می‌بندند.

در بنگلادش سازمانهای بین‌المللی که کمک به دختران را آموزش می‌دهند، تهدید می‌شوند. و در روستاهای پاکستان فقط چهار درصد زنان باسواد هستند. یکی از زنان پاکستان بنام رفعت حسن که ۲۵ سال صرف مطالعه متون‌او احادیث دینی کرده است می‌گوید: «من تفاوت زیادی بین قرآن و کاربست آن می‌بینم. ترجمه قرآن توسط مردان انجام شده است برای اینکه تسلط آنان را تحکیم کند». او می‌خواهد یک تفسیر جدید از قرآن عرضه شود و می‌گوید: «قرآن یک اسلحه است».

نجیت خان یکی از پایه گذاران جنبش زنان پاکستان می‌گوید «هدف جنبش ما نه بدست‌گرفتن قدرت بلکه بدست‌آوردن حقوقمان است، همان رعایت حقوق بشر».

کار

چهارشنبه ۱۹ دی ۱۳۷۵ - ۸ ژانویه ۱۹۹۷ - دوره سوم - شماره ۱۴۹

قرارداد صلح در گواتمالا، آغاز روند سیاسی مبارزات

روز ۲۹ دسامبر قرارداد صلحی بین دولت گواتمالا و اتحاد انقلابیون ملی گواتمالا بسته شد و بدین ترتیب جنگ ۳۶ ساله‌ای که طی آن ۱۵۰ هزار تن کشته و ۴۵ هزار تن «ناپدید» و یک میلیون آواره گشتند، به پایان رسید. چهار تن از رهبران سازمان چریکی «اتحاد انقلابیون» که شش سال گذشته در مکزیکو بودند، در فرودگاه مورد استقبال صدها تن قرار گرفتند، از سال ۱۹۶۱ اولین بار بود که آنها توانستند بطور قانونی به گواتمالا بروند. قرارداد صلح توسط رهبران اتحاد انقلابیون و ژنرال «آزرو» رئیس جمهور گواتمالا با حضور پطروس‌غالی دبیر کل سابق سازمان ملل امضا شد.

این قرارداد صلح که بعد از مذاکرات ۵ ساله به نتیجه رسید، رفرمهایی بنفع مردم بومی ساکن این کشور، رعایت حقوق بشر، عفو عمومی و تشکیل کمیسیون «حقیقت» برای رسیدگی به جنایات جنگ در حد محدود را پیش بینی می‌کند.

ویگوتو منچو برنده جایزه صلح نوبل در سال ۹۲ می‌گوید: این عمل می‌تواند برای دیگر کشورهای آمریکای جنوبی سرمشقی باشد که درگیریهای مسلحانه را بطور سیاسی حل کنند.

از دهه ۶۰ سازمانهای چریکی چپ، برای کسب حقوق ملتهای ساکن این کشور مبارزه مسلحانه‌ای را آغاز کردند، در دهه ۸۰ با اتحاد چهار سازمان اتحاد انقلابیون شکل گرفت. در تمام این مدت حکومتهای راست گواتمالا که در آن ژنرالهای ارتش حرف اول را می‌زدند سرکوب بیرحمانه انقلابیون و مردم را پیش بردند. بر اثر سیاست «زمین سوخته» ژنرالها، ۴۰۰ روستا به گورستان تبدیل شد. امضای این قرارداد این سئوال را پیش می‌آورد آیا واقعاً تنشها به پایان رسیده است؟ با اطمینان می‌توان گفت با پایان یافتن دوره جنگ ۳۶ ساله، عبور از مرحله مبارزه مسلحانه به مرحله سیاسی آغاز گشته است. امید به تحرک سیاسی و امکان بدست آوردن‌رسانه‌های گروهی برای گروههای اپوزیسیون بدون وجود شمشیر داموکلس سرکوب و اعدام بالای سرشان از انگیزه‌های امضای این قرارداد بود.

فعالین حقوق بشر در مورد امضای این قرارداد انتقاد دارند که عفو عمومی مرتکبین جنایات جنگ را بی مجازات می‌گذارد. بدین ترتیب اعمال ارتش و ژنرالها را به فراموشی می‌سپرد.

در عین حال دولت در مقابل هر گونه درخواست رفرم ارضی از طرف اپوزیسیون مقاومت می‌کند و در عمل اقدام برای نوسازی جامعه را پذیرا نمی‌شود. کم شدن قدرت ارتش و تبدیل دولت به یک دولت واقعاً غیر نظامی امیدی است که اپوزیسیون از اجرای این قرارداد دارد.

رودریگو آستوریاس یکی از رهبران اتحاد انقلابیون در مصاحبه مطبوعاتی در پاسخ به این سئوال که آیا در واقعیت می‌توان به اجرای قرارداد و رعایت حقوق بشر امیدوار بود، می‌گوید که ساختاری که مسئول نقض حقوق بشر است، همچنان برجای مانده است ولی بر خلاف سابق دولت خود احترام به حقوق بشر را پذیرفته است. وی در مورد «عفو عمومی» می‌گوید که مواردی پیش‌بینی شده است که مسئولین کشتارهای عمومی را مستثنی می‌کند. او می‌گوید که اقلیت قوی در بین اقشار حاکم وجود دارد که در مقابل تغییر جامعه مقاومت می‌کند. ما معتقدیم در صورتی این قرارداد می‌تواند به مرحله اجرا درآید که یک جنبش وسیع مردمی در دفاع از آن سازمان داده شود و از حمایت بین‌المللی نیز برخوردار گردد. آستوریاس در مورد آینده سازمان خود می‌گوید که ما با حفظ هویت انقلابی خود در پی ایجاد یک حزب مستقل از سازمانهای تشکیل دهنده اتحاد انقلابیون هستیم.

چهار سال جنگ داخلی در تاجیکستان به پایان رسید

اینترفاکس خبرگزاری روسیه گزارش داد که توافقنامه‌ای بین رحمانف رئیس جمهور تاجیکستان و عبدالله نوری رهبر جنگجویان اسلامی برای پایان دادن به جنگ ۴ ساله بین دو طرف با میانجی‌گری نماینده‌ای از سازمان ملل و وزیر خارجه روسیه به امضا رسیده است. این قرارداد در حالی امضا شد که تا چند روز قبل از آن درگیریهای شدیدی بین نیروهای دولتی تاجیکستان و مخالفان در منطقه «طویل دره» ادامه داشت. جنگ داخلی در تاجیکستان از سال ۹۲ شروع شد. مخالفان حکومت تاجیکستان مورد حمایت مجاهدین افغانی هستند. مرز دو کشور تاجیکستان افغانستان از طرف ارتش «کشورهای مشترک‌المنافع» و بیش از همه سربازان روسی کنترل می‌شود. گفته می‌شود که در این جنگ تاکنون ۵۰ هزار تن کشته شده‌اند.

پکن و مسکو در پی عادی سازی روابط

روز جمعه گذشته نخست وزیر چین «لی پنگ» نخستین مهمان خارجی بود که بعد از عمل جراحی قلب یلتسین با وی دیدار و ملاقات داشت. در دیدار روز جمعه دو کشور توافق نمودند در طول مرزهای خود که بیش از ۴۳۰۰ کیلومتر است نیروهای نظامی استقرار یافته را کاهش دهند. این توافق تنها شامل روسیه نمی‌شود بلکه کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان را نیز در بر می‌گیرد. همچنین بنا به گفته سخنگوی کرملین «سرگی یاسترشمبسکی» یلتسین در صدد است تا پایان سال ۱۹۹۷ تکلیف خطوط مرزی مورد مناقشه طرفین را روشن نماید.

روابط چین و روسیه در سال گذشته از سالهای دهه پنجاه تا به امروز در بهترین وضعیت خود بسر می‌برد. یلتسین آوریل سال گذشته از پکن دیدار نمود و یک‌سری قراردادهای دوجانبه بین دو کشور به امضا رسید. وخامت اوضاع اقتصادی در روسیه و برآورده نشدن انتظارات روسیه از غرب، باعث نزدیکی این کشور به چین شده است و آن را برای روسها تبدیل به بازار جذابی نموده است. شرکت روسها در ساختن نیروگاهها، صدور تکنولوژی و فروش اسلحه و هواپیماهای سوخو ۲۷ به چین، بخشی از جذابیت بازار چین برای روسها است.

با این همه، وزیر دفاع روسیه «ایگور رودینف» چین را یک خطر احتمالی برای روسیه خواند.

دعوت ترکیه برای اتحاد ۸ کشور اسلامی

بدعوت اربکان نخست‌وزیر ترکیه، وزرای امور خارجه ۸ کشور اسلامی از روز شنبه ۴ ژانویه در آنکارا گرد آمدند تا مقدمات برگزاری کنفرانس رهبران کشورهای اسلامی را در ماه مارس تدارک ببینند. این ۸ کشور عبارتند از: ایران، ترکیه، مصر، اندونزی، پاکستان، بنگلادش، نیجریه و مالزی.

اربکان در مورد علت برگزاری کنفرانس رهبران ۸ کشور می‌گوید: دهها سال ۷ کشور صنعتی (آمریکا، کانادا، ژاپن، فرانسه، آلمان، انگلیس و ایتالیا) روند اقتصاد جهانی را تعیین کردند و قیمت مواد اولیه را پائین نگه داشتند و کشورهای فقیر فقیرتر شده‌اند. اکنون باید که نظم نوین جهانی با تاثیر گذاری این ۸ کشور تغییر کند.

با تشکیل اتحاد کشورهای اسلامی، اربکان تلاش می‌کند تا خود را به عنوان رهبر کشورهای اسلامی معرفی و تثبیت کند ولی اصولا شکل‌گیری و پایداری این اتحاد با توجه به منافع متضاد کشورهای شرکت‌کننده و تیرگی روابط دولتهای مصر و ایران، حساسیت کشورهای اسلامی به نفوذ ترکیه در بین کشورهای آسیای مرکزی نامعلوم است.

اعتصاب کارگران کره جنوبی

۳۷۰ هزار نفر از کارگران صدها کارخانه کره جنوبی (اتوموبیل سازی، شیمی، نساجی، چاپ و کشتی سازی) در اعتراض به قانون کار جدید این کشور دست به اعتصاب زدند و ۱۰ هزار نفر از کارکنان بیمارستانهای پایتخت این کشور هم دست از کار کشیده‌اند. این حرکت بزرگ‌ترین اعتصاب در تاریخ کره جنوبی می‌باشد.

بزرگ‌ترین سندیکای این کشور (FKTU) با ۱/۲ میلیون عضو، از این اعتصاب حمایت نموده و اتحادیه سندیکاهای دمکرات (KCTU)، که اجازه فعالیت ندارد هم کارگران را به اعتصاب فرا خوانده است. دولت کره جنوبی اعلام نموده است که "تحت هیچ شرایطی اعتصاب غیر قانونی را تحمل نخواهد نمود." معاون نخست وزیر این کشور معتقد است که "قانون کار جدید، برای توسعه این کشور بسیار مهم و ضروری بوده و پس گرفته نخواهد شد."

قانون کار جدید، موانع اخراج کارگران را حذف و استفاده از اعتصاب شکنان را آسان‌تر کرده، قانونی کردن دومین اتحادیه سندیکایی (KCTU) این کشور را سه سال عقب انداخته و ساعات کار را چنان قابل تغییر کرده که کارفرمایان خواهند توانست از این پس تا حداکثر ۵۶ ساعت در هفته بدون پرداخت حقوق اضافه کاری از کارگران کار بکشند. دولت هم اعلام نموده که آموزش حرفه‌ای را بهتر کرده و درآمدها را ثابت خواهد داد.

احزاب اپوزیسیون در نظر دارند تا علیه قانون کار جدید به دیوان قانون اساسی این کشور شکایت کنند. از نظر آنها این قوانین-قانون کار به اضافه پانزده قانون دیگر- به شیوه‌ای غیر قانونی به تصویب رسیده‌اند. حزب حاکم کره جدید همه این قوانین را در عرض ۱۵ دقیقه و در غیبت احزاب اپوزیسیون به تصویب رساند. نمایندگان اپوزیسیون در مجلس دست به اعتصاب نشسته زده و ۱۰۰ نفر از آنها مردم را به مقاومت علیه «کودتای رئیس جمهور کیم یونگ سام» فرا خواندند. در سئول پایتخت این کشور ۱۲ هزار نفر از کارگران در تظاهراتی در نزدیکی مجلس این کشور خواهان استعفای رئیس جمهور شدند.

گروگانگیری در لیما

روز ۱۸ دسامبر گروهی از چریکهای «جنبش انقلابی توپاک آمارو» به مجلس جشنی که در سفارت ژاپن در لیما پایتخت پرو برگزار شده بود حمله کردند و بیش از ۴۰۰ تن میهمان را به گروگان گرفتند و خواستار آزادی ۴۴۰ تن از زندانیان توپاک آمارو شدند. آنها همچنین خواستار مذاکره با رئیس جمهوری، پخش اطلاعیه‌هایشان از رسانه‌های گروهی بودند. آنها در چندین مرحله تعداد زیادی از گروگانها از جمله دیپلماتهای خارجی را آزاد کردند و سرانجام با نگهداری ۸۱ تن گروگانها که از چهره‌های سیاسی و نظامی پرو از جمله وزیر امور خارجه، برادر رئیس جمهور، رئیس دادگاههای پرو و رئیس کمیته ضد ترور ارتش هستند، بر تحقق خواسته‌های خود تاکید می‌کنند. فوجی موری رئیس جمهوری ژاپنی الاصل پروابتدا از مذاکرات با چریکهای توپاک آمارو خودداری کرد. بسیاری از مردم پرو که مخالف اشغال سفارت هستند، در عین حال هرگونه عملیات نظامی علیه چریکهای توپاک آمارو را محکوم می‌کنند. چندین بار در پایتخت پرو تظاهراتی علیه هرگونه حمله به سفارت برگزار شد.

انتخاب سفارت ژاپن به عنوان محل گروگانگیری دلیل وضعیت ویژه پرو است. فوجی موری از سال ۱۹۹۰ قدرت را پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری پرو بدست گرفت. پس از آن نفوذ اقتصادی ژاپن که ابتدا به شکل کمک به توسعه بود بشکل وسیعی گسترش یافت. نفوذ سیاسی ژاپن توسط چهره‌های سیاسی قدرتمند در پرو که بسیاری از آنها از بین ۸۰ هزار تن مهاجر ژاپنی هستند، تأمین می‌شود. رئیس کنگره، وزرای مشاور و بسیاری از سفرا ژاپنی الاصل هستند.

گروگانگیری بیش از ۴۰۰ تن که بسیاری از آنها از دیپلماتهای کشورهای خارجی بودند، توجه جهانیان را به پرو جلب کرد. وضعیت زندانها در پرو که صحبت از آن یک «تابو» بشمار می‌رفت و لزوم مذاکره با اپوزیسیون توسط ۸۸۰ تن از روزنامه‌نگاران و خبرنگارانی که برای گزارش‌دادن وضع گروگانگیری به پرو رفته بودند، به خارج مخابره شد. دولت فوجی‌موری که بدون حزب و تنها با کمک مشاوران نظامی و سیاسی خود، حکومت می‌کند، هر چه بیشتر در معرض انتقاد قرار گرفت. وضع زندانهای امنیتی پرو به روزنامه‌ها کشیده شد. خانواده‌ها از عدم امکان ملاقات و وضعیت ناگوار سلامتی زندانیان سخن گفتند. فرانسیسکو زوبرنو رئیس کمیسیون حقوق بشر پرو در باره وضع زندان بشدت امنیتی «یانامایو» در ۴۰۰۰ متری کوههای پونو می‌گوید: «در حالیکه سوز کوهستانی از پنجره‌های آن به درون می‌وزد، همراه با تغذیه بد و عدم مراقبت‌های پزشکی، اغلب باعث سل در بین زندانیان می‌شود. هنگامیکه از کمیسیون دولتی حکم بیگناهی یکی از زندانیان را گرفتیم و به زندان بردیم او بر اثر سل در پشت میله‌ها جان سپرده بود».

بعد از ۱۶ سال خشونت و ترور در کشور ۲۳ میلیونی پرو و کشته‌شدن ۲۷ هزار تن هنوز دولت از تأمین صلح و آزادی و فعالیت اپوزیسیون سرباز می‌زند و تنها خواستار تسلیم گروههای مسلح است.

والسکو نماینده توپاک آمارو در اروپا در مورد شکل‌گیری گروههای اپوزیسیون می‌گوید در دهه ۸۰ با بهم پیوستن ۷۰ ـ ۶۰ گروه سیاسی موجود در پرو دو جریان اصلی بوجود آمد که یکی معتقد بود راه دموکراسی از طریق مبارزه پارلمانی می‌گذرد و دیگری معتقد به انتخاب شکل دیگری از مبارزه بود. توپاک آمارو متعلق به جریان دوم است. او در مورد جریان مائوئیستی «راه درخشان» می‌گوید که آنها هیچ جریان دیگری غیر از خود را قبول ندارند و ما را بعنوان رفرمیست‌های مسلح و خائنین می‌شناسند. او می‌گوید ما برای بدست گرفتن قدرت توسط مزدبگیران شهری و روستایی می‌جنگیم.

رودریگز رابائندا رهبر جنبش اپوزیسیون «کانون دمکراسی» می‌گوید، رئیس جمهور در این کشور با نظامیان و مشاورانش حکومت می‌کند. او باید بپذیرد که با جامعه مدنی در مورد ریشه‌های خشونت به بحث بنشیند. وی معتقد است که نباید موفقیت در اشغال سفارت را که یک موفقیت مطبوعاتی نیز هست با افزایش قدرت توپاک اشتباه کرد. بعد از ۱۶ سال خشونت در پرو کسی مایل نیست که با این هویت نمایندگی شود. اعمالی مانند اشغال سفارت به اهداف سیاسی لطمه می‌زند. پرو برای حل مشکلات خود احتیاج به یک راه طولانی و صبورانه دارد. هیچ فرمول جادویی وجود ندارد.